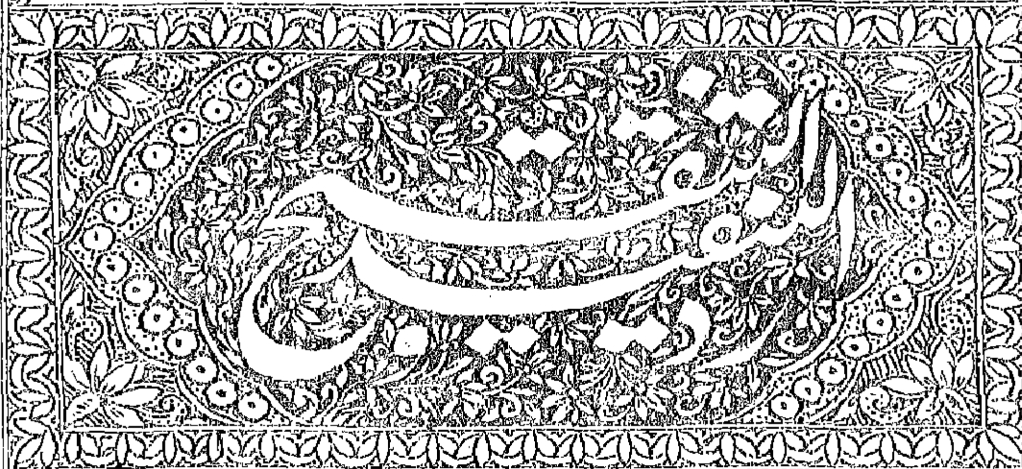
حسبنا اللہ و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم

بعون اللہ تعالیٰ

جل شانہ و عم نوالہ یہ مختصر رسالہ نادرہ

من تصنیفات حکیم سید محمد علی صاحب ابن حکیم سید جعفر علی صاحب

مدظلہ العالی بمقدمہ ابطال ہفوات تیغ فیض موسومہ بہ



در شہر حیدرآباد فرخندہ بنیاد صانہ اللہ تعالیٰ عن الشر

و الفساد اے یوم الشنبہ بتاریخ بست و نہم ماہ شوال

المعظم سنہ ۱۳۱۹ ہجری مقدسہ

روز چہار شنبہ

در دار الطبع کارپردازی سرکار عالی باہتمام محمد مسیح الزمان طبع شد

٣



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الذی اتی من حکمته لیسیر امن اراد ان یؤتیه خیرا کثیرا
والصلوة والسلام علی افضل اطباء الارواح الذی زال به داء الضلالة وزاح
وآله الذین فی کلماتهم شفاء الالام واصحابه الذین ابرئت آرائهم الصحاح السقام
پس از ان بر دانایان باریک رس و روشن ضمیران مسیح نفس در پرده مباد که چهار سال و دو ماه
سپری شده باشد که یکی از مبغضان ضعیف العقل و ضیع الاصل خود را پوشیده داشته از پزشکان
بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد صانها الله تعالی عن البلیات والفساد الی یوم التناد در یکی از مسایل
طبیه مستفتی شده خاطر اصحاب این صناعت بخراش آورد و از جملهٔ ایشان نقرس مسیحا نفس و دستگیر هر کس
[illegible] ان طبیب جادو کار بدیع التدبیر عجیب الآثار علامه ملی والدی حکیم سید جعفر علی صاحب
[illegible] الله عباده بطول بقائه در طب السنة العالم بشکره و ثنائه سهیم بودند ابدا ازان پرده نشینی بر روی خود
[illegible] وان این فن بموقع استتار انداخته و در جلباب اختفا در آمده لب اعتراض کشاده و نا مطبوع
[illegible] مشتهر و مطبوع ساخته ناسش تنقید و تنقیح نهاد هر چند عوام الناس این شعر میخوانند
کس ندانست که منزلگه آن شوخ کجاست * اینقدر هست که بانگ جرسی می آید *
لیکن دانایان این شعر مشهور مترنم اند بگوش من آمد شب آواز پاسے * تو بودی

من آوانزای شناسم ٭ تا گزیرمن گنه گار امیدوار مراحم پروردگار سید محمد علی را که بعجز و قصور
خود اعتراف دارد و بجوشش چینی خرمن آن والااتبار سر افتخار به فلک دوار میساید تماشای
خارستان معائبش که خالی از تغییر معانی کتب و اسفار علمای نامدار و تحریف و تخلیط نبود
شدن افتاد و گلهای بساتین و حدایق مصنفات اساتذه این فن چیدن و دوره این
داستین ناظران حق پسند انداختن خوش آمد باشد که خار عناد و حسد که بخاطرش
خلیده است بیرون آید و آرام گیرد و دانشمندان ولایات دور و نزدیک بدعای خیر
یادم کنند و معلوم شود هرکس را خداوند تعالی افراز د یا فگندن کسی از پا نیفتد و نام مخاطب
نامعلوم برای شناخت مبغض گردانیدم لتسمیة الشیٔ باسم لازمه و برای زیادت
توضیح عبارت او بعد قال المبغض تحت یک خط سیاه و عبارت مجیب بعد قال المجیب
تحت یک خط سرخ و عبارت استفتا که مختصر و سطری ست یک جا تحت دو خط سیاه
نوشته شده و عبارت حقیر که محتاج بعلامت نیست ساده بعد اقول والله الموفق و
والمعین فی کل وقت و حین قال المبغض که درین جزو زمان جواب استفتای مسئلۂ طبیه
که بعضی از اکابر یعنی حکیم سید جعفر علی که تحریر فرموده اند بنظر حقیر رسید چون
بامعان نظر دیدم معلوم شد که سطری از ان خالی از خلل نیست الا ماشاء الله تعالی پس
تنبیه بر زلالتش ضرور افتاد تا طالبان حق و صواب باعتماد تحریر شان از شاهراه صواب
انحراف ننمایند و بسلوک طریق غوایت موردِ وبال و نکال آخروی نگردند اقول مقتضای
حکمت و دانش آن بود که این مبغض جهل صغری و کبری منطق و کلام خود را با صغری
یا کبری از دانشمندان روزگار معروض داشتی و بتعریف ایشان خطا و صواب
انظار خود دریافتی و عقم و انتاج قیاس خود بخاطر آوردی تا در میان اشکال
و نظرای خود مخصوص بضرب جهل مرکب نشدی و اگر از حدود و رسوم حق پژوهی
و حق جوئی از نقصان قوتی مدرکه یا بعدم تمام استقرا و تفحص کام بمیدان زدنی امور بدلایم

بنی نوع واجناس واصناف نشدی وهرجا که بظلمت ضلالت وغوایت افتادی چراغ هدایت خردمندان
یافتی وبانجام بخشنده دانایان گرفتار شده برکردار ناهنجار خود نگریستی هرچند قنوطا از دواعی جهل
مرکب که خاطر منبسط را منقبض داشت عنان گرفته سمند حق نگاری را نمی گذاشت که بجولانگری آید
ویاس از ادراک واهتدا اعدای حسد پیشه وبداندیشه که شعر مشهور است ۵ بادشوندار بچراغی رسند؛
دودشوند اربدماغی رسند؛ صفت شان ست باز می داشت از انکه هیون خامه درمیدان
راست گوئی وحقیقت کشائی تک وتاز نماید لیکن سکوت از کلمة الحق که جسارت فرومایگان می افزاید
مناسب ندیده سطری چند می نگارم که گفته اند مصراع بررسولان بلاغ باشد وبس؛ قال المبغض
باید دانست که معنی بلغمی آن نیست که مخالط نبود با وی خلطی دیگر اصلا قال الاملی الصرف علی
اصطلاح الاطبا لیس الذی لا یخالطه غیره اصلا بل ما یکون المخالط به قلیلا لان الامام البقراط اطلق
البلغم الصرف علی القی البلغمی المشوب بقلیل من الصفراء والصفراء الصرفة علی القی الصفراوی المشوب
بقلیل من البلغم انتهی پس مراد از بلغمی صرف آن باشد که مخالط بود مر وی را از صفرا مثلا آن قدر
که نافذ گرداند آنرا در جسم غشائی وحجاب حاجز بمثل آنچه تصریح کرده آنرا فاضل سهرندی
در شرح اسباب وعلامات در معنی دموی حیث قال علی هذا یکون المراد من الدم الصرف ما یخالطه
یسیر من الصفراء اعنی مقدار ما ینفذ فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز اقول قیاس بلغم بر دم در اختلاط
یسیرے از صفرا برای تنفیذ نشاید چرا که خون نسبت ببلغم معتدل القوام غیر لزج وغیر بارد است
دران آمیزش قلیلے از صفرا موجب تنفیذ آن در جسم غشای می تواند شد نه در بلغم که آن بالطبع
بارد غلیظ القوام لزج اعسر النفوذ است و لو سلم پس از چنین بلغم که اطلاق صرف بران کرده
میشود لحوق ذات الجنب بلغمی خالص ازان لازم می آید وحال آنکه احدی بآن قائل نشده الا از عفن
مالح ودر مالح اختلاط صفرا بقدر اعتدال ست نه قدر یسیر فافهم قال المبغض ونیز شیخ در رساله
اعضاء متنفس بنا بر انچه که از بعضے عظمای اطبا نقل کرده اند فرموده واما اسباب کل واحد من
الجنسین المذکورین فهی الاخلاط الاربعة وهی الصفراء والدم المراری وهو فی الاکثر لان الاعضاء
یعنی خالص وغیر خالص

الصفاقیة لاینفذ فیها الا اللطیف المراری ولذلک اشتد حماه فی الاکثر غبا ثم الدم الخالص ومع ہذا قد
یکون بلغمیة وقد یکون فی الندرة سوداویة واعلم انہ اذا قلنا ذات الجنب سوداوی فانا لا نرید انصباب خلط
السوداء فقط ولکن نرید بذلک ان الدم الحاد الفاسد الذی انصب الیہ خالطہ خلط سوداوی حاد الکیفیة
وکذلک اذا قلنا صفراوی او رطوبی فانا نرید بہما مخالطة ہذا الدم المتغیر الحاد بہما وحسب کثرة ما یخالطہ
وقلتہ تضعف العلة انتہی اقول چنانکہ در شرح اسباب ہمچنین ست قال المبعض و در امراض خاصہ
مجمع الجوامع است بدانکہ اسباب ہر یک از دو قسم ذات الجنب اخلاط اربعہ است وبیشتر صفرا و دم
صفراوی ست باعتبار آنکہ اخلاط غلیظہ در اعضاء صفاقیہ نفوذ نمی توانند نمود و ازین جہت است
کہ اشد حمای آنہا غب میباشد وبعد ازان دم خالص وگاہ دم بلغمی وبندرت سوداوی ست ومراد
از ذات الجنب سوداوی انصباب خلط سوداوی فقط نیست بلکہ انصباب دم حاد فاسد مخلوط
بسوداء حاد الکیفیة است وہمچنین مراد از صفراوی ورطوبی نیز صفراء مخلوط بدم حاد ویا دم حاد
مخلوط بہ بلغم است وبحسب کثرة آنچہ مختلط بدان میگردد و از اخلاط ثلثہ مسمی بدان میگردد انتہی بلفظہ
یعنی ہرگاہ با دم حاد فاسد بلغم یا صفرا یا سودا مختلط شود پس اگر دم حاد فاسد غالب باشد آنرا
نسبت بدم کنند پس اگر قلیلی از صفرا یا سودا یا بلغم مخالط شود آنرا دموی صرف وخالص
گویند وہمچنان اگر مخالط نشود مر ویرا یکے از اخلاط ثلثہ نیز دموی خالص گویند واگر قسطے
معتد بہ وقدری صالح معتدل مخالط شود آنرا دم بلغمی یا سوداوی یا صفراوی گویند وہمچنین اگر
بلغم غالب بود آنرا بلغمی نامند پس اگر باوی یعنی بہ بلغم بیامیزد از مره صفراء قلیلی از دم حاد فاسد
یا سوداء ملتہب مخالط شود بقدری کہ نافذ گرداند آنرا در جسم غشائی و حجاب حاجز اقول اختلاط
صفراء بہ بلغم بقدر اعتدال البتہ موجب تنفیذ در جسم غشائی می تواند شد چرا کہ صفرا در ہمہ اخلاط
رقیق و تیز ونفاذ ست و دم حاد و سوداء ملتہب بحدت ورقت صفرا نیستند کہ اختلاط بقدر
اعتدال ازان بہ بلغم موجب تنفیذ گردد و درین صورت ضرورست کہ دم حاد یا سوداء ملتہب
بقدر معتد بہ زاید از قدر اعتدال مختلط بہ بلغم گردد وچونکہ بلغم عدیم اللون ست اختلاط معتد بہ

این هر دو با آن محدث لون خواهد شد و هرگاه لون این هر دو در بلغم نمایان شد آنرا هرگز بلغمی
نخواهند گفت چه جای صرف و خالص بلکه از قسم ما یختلط به خواهند شمرد کما لا یخفی قال المبغض
یا مخالط نشود و عارض شود مر بلغم را حرارت بعفونت بحیثیتی که رقیق گرداند آنرا و صالح گرداند برای
سفید آنرا البلغمی صرف و خالص نامند اقول در صورت اختلاط صفرا بقدر اعتدال به بلغم و یا حدوث
عفونت دران آنرا بلغم مالح خواهند گفت قال المبغض و اگر قدری معتدبه و قسطی صالح از اخلاط
ثلثه مخالط شود آنرا بلغم دموی یا صفراوی یا سوداوی گویند بنا بر مذهب شیخ اما چون بلغم
سفید عدیم الرایحه باشد اقول فیه ما فیه چه تغییر بلغم از جهت رایحه نزد اطبا از اقسام بلغم غیر طبیعی نیست
قال المبغض پس اگر با وی چیزی مختلط شود که لون آنرا تغییر دهد بعضی از اطبا اقول بلکه
شیخ نیز و جمهور اطبا قال المبغض آنرا از قسم مخالط شمرند نه از اقسام بلغم و از آنست که صفرای
محیه را از اصناف صفرا دانند با وجود آنکه بلغم درین به نسبت صفرا بیشتر میباشد زیرا که نسبت نمی کنند
شی را مگر بچیزی که او دران شی محسوس تر بود و در ماده ممتزج از صفرا و بلغم آنچه محسوس میشود
از لونش صفرت است نه بیاض و همچنین بلغم دموی را از اصناف دم بلغمی شمارند و از ینجا واضح
شود اقول متوکلا علی الله سبحانه که مبغض معترض تا اینجا بچیزی کم و بیشی عبارات کتب را
نقل کرده تطویلی ست بی فایده از آن دو قسم ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت و غیر شدید الحرارت
چنانکه مبغض آینده تصریح بآن خواهد کرد واضح نمی شود اما حدوث ذات الجنب از اخلاط اربعه
و اکثر آن از صفرا و دم مرابی و به قلت حدوث آن از بلغم نه از همه اصناف آن بلکه از بلغم عفن و
مالح و بندرت از سوداء ملتهبه و احدی را از آن انکار نیست و در کتب طبیه مشهوره ذات الجنب
بلغمی را بدو قسم مذکور احدی نه نوشته و نیز بنظر مبغض هم نرسیده و الا بعبارة آنرا مصرح
می نوشت من بعد مبغض در فکر تفصیل گردیده قال المبغض که بلغمی دو قسم است یکی غیر شدید الحرارت
و او آنست که در وی قلیلی از مره صفرا و قلیلی از دم مراری اعنی مقدار ما ینفذ فی الجسم الغشائی
والحجاب الحاجز مخالط شده باشد دوم حار شدید الحرارت و او آنست که از بلغم عفن بود و در نفیسی است

وقد ینفذ فیہ البلغم ویورم اذا کان ذلک البلغم قد احتد وترقق جدا قال الاملی ولا ینبغی ان یظن ان الورم
الحار ہو الکائن من دم او مرۃ فقط بل کل مادۃ حارۃ بجوہرہا او عرضت لہ الحرارۃ بالعفونۃ یا از بلغم مالح
قال الشیخ ومن البلغم صنف مالح وہو احر ما یکون من البلغم وایبسہ واجفہ و در سدیدی ست ومیل الی
الحرارۃ والیبوستہ لان کل ملوحۃ تحدث عن اختلاط جسم مائی بجسم ارضی محترق یابس المزاج کاختلاط
البلغم مع الصفراء المحترقۃ او احتراق بعضہ واختلاط بعضہ بالبعض الغیر المحترق ولذلک یکون
مزاج ہذا الصنف من البلغم قریبا من مزاج الصفراء و در اقسام ست و منہا البلغم المالح وہو المائل
الی الحرارۃ والیبوستہ حتی قال الشیخ ابو علی ہو احر ما یکون من البلغم وایبسہ وہذا لا ینافی الحکم علی کل بلغم
بالبرودۃ والرطوبۃ لان ذلک بالقیاس الی الدم والصفراء وسبب ملوحتہ ما خالطہ من الصفراء المحترقۃ
بالاعتدال لانہ یحترق بعضہ فیحصل فیہ نوع ما والمخالط من الصفراء اذا لم یکن معتدلا لم یکن ما اختلط بہ
بلغما مالحا فانہ اذا کان المختلط من الصفراء کثیر القیل لما اختلط بہا الصفراء المحیۃ ولا یعد من اقسام البلغم
یا از بلغمی کہ دران دم و صفرا زائد از قدر اعتدال مخلوط شدہ باشد کہ متغیر لون باشد اما بلغم نیشتر بود
اگرچہ این دو صنف را اطبا در اصناف دموی و صفراوی شمار ند اما بنا بر انچہ مستفاد از کلام شیخ از
عبارت منقولہ شیخ است داخل در بلغمی است ولا مشاحۃ فی الاصطلاح اقول قولہ بلغمی دو قسم است
یکی غیر شدید الحرارت واو آنست کہ در وی قلیلی از مرہ صفرا و قلیلی از دم مراری اعنی مقدار ما ینفذ
فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز مخالط شدہ باشد میگوییم اگر از قلیلی از دم مراری بسیار قلیل مراد
باشد آن تحت بلغم صرف داخل است چنانکہ بعض نیز ناقلا من قول الاملی بآن تصریح کردہ پس بقدر
ما ینفذ نخواہد بود والا قدر معتد بہ کہ قابل نفوذ گرداند بلغم را در جسم صفاقی وہر گاہ دم مراری بقدر
معتد بہ ببلغم کہ سفید و عدیم اللون است اختلاط یابد ضرور است کہ رنگش بخوبی دران نمایان شود
پس آن از قسم بلغم نشد بلکہ آنرا از اقسام دم شمار خواہند کرد لان الشئ ینسب الی ما ہو غالب
علیہ والکلام فی البلغم وازین واضح شد کہ اختلاط دم مراری ببلغم بقدر قلیل و نیز بقدر اعتدا
کہ متغیر لون نگردد چہ آن بحدت صفراییست غیر منفذ و حدوث ذات الجنب از ان دشوار واختلاط آن

بقدر معتد به منفعذ ملا مخرج آن از اقسام بلغم پس منفعض که قلیلے از دم مراری اعنی مقدار ما ینفذ گفته
وآنرا از قسم بلغمی شمرده از حلیه صحت عاریست و نیز دریجا مبغض در صدد اثبات ذات الجنب بلغمی
غیر شدید الحرارت ست و قول او مقدار ما ینفذ فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز دلالت میکند بر ینکه آن
ذات الجنب نخواهد بود الا خالص بقرینه ذکر حجاب حاجز پس حدوث ذات الجنب خالص ازین بلغم
غیر شدید الحرارت که تحت صرف شمرده شده لازم می آید وآن باطل ست و نیز میگوییم بلغمی که دران
قلیلے از دم مراری مخالط شود حرارت وقوت تنفیذ آن در حجاب از دم صرف البته کمتر باشد چراکه
همه اصناف بلغم نسبت بخون بارد اند وهرگاه اطبا را در حدوث ذات الجنب خالص از دم صرف
کلامی باشد پس چنین بلغم باختلاط قلیلے از دم مرارے چگونه نفوذ خواهد کرد در حجاب چنانکه
سمرقندی گفته والسبب الفاعل للورم ای لذات الجنب اما دم صرف قال النفیس فیه بحث لان
الحجاب الغشا ر لصلابتها لا ینفذ فیهما الا مادة مرية لطیفة صرح بذلک جالینوس فی الاعضاء
الآلية فلا یحدث الورم فیهما من الدم الصرف بل من الدم الصفراوی وانما یکون الورم من الدم الصرف
فی ذات الجنب الغیر الخالص الذی یکون فی العضلات التی بین الاضلاع لان العضلة مختلفة
الاجزاء فی اللین والصلابة یمکن ان ینفذ فیها الدم الصرف والدم السوداوی الخ پس اقرار بحدوث ذات الجنب
خالص ازین بلغم نیست مگر از سوء تدبر و همچنین قول مبغض که در روی اعنی در بلغم قلیلے از مره صفرا اعنی مقدار
ما ینفذ فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز مختلط شود پس اگر مره صفرا بسیار قلیل کمتر از قدر اعتدال خواهد بود
برای تنفیذ در جسم غشائی و حجاب کفایت نخواهد کرد چراکه بلغم بارد بالطبع غلیظ ولزج ست واگر بیش
از قدر اعتدال بوده باشد لامحاله رنگ آن در بلغم که سفید عدیم اللون ست ظاهر خواهد بود وآنرا مره صفرا
خواهند گفت پس ضرور شد که مراد از قدر تنفیذ قدر اعتدال باشد واختلاط صفرا بقدر اعتدال در بلغم
شنفدش ملوحت است ، درینصورت آنرا البلغم مالح خواهند گفت و ذات الجنب بلغمی غیر شدید الحرارت ازان احدا
خواهد یافت نه شدید الحرارت چه بلغم مالح را المیل الی الحر والیبس نوشته اند چنانکه قرشی گفته و قسمی دیگر
سوای غیر شدید الحرارت یافته نمیشود و شبیه در قول مبغض که قسم دوم شدید الحرارت داوآنست که از بلغم

عفن بود این صریح البطلان است و آن نیز نخواهد بود الا غیر شدید الحرارت کما قال الشیخ الا انه لا یکون حادا
چه بلغم مالح و عفن هر دو در حرارت قریب بهم بلکه مساوی اند چرا که عفونت من احد سببی الملوحة است کما قال
النفیس سبب ملوحة البلغم امران احدهما ان یخالط مرة الصفراء او محترقة بالبلغم مخالطة باعتدال فانه
یملح کما یملح الماء التفه الذی یجری علی ارض محترقة مرة الطعم فانه عند مروره علیها واختلاطه بترتبها
بالاعتدال یستفید منها ملوحة ولو کثر الاختلاط حدثت فیه المرارة وثانیهما ان یعمل حرارة قویة فی البلغم
التفه عملا بالغا فانها لا تنضجه لکونها ناریة بل تحدث فیه ضربا من اللذع والتشیط العفونی فتصیر مالحا
فان المواد المختلفة عن کمال النضج مع تاثیر الحرارة الناریة فیها بقوة تصیر مالحة یدل علی ذلک حال
الفضلة المختلفة من الهضم الثالث فی الاعضاء المخالطة للبول فان تلک الفضلة لاجل انها لا تصلح
للغذائیة تعرض الطبیعة عنها ولا یتصرف فیها الحرارة الغریزیة فیستولی علیها الناریة وتحدث
فیها اللذع وضربا من الاحتراق العفونی وتجعلها مالحا وکذلک الحال فی العرق الا انه اقل ملوحة واکثر
نضجا من الاول ومیل ای البلغم المالح الی الحرارة والیبس انتهی سبب بلغم عفن که بعض حدوث
ذات الجنب را از ان شدید الحرارت گفته و بلغم مالح یعنی مختلط بصفرا که حدوث ذات الجنب را
از ان غیر شدید الحرارت فهمیده هر دو در حرارت متساوی شدند و در ذات الجنب بلغمی اثنینیت
من حیث الحرارة اثبات نیافت الا قسم واحد غیر شدید الحرارت که از بلغم مالح حدوث یابد و ملوحه را
دو سبب است یکی اختلاط صفرا ببلغم بقدر اعتدال دوم حدوث عفونت دران واحتراق
بعض اجزاء آن و مختلط شدن آن بدیگر اجزا چنانکه گذشت و بلغم مالح اگرچه حار باشد مگر هرگاه
حرارت آن نسبت بدم کمتر باشد پس چگونه شدید الحرارت خواهد بود کما لا یخفی و قول بعض
که در نفیسی چنان است و ایلی چنان گفته و شیخ و ملا سدید و صاحب اقسرائی چنان نوشته
همه آن اقوال فی نفسه درست اند مگر حدوث ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت از ان باثبات
نمیرسد چنانکه قول او و هذا لا ینافی الحکم علی کل بلغم بالبرودة والرطوبة لان ذلک بالقیاس الی الدم
والصفراء دلالت میکند بر بودن آن بارد و رطب پس چگونه شدید الحرارت خواهد بود و شیخ

و دیگر اطبار حذاق هر جا در بیان علامات ذات الجنب بلغمی علامات غیر شدید الحرارت نوشته اند مثل قلت وجع و خفت حمی و قلت عطش و التهاب و اسلم الانواع بودن آن واحدی در بیان علامات ذات الجنب بلغمی عوارض شدید الحرارت بیان نکرده پس این نیز دلیل واضح است بر نبودن بلغمی شدید الحرارت و شیخ که در بیان ذات الجنب اطلاق غیر شدید الحرارت و شدید الحرارت کرده بمبغض متصور شد که این شدت و غیر شدت در اصناف بلغم است و آن بالکل قصور فهم اوست حال آنکه شیخ آنچه که از خلط حار یعنے از دم حار و از صفرا حادث شود و خالص باشد آنرا شدید الحرارت گفته والیه اشار بقوله هذا قولنا انکانت ذات الجنب حارا خالصا و آن هرگز بلغمی نیست کما فهمه المبغض و آنچه که از خلط بارد یعنی بلغم و سودا حادث شود آنرا غیر شدید الحرارت و غیر حاد گفته والیه اشار بقوله و اما ان لم یکن کذلک بل کان غیر خالصة و غیر شدید الحرارت فعلیک بالدلک و الضماد و برای همین که بلغمی داخل در ذات الجنب خالص شدید الحرارت نیست بلکه داخل در غیر شدید الحرارت و غیر حاد است علاج این را در ان شریک نکرده منفرد نوشت حیث قال و البلغمی یبدء فی علاجه بالحقن الحادة والاسهال و لا فصد و یستعمل المحللات الخ من بعد همچنین علاج ذات الجنب سوداوی را اگرچه نادر الوقوع باشد منفرد ساخته گفت و اما السوداوی فیغذی بالاحساء المتخذة من الحنطة المهروسة مع العسل و دهن اللوز بالعروقات اللینة الحارة و تجرع الادهان اللینة مثل دهن اللوز والاحساء اللینة المتخذة من الباقلا و قلیل حلبة واللبن الحلیب خاصة لبن الاتن فانه نافع لهم و مما ینفع فیه ان یؤخذ القسط الخ و ازین صاف عیان شد که علاج بلغمی در حکم ما سبق شریک نیست و انکار آن جهل و مکابره است و قول مبغض اما بنا بر آنچه که از کلام شیخ از عبارت منقوله شیخ است داخل در بلغمی است و لا مشاحة فی الاصطلاح این نیز غیر صحیح است چه ازین لازم مے آید که صفرای صحیحه و مره صفرا نزد شیخ از اصناف بلغم باشد نه از اصناف صفرا و اللازم باطل و کذا الملزوم لما قال الشیخ و اما الصفراء الغیر الطبیعیة فمنها ما خروجه عن الطبیعة بسبب امر غریب مخالط و منها ما خروجه عن الطبیعة بسبب فی نفسه بانه فی جوهره غیر طبیعی والقسم الاول منه ما هو معروف مشهور وهو الذی یکون الغریب المخالط له بلغما و تولده فی الاکثر فی الکبد و منه ما هو اقل شهرة وهو الذی

یکون الغریب المخالطه سوداء والمعروف المشهور هو اما المرة الصفراء واما المرة المحیة وذلک
لان البلغم الذی یخالطه ربما یکون رقیقا فحدث منه الاولی وربما کان غلیظا فحدث منه الثانیة و همچنین
شیخ بلغم مختلط بدم را از اقسام دم شمرده نه از اقسام بلغم و نه گفته اورا بلغم دموی حیث قال و التغیر
الطبیعی یعنی از خون قسمان فمنه ما تغیر عن المزاج الصالح لا لشیٔ یخالطه ولکن بما ساء مزاجه
فی نفسه خبر و مثلا ارسخن و منه ما یتغیر بان حصل خلط ردی فیه و ذلک قسمان فانه اما ان یکون الخلط ورد
علیه من خارج فنفذ فیه فافسده و اما ان یکون الخلط تولد فیه نفسه مثلاً ان یکون عفن بعضه
فاستحال لطیفه صفراء و کثیفه مرة سوداء و بقیتها او احدهما فیه و هذا القسم ای ما صار غیر طبیعی لمخالطة
بقسمیه هو ما یتولد المخالط منه و ما من خارج یختلف بحسب ما یخالطه و اصنافه من اصناف البلغم
و اصناف السوداء و اصناف الصفراء و المائیة فیصیر تارة عکرا غلیظا و تارة رقیقا و تارة اسود
شدیدا الخ پس قول مبغض که آن نزد شیخ داخل در بلغمی است صریح البطلان است و منشأ
آن جز این نیست که مبغض کلام شیخ را نفهمیده و بهمین سبب چند امور مصنوعیه خود را منسوب
بکلام شیخ کرده قال المبغض و قد اشار الشیخ الیه بقوله و قد یکون من بلغم عفن و بقوله و قد
بیّنّا فی الکتب الکلیة انه لیس من شرط الورم الحار ان لا یکون من بلغم و سوداء بل قد یکون من بلغم
و سوداء علی صفة ای باطلاق اسم بلغمی بر آن الا انه لا یکون حادا و این وقتی است که قلیلی از صفراء و دم
مراری بمقداری که نافذ گرداند اورا در جسم غشائی و حجاب حاجز مخالط شده باشد الا اذا کان من مرة
او دم یعنی این ورم بلغمی و سوداوی حاد نبود مگر وقتی که باشد این ورم بلغمی بجهت دم و صفرا یعنی
مخالط بوده باشد آن بلغم را قدری معتد به صالح باعتدال که متغیر اللون نبود یا زاید از آن که متغیر اللون بود
اما از بلغم بیشتر نبود اگرچه این صنف نزد بعضی اطبا از اصناف دموی است فان کان من غیرهما
کان من مثل بلغمی غیر شدید الحرارت که مخالطت یسیرے از صفرا خواه قلیلی از دم که فقط بقدر
تنفید مخالط شده باشد و هذا شیٔ لیس یحصله کثیر من الناس تا آنکه بعضی انکار آن کردند بان
الغشاء و الحجاب لصلابتهما لا ینفذ فیهما الا مادة مرية اقول مستعینا بالله العلی العظیم که مطلب مبغض

له الضمیر راجع الی ... بالعصوارة ... یختلف حاله بسبب ما یخالطه ... اصناف ما یخالطه ... کما قال ... یعنی بلفظ الصنف ... بسبب ... ۱۲ منه

درینجا که از کلام شیخ استنباط کرده سراسر تحریف وتصحیف است واز عبارت شیخ معنی مصنوعی مبغض
هرگز مفهوم نمی شود کما قال الشیخ ومادة هذا الورم یعنی ذات الجنب مرار او دم مراری لان الاعضاء
الغشائیة لا ینفذ فیها الا اللطیف المراری ثم الدم الخالص لذلک یکون اشتداد حماه غبا فی الاکثر
ولذلک قلما یعرض لمن یحتمی فی الاکثر حامضا لانه یلطف المزاج ومع ذلک قد یکون کثیرا من دم
محترق وقد یکون من بلغم عفن وقد یکون فی الندرة من سوداء عفنة ملتهبة ثم قال الشیخ وقد
بینا فی الکتاب الکلی انه لیس من شرط الورم الحار ان لا یکون من بلغم وسوداء بل قد یکون من
بلغم وسوداء علی صفة پس قول او وقد بینا فی الکتاب الکلی الخ در اصل جواب است از سوال مقدر
چه میرسد بقایل که بگوید هرگاه ذات الجنب ای باقسامه ورم حار شد پس حدوث آن از خلط بارد
که بلغم وسوداست چگونه خواهد شد پس جواب داده دفع دخل کرد بقوله وقد بینا فی الکتاب الکلی
انه لیس من شرط الورم الحار یعنی از شرط ورم حار این نیست که از خلط بارد حدوث نیابد بلکه
گاهی حادث میشود آن ورم حار از بلغم وسودا علی صفة ای علی صفة عفونة والتهاب ثم قال
الشیخ الا انه لا یکون حادا ومرجع ضمیر انه ولا یکون لبلغم ورم حار است یعنی آن ورم حار که عبارت
از ذات الجنب است حاد نخواهد شد ثم قال الا اذا کان یعنی آن ورم حار اگر از مره وو دم مراری
حادث شده باشد البته حاد خواهد بود فان کان من غیرهما یعنی آن ورم حار اگر از غیر مره وو دم
مراری پیدا شود مزمن خواهد بود نه حاد واین عبارت شیخ صریح الدلالة است بر اینکه ذات الجنب
باقسامه ورم حار است یعنی از هر خلط که پیدا شود وآن دو قسم است آنکه از صفرا وخون حدوث
یابد آن حار وحاد است وانچه که از غیر آن هر دو حدوث یابد حار است نه حاد بلکه مزمن ومبغض از
عبارت شیخ خلاف متبادر وخلاف معنی آن فهمیده برای اثبات مطالب فاسده خود باحداث
ضمیر در صفة وانحراف مراجع ضمائر که به مطلب مسوق عبارت شیخ از ان هیچ نسبتی نیست تحریفها
در ان بعمل آورده وعلی صفة که مع التنوین است ودر نسخ متعدده قانون همچنین یافت شده
بلکه بلا سند بیشارح نموجزکه اکثر جا عبارت قانون را بعینه نقل کرده است مع التنوین نوشته

بلکه در کتابی دیده شده که تصریح معنی آن نموده گفت ای الاحتراق العفونی وهمچنین ملا نفیس در شرح موجز
این عبارت قانون را که آورده علی صفة را بهذا الصفة تفسیر کرده و مراد از هذا الصفة نیست الا صفة عفونت
والتهاب چنانکه سوق عبارت ومعنی آن صاف بران دلالت میکند پس ایجاد ضمیر در صفة وتفسیر آن
کردن ای باطلاق اسم بلغمی بران بیش از تحریف نیست و الا اطلاق مذکور در عبارت شیخ مذکور نگردیده
که مرجع ضمیر گردد و بعده گفت مبغض ناقلاً قول الشیخ الا انه لا یکون حاداً یعنے آن ورم حار که ذات الجنب
عبارت از انست حاد نخواهد بود کما هو الظاهر و مبغض دران تحریف کرده گفت واین وقتی است
که قلیلے از صفرا و دم مرار بی که نافذ گردانند او را در جسم غشائی وحجاب حاجز مخالط شده باشد پس انچه
مبغض گفته از عبارت شیخ هرگز مفهوم نمی شود چه شیخ قبل ازین و دریجا عبارتی که این معنے
ازان مستفاد شود جائے ذکر نکرده و همچنین است قول او در بیان معنے کلام شیخ الا اذا کان
من مرة او دم پس انچه مبغض از کلام شیخ فهمیده غلط محض و مفروضی است کما لا یخفی ثم قال
المبغض ایضاً ناقلاً قول الشیخ الا اذا کان من مرة او دم یعنے آن ورم حار حاد نخواهد بود مگر اینکه
حدوث آن از مره و دم باشد کما هو المتبادر و مبغض دران نیز تحریف کرده مرجع ضمیر کان را
متبدل ساخته گفت یعنے این ورم بلغمی و سوداوی حاد نبود مگر وقتی که باشد این ورم بلغمی بجهت
دم و صفرا یعنے مخالط بوده باشد آن بلغم را قدری معتد به صالح باعتدال که متغیر لون نبود یا زاید از ان
که متغیر لون بود اما از بلغم بیشتر نبود الخ وکدام خطا بیشتر از تحریف خواهد بود و نیز میگویم اگر مخالط متغیر
لون بود پس لونش اگر زرد باشد آن از قسم صفرا خواهد بود نه بلغم واگر سرخ باشد از قسم دم شمار
کرده خواهد شد نه بلغم واگر مخالط متغیر لون نبود آن مخالط را دو صورت است یا خون خواهد بود یا صفرا
پس اگر خون است آن محدث ذات الجنب نخواهد بود چرا که اختلاط قلیلے از خون یا بلغم بطوریکه رنگ
خون نمایان نباشد نفوذش در جسم غشائی و صفاقی دشوار بلکه بلغم صرف بران اطلاق کرده
خواهد شد واگر صفرا است آنرا سه صورت است اگر قلیلے کمتر از اعتدال است آن نیز غیر منفذ چرا که
بلغم بالطبع بارد کثیف غلیظ القوام لزج است و تا که صفرا با عتدال دران مختلط نخواهد شد منفذ

نخواهد گردید چنانکه سابقاً همه این مراتب مفصل گفته شد و اختلاط صفرا بقدر اعتدال با بلغم محدث
ملوحت است و بلغم مالح در حرارت کمتر از دم است پس چگونه شدید الحرارت و حاد خواهد بود بلکه درین صورت
این از قول شیخ منافی خواهد بود چه بلغم مالح و عفن در حرارت مساوی اند چنانکه گذشت و شیخ
آنرا غیر حاد گفته حیث قال الا انه لا یکون حاداً یعنی آن ورم حار که عبارت از ذات الجنب است حاد نخواهد بود
فافهم و قول بعض اگرچه این صنف نزد بعضی اطبا از اصناف دموی است غیر صحیح است چه مراد
ازین صنف نزد بعض نخواهد بود الا آنچه که خون با صفرا زاید از قدر اعتدال بآن مختلط شود و مغیر
لون گردد پس گفتنش از اصناف دموی است در صورت اختلاط دم درست و در صورت اختلاط صفرا
غیر صحیح بلکه آن نزد اطبا از اصناف صفراوی است نه دموی و از قول بعض متبادر میشود که هر دو
نزد اطبا از اصناف دموی است و تخصیص بعض اطبا نیز غیر صحیح است چه نزد اکثر اطبا بلکه نزد
شیخ نیز چنین بلغم از اقسام مختلط است چنانکه شیخ و دیگر اطبا مره صفرا و صفرای محیه را
تحت اصناف صفرای غیر طبیعی شمرده اند و همچنین ذات الجنب از بلغم مختلط بدم را از اقسام دموی
شمار نمی کنند چنانکه ذکر آن در سابق گذشت و نیز میگوییم قول بعض از اصناف دموی است
ازین عبارت عیان است که ذات الجنب بلغمی که مستفتی ازان سوال کرده علی العموم بلغمی نیست بلکه نزد
بعض بلغمی و نزد اکثر اطبا دموی است پس در سوال چنین لفظ بغیر تصریح آوردن خطای بین است
و همچنین آوردنش قول شیخ که هذا شیء لیس یحصله کثیر من الناس درینمقام از قبیل خطا است
چه اگر مشار الیه هذا در کلام شیخ نیست مگر ورم حار که از بلغم عفن و سودای عفن ملتهب حادث شود
پس آوردنش تحت قول مصنوعی خود نشود فهم است و همچنین قول بعض درینمقام تا آنکه بعضی
انکار آن کردند بان الغشاء و الحجاب لصلابتها لا ینفذ فیهما الا مادة مرية چه آوردنش درینمقام
بیش از تطویل نیست قال البعض و همین قسم بلغمی که شدید الحرارت است مراد مستفتی است لما
[illegible] تحقیقش عنقریب انشاء الله تعالی اقول مستعینا بالله العلی العظیم و هو حسبی و کفی حدوث
ذات الجنب شدید الحرارت از بلغم بوجوه متکثره صریح البطلان است چنانکه گذشت مع هذا بوجه دیگر

میگوییم که اقسام بلغم غیر طبعی من جهة الطعم پنج اند اول حلو اگرچه آن در اکثر کتب مذکور نیست آن
مائل به برودت است دوم وسوم وچهارم تفه وعفص وحامض است واین هر سه بتفاوت مراتب مطلق
بارد اند پنجم مالح وکیفیت حدوث ملوحة دران بتفصیل در سابق گفته شد وآن مائل بحرارت است
قال النفیس ویمیل الی الحرارة وهمچنین است در اقسرائی وغیره وشیخ آنرا که اشد حرارت گفته
نسبت باصناف دیگر که آنها بارد اند والا نسبت بدم وصفرا این نیز خود بارد است ودانسته شده
که بلغم مالح وعفن هردو در حرارت قریب اند لان العفونة من احد سببی الملوحة پس هرگاه چنین بلغم
محدث ذات الجنب گردد بران اطلاق شدید الحرارت درست نخواهد بود وفهمیدنش شدید الحرارت
غلط محض است ودر سابق مبحض که تقسیم ذات الجنب بلغمی بدو قسم شدید الحرارت وغیر شدید الحرارت
کرده دران جا گفته دوم شدید الحرارت واو آنست که از بلغم عفن بود هرگاه شیخ ذات الجنب که از
بلغم عفن وسودا عفن ملتهب حادث شود بتصریح تمام بیان فرموده باشد وهمچنین بتصریح علاج
آنرا علیحده قرار داده وگفته والبلغمی یبدأ فی علاجه بالحقن الحادة الخ وبتصریح در علاجش گفته
ولا یفصد پس مراد شیخ از قول او والبلغمی یبدأ فی علاجه الخ نخواهد بود مگر همون بلغمی که بتصریح
ذکر آن کرده باشد لهذا منع فصد دران که مبحض آنرا شدید الحرارت فهمیده ومراد مستفتی گردانیده
بوجه وجیه تحقق یافت پس تجویز فصد دران وسوال از تعیین احد الجانبین مسلم واشتق آن از
قوانین طبیه نیست مگر خبط وهذیان ومنشأ آن نیست مگر قلت تدبر وسوء فهم کما لا یخفی علی من له
عقل سلیم وطبع مستقیم قال المستفتی اگر هنده را ذات الجنب بلغمی مع احتباس طمث ودرد رحم لاحق
شود پس رگ باسلیق از جانب مخالفش خواهند زد یا از جانب موافق آن پس آنچه از کتب طبیه
یونانیه درین باب پیش حضرات والا تحقیق وقریب بتصدیق پیوسته باشد تحریر فرمایند انتهی
مطلب الاستفتا اقول مسئله هذا سراسر مبهم ومهمل است ووجه ابهام واهمال مخفی ومحتجب نیست
چرا که مستفتی مطلق بلغمی گفته ونه گفته خالص یا غیر خالص وچونکه بوجه دیگر اطلاق ذات الجنب
بلغمی بر دو معنی گردیده یکی برانکه از بلغم صرف مانند بلغم عفن ومالح حادث گردد که شیخ از فصد

وبرآن منع کرده ورم برآنکه از دم حار با اختلاط بلغم حادث شود چنانکه در شرح اسباب وغیره است
به تجویز فصد دران نموده اند چه آن در اصل از اقسام دموی است نه بلغمی و نیز مقید بزمانه هم نکرد
حال آنکه هیچ کدام مرض از ازمنهٔ اربعه خالی نیست پس اگر این اقسام اربعه را یعنی ذات الجنب
بلغمی خالص و غیر خالص و آنچه که فصد دران مجوز است و آنچه که فصد دران نیست در ازمنهٔ اربعه
ضرب داده شود شانزده میشود و همچنین ورم رحم را مطلق گذاشت و حال آنکه حدوث آن
از اخلاط اربعه میشود و آن نیز از ازمنهٔ اربعه خالی نخواهد بود و از ضرب چهار در چهار درین هم
شانزده میشود پس در ترکیب ثنائی یعنی ترکیب ذات الجنب بلغمی مع ورم رحم از ضرب شانزده
در شانزده دو صد و پنجاه و شش احتمال پیدا میشود و نیز مع احتباس طمث گفت و از عرض
و مرض و سبب و مسبب بودن آن هیچ اظهار نکرد و حال آنکه ممکن است که احتباس مذکور سبب آن
هر دو یا یکی ازین هر دو بوده باشد یا آنکه نبوده باشد بلکه هر کدام ازین هر سه براسه مرض بوده
باشند و درین صورت در ترکیب ثلاثی هر یک از احتمالات مذکوره را اگر با دو صد و پنجاه و شش
لحاظ کرده شود از آیات گذشته نوبت بآلاف میرسد پس سوال از چنین مسئله مبهمه مهمله هم از سهو
خطا و در باب مستفتا معیوب و متروک بلکه بر مستفتی اعلان مراد و اجتناب از اطلاق الفاظ
عامه مشترکه از واجبات است تا که مجیب در تجویز جواب چنین مسئله مهمه که احصای جمله
احتمالات آن فرداً فرداً متعسر است بمستفتی میرسد که بگوید ظاهر مراد اینست و ظاهر مراد
این نیست چنانکه بعض بعمل آورده جا بجا بنا بر مراد نهاد جائے میگوید که مراد از زمانه زمانه
ابتدا و تزاید است و جائے میگوید که مراد از ورم رحم ورم حار است حتی که دو قسم بلغمی قرار داده
جائی میگوید که مراد شدید الحرارت است و جائے میگوید غیر شدید الحرارت و همچنین احتباس را
جائی مرض میگوید و جائے عرض و گاهے ذات الجنب را نیز عرض میگوید و گاهے مرض چنانکه
هم این آینده بخوبی معلوم شدنی است پس برای گفتگو در چنین واهیات گنجایشی بسیار است
برای آن شخصے باید بیکار گرفتار الجهل و عناد نعوذ بالله پس مجیب کنایه با همعنی کرده گفت

که در عبارت استفتا ذات الجنب مقید بنوع الخ واز صاف ولی در پی ردّ وقدح نبوده بطوری جواب داد
که محتمل اکثر سے از ان باشد قال المجیب رفعه الله در عبارت استفتا ذات الجنب بسبب بلغمی بود ذکر
مقید بنوع مگر از قید زمانه معرا قال المبغض خفضه الله ظاهر مراد مستفتی زمانه ابتدا و تزاید است
اقول وجه اخفا سے سراو هیچ معلوم نشد قال المبغض چه در زمانه انتها که خوف انصباب ماده نبود
اقول خوف انجذاب ماده در ابتدا البته در امتلاء دموی مسلم لهذا فصد دران در ابتدا از جانب
مخالف می کنند وبعد حصول کمی در ماده در انتها از جانب موافق می کنند وکلام در بلغمی است
وآن نسبت بدم البته کمتر است ودران چندان خوف انجذاب نیست پس امر فصد دران در
ابتدا و تزاید ودر انتها مساوی است قال المبغض وبقیه ماده ممنوع الخروج قلیل باشد واکثر
از تدابیر سے که در ابتدا و تزاید باشد فراغ حاصل باشد پس بنابر اخراج چنین ماده قلیله
از جانب موافق چندان محل تردد نیست که احتیاج باستفتا شود اقول زمانه انتها مستلزم
انفراغ از تدابیر سے که در ابتدا و تزاید بپیشاید نیست چه در بسیاری از امراض زمانه
انتها که وقت کمال شدت مرض است باطبا رجوع مے آرند ودر زمانه ابتدا و تزاید بسبب
من الاسباب اتفاق رجوع بعلاج نمی شود پس زمانه انتها مستلزم قلت ماده وانفراغ
از تدابیر یکه در ابتدا و تزاید مے شاید نشد لهذا ترک قید زمانه وحواله بمراد مستفتی خود
کردن از جمله خطا وبعید از داب استفتا است قال المجیب ودرم رحم مطلق غیر مقید
حارّت یا بارد تصریح بآن نشده قال المبغض اقول ظاهر مراد از ورم ورم حار است
که بسبب احتباس طمث باشد اقول کتمان مراد در مقام استفتا خطا است بلکه اعلانش
از ضروریات است تا مجیب را در تجویز جواب آن تردد نماند ولو سلّم اگر مرادش این بود
که احتباس سبب ورم گردیده است پس در سوال چرا صح گفت ووجه بسبب نگفت وحیثیت
هرگز مستلزم علیت نیست قال المبغض قال الشیخ وقد یعرض للرحم اورام حارة وسببه
اما مادی مثل ضربة او سقطة او کثرة جماع او اسقاط او خرق من القابلة عند قبول الولد اقول

آوردن این عبارت شیخ دراینجا عبث و تطویل لاطائل است و همچنین قوله و قد یکون سببه احتباس
الطمث چه مجیب در حدوث ورم رحم از اسباب مادیه مذکوره و نیز در حدوثش از احتباس طمث
انکار نکرده معهذا احتباس طمث سبب لازمی و اکثری هم برای ورم نیست چه اسباب اورام
رحم بسیار اند از انجمله گاهی اتفاقاً احتباس نیز سبب ورم میشود چنانکه از قول شیخ پر ظاهر است
پس در استفتا مع احتباس گفتن و آنرا سبب قرار دادن نشود فهم است قال المجیب درین صورت
اگر ورم رحم بارد و بلغمی است شیخ رئیس و ابن سرافیون و اکثر اطبای حذاق در هر دو یعنی
ذات الجنب بلغمی و ورم بلغمی قطع نظر از جهت موافق و مخالف مطلق از فصد منع کرده اند اقول
شیخ رئیس در قانون فرموده و البلغمی یبدأ فی علاجه بالحقن الحادة و الاسهال و لا یفصد
و صاحب مجمع الجوامع در امراض مختصه در مقام ذات الجنب بلغمی نوشته که سرافیون و بعض اطبای
دیگر منع نموده اند فصد را درین نوع بلغمی بلکه امر باسهال و اخراج ماده بلغم نموده اند بعد ازین عبارت شیخ
نسخه آن الخ و فی موارد الحکم هکذا و البلغمی یبدأ فی علاجه بالحقن الحادة و الاسهال و لا یفصد
و یستعمل المحللات من الاضمدة و الکمادات و من المعالجات المستحسنة طبیخ الزوفا الخ و در ذخیره است
و اگر ماده ذات الجنب سوداوی یا بلغمی باشد فصد نباید کرد و لکن حقنه نرم و ضمادهای تحلیل کننده
و نرم کننده بکار باید داشت انتهی بعبارته و شیخ علاج ورم بلغمی رحم را بر علاج اورام بلغمیه احشا
قیاس کرده حیث قال و علاجه علاج الاورام البلغمیة للاحشاء مما ذکرنا فی ابواب کثیرة و چون در
اورام بلغمیه احشا از فصد منع نوشته پس نزد وی در ورم بلغمی رحم نیز فصد ممتنع خواهد بود پس
منع مطلق از فصد در ذات الجنب بلغمی و ورم رحم بلغمی نزد شیخ و اطبای دیگر نوعیکه مجیب
گفته مسلم الثبوت است و انکار آن نیست مگر از راه تعصب مکابره قال البعض اقول این قول مجیب
از حلیه صحت عاری است زیرا که مستفاد از قول شیخ منع فصد در بلغمی است که غیر شدید الحرارت
باشد لا غیر و اما قسم بلغمی یعنی شدید الحرارت که بسبب عفونت یا مخالطت بقدر معتد به از صفرا و دم
باشد پس داخل است در قول شیخ هذا قولنا انکان ذات الجنب حارا خالصا اقول و تمام قول آن

واما ان لم يكن كذلك بل كان غير خالص وغير شديد الحرارة فعليك بالذلك الخ وازين واضح است
كه مراد از حار خالص شديد الحرارت ست وآن نيست مگر آنچه كه از صفرا ودم مرارى حدوث يابد پس
اگر بلغمى عفنى نيز تحت آن داخل باشد لازم مى آيد كه اين هر سه در حكم علاج مساوى شوند والحال
على خلافه معهذا شيخ ذكر ذات الجنب بلغمى جائے نكرده مگر اينكه گفته وقد يكون من بلغم عفن ودر
علاج بلغمى گفته ولا بالفصد پس مراد او از بلغمى نخواهد بود مگر همين بلغمى عفنى كه مغفص آنرا شديد الحرارت
گفته وتجويز فصد دران نموده تحت قول فهذا اقولنا الخ شمرده واين بالكل سهو وفهمى ست فتدبر
قال المغفص ودر معالجه اش از فصد منع نكرده اقول از تقرير سابق بطلان شديد الحرارت بودن
ذات الجنب بلغمى بخوبى بوضوح پيوسته شيخ اطلاق ذات الجنب بلغمى نكرده مگر برآنچه كه از بلغم
عفن بود پس آن مالح نيز خواهد بود لان العفونة من احد سببى الملوحة وسبب دوم ملوحة آميزش
صفراست بقدر اعتدال دران چه اگر كمتر از قدر اعتدال خواهد بود احداث ملوحت نخواهد كرد واگر زايد
از قدر اعتدال كه عبارت از قدر معتد به ست خواهد بود آنرا از اقسام صفرا شمار خواهند كرد ونه از
اقسام بلغم وهمچنين دم اگر بقدر معتد به ببلغم اختلاط يابد آنرا از اقسام دم شمار خواهند كرد
نه از اقسام بلغم چنانكه در سابق گذشت پس بلغمى نزد شيخ نخواهد بود مگر آنچه از بلغم مالح وعفن حدوث
يابد چنانكه شيخ تصريح بآن كرده وهمچنين علاج آن منفرد كرده بتصريح از فصد دران منع نموده
پس دخول آنچه از بلغم عفن حادث شود تحت قول شيخ فهذا اقولنا ان كان ذات الجنب حارا الخ
حارا محضا ودخول آنچه بمخالطت بقدر معتد به از صفرا ودم باشد منافى مقصود مغفص ست چه آن
هر دو نزد شيخ از اقسام صفرا ودم خواهند بود نه از اقسام بلغم والكلام فى البلغمى قال المغفص حيث
قال يجب ان يمنع المادة المتجهة الى الورم وثانيا عنه بالاستفراغ او بالجذب الى الخلاف ويقرأ
ما وصفناه فى الباب الذى قبل هذا وهو قوله من الامور المشتركة الفصد اقول مراد از امور مشتركه
اين نيست كه در هر نوع ذات الريه وذات الجنب فصد كنند بلغمى باشد يا غير بلغمى كما سيجىء بلكه مراد
شيخ اين است كه جائيكه جواز فصد باشد يعنى آن ورم از صفرا يا دم مرارى وغيره لو عكله شيخ

تصریح بآن کرده بوده باشند در ذات الجنب بلغمی که از فصد بآن منع کرده و گرنه در میان قول او منافات

لازم می آید قال المبعض وقال ان علاجه الفصد ان کان الدم غالبا علی الجهة المذکورة فی الباب الذی قبله

اقول مراد شیخ از جهت مذکوره اینست که اول فصد صافن از جهت محاذی در طول بعد ازان از باسلیق

محاذی در عرض و بعده اکحل محاذی در عرض الخ است پس قول او ان کان الدم غالبا دلالت می کند

که اگر غلبهٔ دم باشد تعدد فصد و اخراج دم کثیر تا تغیر لون می باید وازین قول فصد در بلغمی اثبات نمی یابد

پس آوردنش درینجا تطویل لاطائل بلکه خلط مبحث و آن درست نیست قال المبعض وقال ایضا

وان کان خلط آخر الی ان قال وقد قال قوم من اهل المعرفة ان الاصوب ان امکن ان یستفرغوا بالفصد

خوفا من الاضطراب الذی ربما اوقعه المسهل و قد ذکرناه بعد ازان گفته علی انه یجب ان یراعی جهة میل

الوجع والالم فان کان المیل صاعدا الی الترقوة والقص وما فوقهما فالفصد اولی اقول چراکه صعود

سودا و سیلان الم بطرف فوق نمی شود مگر در صورت بودن آن سودا حار صفراوی و این مانع است

از استعمال مسهل کذا فی سواد الحکم قال المبعض وان کان الالم میل الی جهة الشراسیف فلا بد من

اسهال وحده او مع الفصد بحسب ما یوجبه المشاهدة و ذلک لان الفصد وحده من الباسلیق لا یجذب

من هذا الموضع شیئا یعتد به و مما یدلک علی شدة الحاجة الی الاستفراغ ان تجد التضمید والتکمید

لا یسکنان الوجع او تجدهما یزیدانه فیدل ذلک علی الامتلاء فی البدن کله فلا بد من استفراغ

خصوصا بالفصد اقول معلوم نشد که درینجا بعض اقوال مذکوره شیخ را برای چه آورده اگر برای

جواز فصد در مطلق ذات الجنب آورده باشد دران عجب کلامی نیست و اگر برای جواز فصد

در بلغمی آورده باشد ازانها فصد در بلغمی هرگز باثبات نمی رسد پس ازین معلوم میشود که بعض جا

که لفظ فصد در عبارت شیخ دیده در نقل آن بلا تامل مبادرت کرده هیچ یک از موقع و محل آن

نفهمیده و پر ظاهر است که بلغمی نیست نزد شیخ الا قسم واحد کما عرفته و شیخ فصد را دران منع کرده

پس اگر بلغمی در اقوال منقوله مذکوره او داخل باشد منافات لازم می آید چنانکه گذشت قال المبعض

و همچنین منع دیگر اطبا رحمهم الله از مطلق فصد اقول چنانکه اسامی آن اطبا نا شنیده شیخ و ابن سهل [illegible]

وصاحب ذخیره وغیره در سابق گفته شد حاجت اعادهٔ آن نیست، قال المبغض در مطلق بلغمی غیر ثابت است
اقول ازین مفهوم میشود که مبغض قول مجیب را نفهمیده چه در قول مجیب منع مطلق از فصد
در بلغمی است که شیخ ذکر آن نموده نه در مطلق بلغمی چرا که نزد شیخ بلغمی نیست الا قسم واحد که از
بلغم عفن حادث میشود و در یک قسم مطلق و غیر مطلق غیر متصور پس مطلق در قول مجیب متعلق
بفصد است که مطلق فصد در بلغمی نباید کرد نه در مطلق بلغمی قال المبغض چه این قسم بلغمی که سائل
ازان سوال مینماید یعنی انچه مره صفرا و دم مراری مثلاً بقدر معتد به باعتدال یا زاید ازان با وی
مخالط باشد داخل است نزد اوشان در دموی و صفراوی چه هر چه مغیر لون باشد آنرا از اقسام
مخالط شمرند نه از قسم بلغمی کما صرحنا فیما سبق و دران تصریح فصد در کلام قوم مصرح است کما لا یخفی
اقول مجیب کی میگوید که در ذات الجنب صفراوی و دموی فصد جائز نباشد پس این هر دو قسم
هرگاه نزد اطبا در اقسام دموی و صفراوی شمار کرده شوند البته فصد دران مجوز خواهد بود لیکن
ازان مطلب مبغض اعنی فصد در بلغمی هرگز باثبات نمی رسد و نیز درین عبارت مبغض چهار صورت
متصور می شود یکی آنکه مره صفرا بقدر معتد به باعتدال ببلغم آمیزد دوم آنکه دم مراری بقدر معتد به
باعتدال دران آمیزد و ظاهر است مراد از قدر معتد به باعتدال نخواهد بود مگر انچه کمتر از اعتدال نباشد
درین صورت آن هر دو یعنی مره صفرا و دم مراری هرگز مغیر لون نخواهند شد کما اقر المبغض ایضا
یعنی قدر معتد به باعتدال را
سابقاً وهو قوله یعنی مخالط بوده باشد آن بلغم را قدر معتد به صالح باعتدال که مغیر لون نبود الخ
سوم آنکه مره صفرا زاید از قدر اعتدال دران اختلاط یابد که مغیر لون گردد چهارم آنکه دم مراری
زاید از قدر اعتدال دران آمیخته مغیر لون گردد پس ازین واضح میشود انچه که دران صفرا آمیزد
خواه مغیر لون گردد یا نه داخل است نزد اوشان در صفراوی و همچنین انچه که دران دم مراری آمیزد
داخل است نزد اوشان در دموی مغیر لون گردد یا نه چه کلمهٔ یا در قول او یا زاید ازان بران دلالت
میکند بدین و این صریح البطلان است چه هرگاه مره صفرا بقدر اعتدال ببلغم آمیزد احداث بلوحت
خواهد کرد و حدوث ذات الجنب ازان متصور و بلغم مالح نزد شیخ و دیگر اطبا از اقسام بلغم است صفرا

و از گفتنش صادق می آید که نزد اطبا از قسم صفرا باشد و اگر دم مراری بقدر اعتدال ببلغم آمیزد بطوریکه
حمرتش لون نگردد نفوذ آن در جسم صفاقی و غشائی البته متعسر خواهد بود چه دم مراری بحدت و تیزی
مره صفرا نیست که بلغم را در جسم غشائی نافذ گرداند و آن بلغم نزد اوشان در بلغم صرف شمار کرده خواهد شد
و از قول بعض لازم می آید که آنرا از قسم دم شمرند پس از قول بعض تداخل بالجمله در صفرا و تداخل بلغم
اطلاق صرف بران می آید و در دم لازم آمد و آن باطل ست و اختلاط مره صفرا و دم مراری را اگر بقدر
اعتدال ببلغم که مغیر لون گردد نزد اوشان و نیز نزد شیخ از اقسام صفراوی و دموی باشد و شمردن آن
از بلغمی نزد شیخ غیر ثابت چه شیخ مره صفرا و صفرای محیه را و همچنین دم مختلط به بلغم را از اقسام
صفراوی و دموی شمار کرده پس این قول منافی آنست که در سابق گفته اما بنابر آنچه که مستفاد
از کلام شیخ از عبارت منقوله شیخ است مداخل در بلغمی ست ولا مشاحة فی الاصطلاح مع هذا
معلوم نشد که از کلام شیخ و از عبارت منقوله او کدام کلام و کدام عبارت او مراد گرفته چه شیخ در
قانون صفرای محیه و مره صفرا را از اقسام صفرای غیر طبعی شمرده و همچنین دم بلغمی را از اقسام
دم چنانکه در سابق بتفصیل گفته شد پس قول او که داخل در بلغمی است غلط محض ست و نیز هر گاه که
چنین بلغمی که نزد اوشان داخل ست در دموی و صفراوی مراد سائل بوده باشد پس سوال از آن
مطلق بلغمی بدون تصریح و تقیید نیز غلط محض ست آنرا چگونه درست فهمیده باشد مگر اینکه
المعنی فی بطن الشاعر و چونکه نزد شیخ ذات الجنب بلغمی نیست مگر آنچه تصریح بآن کرده یعنی آنچه
از بلغم عفن حدوثش یابد و در علاجش از فصد منع مطلق کرده پس تداخل این بلغمی تحت آن که آنرا
از اقسام صفراوی و دموی شمار کرده نه از بلغمی و از فصد دران ممانعت نکرده بهیچ طور صحیح خواهد بود و بعض
برای تداخل آن تحت این عبث تکلفهاے باطله بعمل آورد پس قول عجیب که مدعی هر دو قسم
بلغمی ست یکی آنکه شیخ گفته و از فصد دران منع کرده و در اصل همان بلغمی ست دوم آنکه فصد دران
جائز ست چنانچه در طب اکبر و غیره و شرح اسباب ست و بطرف این اشاره کرده گفت و آنانکه
فصد دران مجوز میدانند بهمه جهت صحیح و درست خواهد بود و هیچگونه دران خللی معلوم نمی شود

وآنکه درین خلل فهمیده نیست مگر از بغض و تعصب نعوذ بالله منه قال المبغض پس در مطلق بلغمی نزد
احدے از شیخ و دیگر اطباے حذاق منع فصد ثابت نباشد اقول بلغمی را سایل در عبارات
استفتا مطلق آورده و مجیب و نیز شیخ آنرا مطلق نگذاشته بلکه مقید بقید عفونت کرده
والبته از فصد دران منع مطلق نموده و از ان مطلق بلغمی فهمیدن خطا و بهتان ست بر مجیب
قال المبغض صاحب طب اکبر نیز نوشته و از تقریر سابق مفهوم شده باشد که تا وقتیکه بلغم
عفونت و حدت کسب نکند در اغشیه آمده ورم پیدا نمی تواند کرد اقول چونکه طب اکبر ترجمه
شرح اسباب ست در ان بلغمی آنست که بهم عادی بلغم اختلاط با بهر بلغمی صرف و هرگاه نفوذ
ورم صرف در اغشیه متعسر باشد پس از تو چنین ورم بشرکت بلغمی که بسبب عفونت و غیره حدت
کسب نکرده باشد البته دشوار تر خواهد بود لهذا صاحب طب اکبر بلغم را مقید به عفونت کرده
و کلام شیخ در بلغم صرف است که بسبب عفونت و حدت قوت تفشی پیدا کرده مخروطی ورم گردد
پس در کلام شیخ و صاحب طب اکبر بلغمی فرق بسیار است معهذا کلام مجیب در قول
شیخ ست پس آوردن نوشته صاحب طب اکبر دران بیجا و خارج بحث خواهد بود
قال المبغض لهذا ذات الجنب خالص از ماده سودا و بلغم کمتر افتد و علامت این قسم ترجیح ثقل آ
و خفت تب و قلت نخس و سفیدی زبان اما در اینجا اندکے تامل بسیار ضروری میباشد لواسطه که ما
بلغم با خون و قسم بلغمی اسلم ترین انواع ست زیرا که بلغم حرارت و حدت کمتر دارد اقول ازین صاف
عیان است که بلغمی حادثی باشد و لهذا شدید الحرارت نمی باشد و فهمیدن شدید الحرارت نیست مگر
از قصور فهم قال المبغض و با وجود آن زود مجتمع میشود اقول ای بنسبت سودا قال المبغض
علاج رگ زنند انتهی اقول مراد از رگ زنند نیست مگر اینکه فصد کنند و مجیب خود گفته
آنانکه فصد در ذات الجنب بلغمی مجوز میدانند چنانکه در شرح اسباب و طب اکبر ست پس از
آوردن قول طب اکبر در ینجا و ثبوت کردن فصد در بلغمی که در اصل از قسم دمویست ثبوت
فصد در ذات الجنب بلغمی که شیخ دران از فصد منع نوشته نمیگردد قال المبغض آری در قسم

بلغمی غیر شدید الحرارت البته منع ثابت است و آن مقصود سائل نیست بلکه مقصود قسمی حار است اقول یعنی شدید الحرارت کما تقرر عنده و قد عرفت بطلانه چه بلغم در مزاج خود بارد و رطب است بسبب حدوث عفونت یا باختلاط قدری صفرا که محدث لون نگردد البته حار خواهد بود نه شدید الحرارت کما فهمه المبغض و شدید الحرارت نخواهد بود مگر آنچه از دم مراری و از مره صفرا حدوث یابد چنانکه شیخ بتصریح آنرا حاد و شدید الحرارت فرموده و آنچه که از بلغم عفن حدوث یابد آنرا غیر حاد و غیر شدید الحرارت گفته قال المبغض که دران فصد ممنوع نیست بقرینه آنکه سوال از تعیین فصد احد الجانبین می نماید و این صریح است درین که سوال مستفتی از قسمی است که فصد دران جایز است چه سوال از تعیین احد الجانبین متفرع است بر نفس جواز فصد پس هرگاه نزد سایل جواز فصد مطابق قوانین طبیه مسلم بود پس سوال از تعیین احد الجانبین کرده والا میگفت که درین صورت فصد جایز است یا نه اقول هرگاه دانستی که مستفتی بمطلق ذات الجنب بلغمی سوال کرد و مجیب آنرا مطلق نگذاشته و در جواب تردید کرد و گفت که آنچه نزد شیخ و بعض اطبای حاذقین است اینست که فصد در بلغمی یعنی آنچه از بلغم عفن حادث شود نباید کرد بعده گفت و آنانکه فصد در بلغمی مجوز میدانند چنانکه در شرح اسباب و طب اکبر است اگرچه آن در اصل از اقسام دموی است و شیخ آنرا تحت اقسام دم غیر طبعی شمرده الخ و هرگاه مبغض میگوید که ذات الجنب بلغمی دو قسم است غیر شدید الحرارت و شدید الحرارت و نیز میگوید که مراد مستفتی از ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت است و مراد جایی از شدید الحرارت آنچه از بلغم عفن حادث شود گرفته و جای دیگر مراد ازان آنچه که از اختلاط مره صفرا و دم مراری بقدر معتد به باعتدال یا تا اندازه ای که مغیر لون گردد یا نگردد حادث شود گرفته و نیز دانستی که حدوث ذات الجنب شدید الحرارت از اقسام بلغم باطل است چه در همه اقسام آن بلغم مالح حار یابس است مگر آن نسبت بدم و در حرارت کمتر چنانکه نفیس وغیره آنرا مایل الی الحرارة گفته اند درین صورت ذات الجنب که ازان حدوث یابد البته غیر شدید الحرارت و غیر حاد خواهد بود چنانکه شیخ گفته الا انه لا یکون حادا و هرگاه صفرا باعتدال در بلغم آمیخت محدث ملوحت خواهد شد چنانکه عفونت محدث آنست پس آن بلغم مالح خواهد بود و اگر زاید از اعتدال آمیخت

البته متغیر لون خواهد گردید و آنرا نزد شیخ از قسم بلغم شمار نخواهند کرد بلکه از اقسام صفرا یا دم شمار
خواهند کرد چنانکه همه این مراتب در سابق مفصل گفته شد پس حدوث ذات الجنب شدید الحرارت از
بلغم چنانکه مبغض گفته صریح البطلان است و هرگاه مراد مستفتی ذات الجنب شدید الحرارت گردید
چونکه آن خود باطل و فاسد است پس تجویز فصد دران نیز باطل و فاسد خواهد بود و همچنین سوال
از احد الجانبین که مبغض آنرا متفرع بران گفته نیز باطل خواهد بود و منشأ این فساد و بطلان
نیست مگر ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت که مستفتی ازان سوال کرده و چنین یکه در کتب طبیه
مذکور نباشد در خود مراد گرفتن و دران تجویز فصد کردن بعده سوال از تعیین احد الجانبین
نمودن و آنرا مطابق قوانین طبیه مسلم پنداشتن از قبیل خبط است معهذا کتمان چنین مراد منوی
در جواب استفتا اقبح القبایح و بدترین عیوب است و نیز تجویز فصد باسلیق درین مسئله
بالتخصیص از جهت ذات الجنب باثبات نمیرسد چه احتمال است که تجویز مذکور از جهت ورم رحم
بوده باشد پس تجویز فصد قرینه صحیح نیست برانکه سوال مستفتی از قسمی است از ذات الجنب
بلغمی که فصد دران جایز است قال المبغض و منع شیخ از فصد بقوله فالبلغمی یبدأ فی علاجه
بالحقن الحادة والاسهال ولا یفصد مختص بغیر شدید الحرارت است چه شیخ دران فصد را منع
کرده است چنانچه در موانع فصد بآن تصریح کرده حیث قال والبارد الرطب العدیم الحرارت
او ضعیفها یمنع عنه وقال ویجب ان یحذر الفصد فی المزاج الشدید البرد والبلاد الشدیدة البرد
پس در بلغم حار ممنوع نباشد و مستفتی ازان انکار ندارد اقول آوردن این اقوال شیخ درینجا
بیش از اظهار خود دانی نیست و اینکه گفته پس در بلغم حار ممنوع نباشد مفاد این قول هیچ معلوم
نشد چه ذات الجنب مطلق اعم از انکه از بلغم باشد یا نه جملة آن نزد شیخ ورم حار است پس
بلغمی نیز نخواهد بود الا حار قال المبغض پس واضح شد که مراد مجیب از بلغمی اگر بلغمی شدید الحرارت
یا اعم از شدید الحرارت و غیر آن است پس از حلیه صحت عاری است اقول این کلامی است پر خبط
چه مبغض در خود در ذات الجنب بلغمی احداث شدید الحرارت کرده البته نزد او آن را اعم ازان

متصور نخواهد بود نه نزد مجیب و مراد مجیب نیست الا غیر شدید الحرارت که شیخ بحدوث آن از بلغم عفن تصریح
گفته و مبغض از سوء فهمی آنرا شدید الحرارت فهمیده و از دو قسم اجزائی خود آنرا قسم دوم گردانیده چنانکه
گذشت قال المبغض و اسناد منع که بشیخ و دیگر اطبای حاذقین کرده خطاست اقول اسناد
منع از کلام شیخ و دیگر اطبای حاذقین از اقوال منقوله آنها مثبت و محقق است چنانکه بیانش
گذشت و خطا فهمیدنش عین خطاست قال المبغض و اگر غیر شدید الحرارت است پس مسلم
و در جواب آنرا دخلی نیست و نه سوال سائل متعلق بآن اقول این نیست مگر از سوء فهم چه قول مجیب را
در جواب دخل تام است چرا که سائل از مطلق بلغمی سوال کرده و کیفیت اجمال و ابهام سوال سائل که
صد با احتمال دران متصور میشود در سابق مفصل گفته شد و مجیب بتردید جواب آنرا بنوعیکه باکثر احتمالات
شامل باشد بیان کرده و گفته آنچه که نزد شیخ و اکثر اطبای حاذقین است اینست که در بلغمی از فصد
منع مطلق نوشته اند و آنانکه فصد در بلغمی مجوز میدانند مثل آنکه در شرح اسباب طب اکبر است
حکمش کذا است پس جواب مجیب هر دو قسم بلغمی را یکی آنکه دران فصد منع است دوم آنکه دران
فصد جایز است حاوی است پس چگونه جواب را دران دخل نخواهد بود قال المبغض پس معلوم شد
که این قول مجیب مبنی است بر عدم فهم مطلب مستفتی اقول چونکه سائل خلاف واجب استفتا کتمان مراد
کرده و بلغمی شدید الحرارت قرار داده بخیال خام خود دران تجویز فصد کرده و از مطلق بلغمی سوال کرده
بعده از تعیین جانب دران می پرسد چنانکه مبغض میگوید و تجویز فصد را قرینه میگرداند همه آن
غیر صحیح و ساقط الاعتبار است پس فهم چنین مطلب مخفی که در کتب یافته نشود غیر ممکن است
و نخواهد فهمید آنرا مگر آنکه تحریف و تخلیط نماید مثل مبغض قال المبغض و شیخ و دیگر اطبای حاذقین
قائل اقوال مجیب آنچه که شیخ و دیگر اطبای حاذقین گفته اند بعینه نقل کرده نه مثل مبغض تحریفات
در کلام شیخ کرده و اقوال اطبا بی محل آورده خلط مبحثها کرده اگر کسی بغور بنظر انصاف از مقابله
کتب که اسامی آنها در محل اسنادها مذکور گردیده کلام مجیب و کلام مبغض را تطبیق نموده ببیند
صدق این مقال بر وی اظهر من الشمس خواهد شد پس ازین واضح و لائح میشود که این قول مبغض بعینه

تنقید کننده مبنی است بر عدم فهم مطلب مجیب و شیخ و دیگر اطبای حاذقین کما لا یخفی فتامل قال المجیب
و فصد باسلیق بشرکت حبس طمث بطریق اولی ممتنع خواهد بود اقول وجه منع فصد در ورم بلغمی رحم
از قول شیخ ثابت است چه شیخ علاج ورم بلغمی رحم را با اورام بلغمیه احشا قیاس فرموده و هرگاه
شیخ در ذات الجنب بلغمی که از جمله اورام احشاست از فصد منع کرده باشد در ورم بلغمی رحم نفسش
مثبت است قال الشیخ الورم البلغمی فی الرحم یدل علیه من دلائل الورم المذکورة ما یتعلق بالثقل و
الانتفاخ ولکن لا یکون معه وجع یعتد به ویکون هناک تربل الاطراف والعانة ویکون سحنته کسحنة
اصحاب الاستسقاء اللحمی و علاجه علاج الاورام البلغمیة للاحشاء مما ذکرنا فی ابواب کثیرة و وجه اولویة
منع اینکه ذات الجنب بلغمی و ورم رحم بلغمی در اجتماع آن دو سبب منع است یکی بلغمی بودن ذات الجنب
دوم بلغمی بودن ورم رحم و هرگاه اجتماع آن هر دو مع حبس طمث گردید برای منع آن سبب ثالث
پیدا شد چه فصد باسلیق ماده را با عالی میکشد لهذا در علاج کثرت طمث آنرا بعمل می آرند پس چنین
فصد بشرکت حبس طمث بطریق اولی ممتنع خواهد بود کما قال المبغض ناقلاً لقول علی گیلانی فلا شک
ان الفصد الحابس کفصد الباسلیق یضر حینئذ قال المبغض اقول لا یخفی ما فیه چه درین قسم بلغمی که حار
باشد مسلم نداریم که کسی فصد را منع کرده اقول ازین قول مفهوم میشود که قسم دیگر بارد نیز است
وآن باطل است چه ذات الجنب باقسامه ورم حار است مگر اینکه حرارت بلغمی کمتر از حرارت دموی
و صفراوی است و چونکه مبغض تا اینجا شدید الحرارت میگفت و اینجا که حار گفته البته مرادش از حار همون
شدید الحرارت خواهد بود و قد عرفت سابقاً مرارا که ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت در کلام احدی
چه جای شیخ یافته نشده و مستفتی نیز اظهار نکرده و نگفته ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت و قولش
چه درین قسم بلغمی یعنی شدید الحرارت که مبغض احداث آن کرده پس اشاره بطرف ما فی الضمیر خود نموده
میگوید چه درین قسم که حار باشد مسلم نداریم که کسی فصد را منع کرده و کلام مجیب چه درینجا و چه در
سابق در آنست که شیخ در آن از فصد منع کرده پس منع از فصد در عبارت مجیب متعلق است
بکلام شیخ که آن در بلغمی از فصد منع کرده است و مسلم نداشتن منع از فصد در عبارت مبغض متعلق است

بمائی الصفیر او یعنی بلغمی شدید الحرارت خلاصه کلام اینکه مجیب میگوید که شیخ در بلغمی از فصد منع کرده و مبغض
میگوید که من این را مسلم نمی دارم که شیخ بمائی الصفیر من یعنی در شدید الحرارت از فصد منع کرده و این نیست
مگر از قبیل خبط و هذیان فتدبر قال المبغض پس قوله بطریق اولی ممتنع خواهد بود باطل محض است اقول
وجه اولویت منع قبل ازین مذکور شد فلیرجع الیه و این بطلان در قول اوست نه در قول مجیب
کما لا یخفی قال المبغض و نیز فصد باسلیق در ورم رحم اگرچه در بعض اوقات منع است کما قال علی الجیلانی
واذا کان ورم الرحم لاجل احتباس الطمث وکان الدم قد حصل فی الرحم وبقی ممنوعا من الخروج فلا شک
ان الفصد الحابس کفصد الباسلیق یضر حینئذ لکن از منع درین وقت مخصوص مطلقا ممانعت ثابت
نمی شود اقول مراد مبغض از ورم رحم که فصد دران در بعض اوقات منع گفته چه است اگر سوای بلغمی
مراد گرفته باشد آن مقصود مجیب نیست و مجیب برای فصد دران ممانعت مطلقه نکرده و اگر مراد ورم
بلغمی است که کلام مجیب دران است پس دران نزد شیخ ممانعت مطلقه ثابت است چه نزد شیخ
علاج ورم بلغمی رحم بر قیاس علاج ذات الجنب بلغمی است و شیخ دران از فصد بتصریح منع کرده پس
نزد شیخ در ورم بلغمی رحم نیز فصد ممتنع خواهد بود و قول علی گیلانی درینجا مؤید قول مجیب است چه هرگاه
نزدش فصد باسلیق در ورم دموی رحم که فصد دران نزد اطبا شائع است مع حبس طمث منع گردید
در ورم رحم بلغمی که مع حبس مذکور مفروض شده بطریق اولی ممتنع خواهد بود قال المبغض سیما در ابتدا
که کلام در انست قال الشیخ والاصوب فی الابتداء ان یفصد الباسلیق فیمنع انصباب المادة ثم یتبع الفصد
من الصافن لیجذب المادة من الموضع و یتلافی ما یورثه فصد الباسلیق من المضرة المشار الیها انتهی
وخصوصا وقتی که با ذات الجنب مجتمع شود که دران فصد باسلیق مجوز نیست پس قولش بطریق اولی
ممتنع خواهد بود باطل محض است اقول در عبارت استفتا زمانه و قسم ورم رحم بالکل مذکور نیست پس
قول مبغض سیما در ابتدا که کلام در انست چگونه درست خواهد بود چه از ترک ذکر زمانه تخصیص با بتدا
لازم نمی آید می تواند شد که زمانه دیگر باشد بدانند کلام مجیب در ذات الجنب بلغمی و ورم بلغمی رحم است
چنانکه در عبارت او تصریح بآن گردیده حیث قال درینصورت یعنی در صورت بلغمی بودن ذات الجنب
نوعیکه مستفتی گفته اگر ورم رحم بارد و بلغمی است شیخ رئیس و غیره دران از فصد منع کرده اند [illegible]

باوجود چنین تصریح هیچ یک از کلام مجیب نفهمیده قول علی گیلانی واقوال شیخ که در علاج ورم دموی
رحم واقع اند اسناداً در ورم بلغمی رحم آورده ونفهمیده که هرگاه شیخ در بلغمی تجویز فصد نکرده پس چگونه
اقوال او نص بر جواز فصد دران خواهند بود وگرنه منافات لازم می آید وآنکه گفته خصوصاً وقتیکه
با ذات الجنب جمع شود که دران فصد باسلیق مجوز است این قولش صریح البطلان است چه هرگاه در
ذات الجنب بلغمی نزد شیخ وغیره فصد باسلیق منع کرده‌اند چنانکه سابقاً بتفصیل گفته شد پس در صورت
اجتماع ورم بلغمی رحم با آن که دو سبب منع فصد جمع شدند بطریق اولی فصد ممتنع خواهد بود نه مجوز پس
قولش که دران فصد باسلیق مجوز است باطل محض خواهد بود وهمچنین قول معترض وهم قول شیخ
والفصد من الباسليق وان نفع فذلك ففيه انه يحبس الطمث ويجذب الدم الى فوق اشارتی بجواز فصد
باسلیق مینماید بقوله وان نفع پس ممانعت مطلقه غیر مسلم اقول این قول شیخ نیز در علاج ورم دموی
در رحم است نه در ورم بلغمی آن والکلام فی البلغمی ودر بلغمی ممانعت مطلقه مثبت ومسلم است وقول
شیخ بدین گونه است فصل فی المعالجات یحتاج فیها الی استفراغ الدم اذا اعانت الدلائل
المشهورة والفصد من الباسليق وان نفع فذلك ففيه انه يحبس الطمث ويجذب الدم الى فوق والفصد من الصافن
اشد مشاركة واجذب للدم منها واولى ان يدر الطمث وانفع خصوصاً لما كان السبب فيه احتباس الطمث
والاصوب في الابتداء ان يفصد الباسليق لمنع انصباب المادة ثم يتبع ذلك الفصد من الصافن
ليجذب المادة من الموضع ويتلافى ما يورثه فصد الباسليق من المضرة المشار اليها الخ پس تمام
این قول شیخ در اورام حارۀ دمویه رحم است خصوصاً در انجا که حبس طمث سبب ورم گردد پس
جواز فصد باسلیق بقوله وان نفع در صورتی است که ورم رحم دموی باشد نه بلغمی خصوصاً اگر
سببش احتباس طمث بود پس فصد صافن دران انفع است وفصد باسلیق نیز جایز است مگر اینکه
آن حبس طمث میکند لهذا اصوب این است که در صورت اول در ابتدا فصد باسلیق نماید بعده
صافن چنانکه این معنی از قول شیخ ظاهر است وشیخ علاج ورم بلغمی رحم را مثل علاج ذات الجنب
بلغمی بانفراد علیحده ذکر کرده وآن درین شرکت نیست کما هو الظاهر پس چنین اقوال شیخ که در ورم

واقع گردیده اند در مقام بلغمی آورده جواز فصد و منع ممانعت مطلقه از فصد دران فهمیدن شوء فهم است

یا ابله فریبی و همچنین قول بعض و نیز شیخ رئیس فرموده اذا اجتمعت امراض فان الواجب ان یبدأ

بما یخصها احدی الخواص الثلث احدها بالذی لا یبرأ الثانی بدون برئه مثل الورم والقرحة اذا اجتمعا فانا

نعالج الورم اولاً حتی یزول سوء المزاج الذی یصحبه ولا یمکن ان یبرأ معه القرحة ثم نعالج القرحة والثانیة

منها ان یکون احدهما هو السبب فی الثانی مثل انه اذا عرضت سدة وحمی عالجنا السدة اولاً ثم الحمی لم نبال

من الحمی ان احتجنا ان نفتح السدة بما فیه شیٔ من التسخین و نعالج السل بالمجففات ولا نبالی بالحمی لان الحمی یستحیل

ان تزول و سببها باقٍ و علاج سببها التجفیف و هو یضر الحمی والثالثة ان یکون احدهما اشد اهتماماً

کما اذا اجتمع سوناخس و هو الحمی المطبقة والفالج فانا نعالج سوناخس بالتطفیة والفصد ولا نلتفت الی الفالج

وان تضرر بالفصد واما اذا اجتمع المرض والعرض فانا نبدأ بعلاج المرض الا ان یغلبه العرض فحینئذ

نقصد قصد العرض ولا نلتفت الی المرض کما نسقی المخدرات فی القولنج الشدید الوجع اذا صعب امکان

یضر نفس القولنج الخ و هکذا فی النفیسی و غیره من الکتب اقول دریجا آوردن این قول شیخ و نفیس

تطویلی است بیفایده چه آنرا از مطلب مجیب که کلام در منع فصد در بلغمی ست هیچ مناسبتی نیست

کما لا یخفی مگر اینکه معلوم میشود که بعض چنین عبارتها نوشتن میداند قال البعض پس هرگاه ذات

الجنب اهم باشد یا بلغمی حار اقول مراد وی از بلغمی حار نخواهد بود الا شدید الحرارت و قد عرفت بطلانه

قال البعض و ورم رحم بلغمی غیر شدید الحرارت اقول درین صورت فصد دران بالضرور منع خواهد بود

بسبب اجتماع دو سبب منع یکی ذات الجنب بلغمی غیر شدید الحرارت که فصد دران ممتنع ست که بعض آنرا

شدید الحرارت گفته و دوم بلغمی بودن ورم رحم و اهمیت ذات الجنب اگرچه بلغمی باشد بسبب قرب آن

باعضاء رئیسه نسبت بورم رحم بلغمی مسلم است پس در علاج آن نوعیکه شیخ فرموده از تحقین و اسهال

و تکمید و تضمید و غیره ضرور اهتمام باید کرد و تهاون و تساهل دران نشاید نه که فصد که شیخ دران منع

کرده باشد پس اهمیت در علاج مجوز فصد نیست بلکه مستلزم منع فصد خواهد بود چه فصد دران خلاف

علاج آنست چه آن موجب غلبه برودت و کسر قوت مریضه و باعث ازمان مرض و تعیین بر عکس

قال المبغض یا ذات الجنب با مرض باشد و ورم رحم عرض غیر اهم اقول پس درینصورت نیز فصد ممتنع خواهد بود
چرا که این هر دو نخواهند بود مگر بلغمی که کلام مجیب در انست چه هرگاه در هر یکی ازان با نفراده فصد ممتنع بوده
در صورت ترکیب آن اگرچه یکی مرض و دیگرے عرض باشد بطریق اولی ممتنع خواهد بود قال المبغض
پس در جمله این صور تنها فصد باسلیق مجوز خواهد بود اقول مجوز بودن فصد باسلیق در جملهٔ این صور تنها
غلط محض است چنانکه گفته شد قال المبغض پس منع مطلق ثابت نشود اقول منع مطلق ثابت است
در بلغمی آرے در دعوی که بسبب احتباس باشد منع مطلق ثابت نیست و کلام مجیب در دعوی نیست
قال المجیب الا فصد صافن اقول البته مجوز خواهد بود چه در سوال سائل جمع سه قسم امراض است اول
ذات الجنب بلغمی دوم ورم رحم که بسبب تردید نزد مجیب بلغمی مفروض شده سوم احتباس طمث و فصد
باسلیق درین هر سه ممنوع است چنانکه در سابق گفته شد الا فصد صافن نه از جهت آنکه فصد مذکور
علاج ذات الجنب بلغمی و ورم رحم بلغمی بوده باشد بلکه از جهت حبس طمث چه آن در ادرار طمث بلیغ
النفع است خصوصاً جائیکه حبس موجب ورم بوده باشد بخلاف باسلیق که منع از فصد آن در سه
مرض مذکور مثبت است قال المبغض اقول این هم باطل و مخدوش است چه این قول با قولش شیخ
رئیس و ابن سرافیون و اکثر اطبای حذاق در هر دو یعنی در ذات الجنب بلغمی و ورم رحم بلغمی قطع النظر
از جهت موافق و مخالف مطلق از فصد منع کرده اند منافات دارد چه هرگاه از مطلق فصد منع کرده
باشند در هر یک پس فصد صافن چگونه جایز خواهد بود خصوصاً با اجتماع هر دو اقول هرگاه ممانعت
و جواز بیک جهت نباشد بلکه ممانعت بوجه بلغمی بودن ذات الجنب و ورم رحم باشد و جواز بوجه
احتباس طمث و در صورت تخالف وجهین منافات هرگز متصور نخواهد بود و نیز چونکه کلام
در فصد باسلیق است پس ممانعت مطلقه متعلق بآن خواهد بود یعنی فصد باسلیق نه از جانب مخالف
خواهند کرد و نه از جانب موافق و از ممانعت فصد باسلیق ممانعت در فصد صافن لازم نمی آید
بلکه آن بهترین علاج حبس است خصوصاً جائیکه حبس طمث سبب آن هر دو یا یکی ازین بوده باشد
قال المبغض و نیز حصر و صافن صریح است در انکه فصد دیگر درینصورت ممنوع است

بالانفراد و بهم با فصد صافن و فصد صافن تنها جایز نیست اقول آری همچنین است بسبب حبس
طمث قال المستغیض و این مخالف قول شیخ است و الاصوب فی الابتداء ان یفصد الباسلیق
فیمنع انصباب المادة ثم یتبع ذلک الفصد بالصافن لیجذب المادة من الموضع و یتلافی
ما یورثه فصد الباسلیق من المضرة المشار الیها اقول و آن مضرت نخواهد بود مگر حبس کردن طمث
و این قول شیخ در ورم دموی رحم است خصوصاً در انکه سببش احتباس طمث باشد نه در بلغمی و کلام
مجیب در بلغمی است لیکن آوردنش در بحث خطاست قال المبغض و فی شرح الاسباب و العلامات
و علاجه فصد الباسلیق من الجانب المخالف الخ اقول و این قول او است در علاج ذات الجنب دموی
نه در بلغمی پس آوردنش در مقام علاج بلغمی خطاست قال المبغض و قال المجیب فی ترویح الارواح
اما علاجه المفصل ففصد الباسلیق من الجانب المخالف الخ اقول ازین واضح میشود که مبغض نه قول
مجیب فهمیده و نه قول شیخ و شارح اسباب و غیره چه کلام مجیب در ورم رحم بلغمی است نه در ورم آن
که دموی باشد و نیز ضمیر علاجه که در شرح اسباب است مرجع آن چه قرار داده اگر خواهد گفت
که ذات الجنب دموی است آن غلط محض خواهد بود چه کلام مجیب در ورم رحم بلغمی است و اگر خواهد گفت
که ذات الجنب بلغمی است آن نیز غیر صحیح خواهد بود چه مجیب منع از فصد در بلغمی نزد شیخ گفته
نه نزد شارح اسباب و علامات چه آن در ذات الجنب بلغمی بفصد امر کرده است و اگر مرجع آن ورم رحم
بلغمی باشد آنهم غلط خواهد بود چه آن یعنی ورم رحم بلغمی در شرح اسباب مذکور نیست و اگر مرجع
آن ورم رحم دموی باشد آن نیز غیر صحیح خواهد بود بدو وجه اول اینکه کلام مجیب در ورم رحم بلغمی
که نزد شیخ فصد در ان منع است و برای جواز فصد در ان قول شرح اسباب خصوصاً قولیکه
در دموی باشد آوردنش برای استناد راس الخطا خواهد بود کما لا یخفی دوم آنکه در علاج ورم رحم
عبارت شرح اسباب نوعیکه مبغض گفته نیست بلکه چنین است و علاجه فی الابتداء فصد الباسلیق
و تضمید العانة و السرة بدقیق الشعیر الخ پس وجه گذاشت لفظ ابتدا و زیادت لفظ من الجانب
المخالف هیچ معلوم نشد الا تحریف و آن بدترین عیوب است الحاصل آوردن قول شیخ

وشرح اسباب وغیره درینجا بیش از خلط مبحث وسوء فهم نیست کما هو الظاهر قال المبغض ومع هذا فصد
صافن برای ورم رحم مضر خواهد شد چه درینصورت مواد بطرف موضع ورم متحرک خواهد شد وفصد صافن
هم معین بر حرکت مواد بطرف رحم خواهد شد اقول تحرک مواد بطرف موضع ورم بسبب فصد واعانت
فصد صافن بر حرکت مواد بطرف رحم مآل هر دو واحد است پس از تکرار چه حصول میگویم اگرچه در
فصد صافن احتمال رجوع مواد بطرف ورم رحم بوده باشد مگر چونکه رجوع مع الاخراج است وچنان نیست
که مواد بطرف آن رجوع شده محتبس شود لهذا اعتنا بچنین رجوع نشاید چه فصد مذکور برای ادرار
بلیغ انفع است خصوصاً جائیکه سبب ورم حبس طمث بوده باشد پس علاج سبب اهم خواهد بود واعتنا
بر مضرت قلیله آن کرده از اصول علاج باز ماندن نشاید کما قال الشیخ اذا اجتمعت امراض فان الواجب
ان یبدأ بما یخصه احدی الخواص الثلث احدها الخ والثانیة منها ان یکون احدها هو السبب فی الثانی
مثل انه اذا عرضت سدة وحمی عالجنا السدة اولاً ثم الحمی الخ قال المبغض تشنیع کرده بتجویز فصد صافن
نموده حیث قال بل اعجله من الصافن المحاذی فی الطول درو قتی است که ذات الجنب با ورم رحم باشد
اقول وقتیکه ذات الجنب با ورم رحم واحتباس طمث باشد واحتمال بود که احتباس سبب آن هر دو
یا یکی ازین بوده باشد پس فصد صافن که علاج سبب است بوجه وجیه جایز خواهد بود در اقسرائی
فصد الصافن انفع من فصد الباسلیق لانه جاذب للمادة من الموضع القریب من الورم الی الاسفل
ومتدارک لمضرة ما فی الفصد الباسلیق اذا کان السبب احتباس الحیض لانه جاذب الی الخلاف
قال المبغض پس واضح ولائح شد که این مشتنایش هم بسبب عدم فهم مطلب قوم است اقول غلطی
این مقال برار باب بصیرت ظاهر است چه مجیب آنچه که گفته از کتب قوم آورده وسبب عدم فهم
مطلب قوم نخواهد بود مگر بطرف آنکه تحریف وخلط مبحث نموده در مقام بلغمی ادله وهم
بیمحل آورد وکما عرفت قال المجیب وآنانکه فصد در ذات الجنب بلغمی مجوز میدانند اقول بلغمی
در محاوره اطبا بدو معنی اطلاق می یابد انچه مبغض فهمیده وگفته که بلغمی بدو قسم است شدید الحرارت
وغیر شدید الحرارت وبرای اثبات آن تحریف در کلام شیخ نموده چنانکه بیانش در سابق مفصل گذشت

بالجمله یکی آنکه در کلام شیخ واقع شده و شیخ بالتصریح دران از فصد منع کرده و در اصل ذات الجنب
بلغمی همون ست و دیگرے آنکه در اصل مادهٔ آن دم حاد باشد و باعتبار کثرت اختلاط خلط دیگر
نسبت بآن کنند پس اگر ممتزج بلغم باشد آنرا بلغمی گویند و اگر سودا یا صفرا باشد آنرا سوداوی
یا صفراوے گویند و اگر فقط دم حاد باشد آنرا دموی میگویند چنانکه در شرح اسباب و طب اکبر
وغیره همچنین ست پس قول مجیب و آنانکه فصد در ذات الجنب بلغمی مجوز میدانند مراد ازان
شارح اسباب و مصنف طب اکبر ست چنانکه قولش که بعد ازین گفته که آنچه از کتاب اسباب
و علاجات و طب اکبر مستفاد میشود بران دلالت میکند قال المعترض باید دانست که در ذات الجنب
بلغمی غیر شدید الحرارت که مخالطت قدرے صفرا و دم اعنی بمقدار تنفید باشد کسی قایل بجواز
فصد نیست آرے در بلغمی شدید الحرارت جایز میدانند اقول بطلان این در سابق
بتفصیل گفته شد فلیرجع الیه و در ینجا نیز مختصرے ازان گفته میشود که مراد از قدر تنفید بیش
ازین نیست که کمتر از قدر اعتدال است یا زیاده ازان یا بقدر اعتدال پس مخالط اگر صفرا است مختلط
قدرے قلیل کمتر از قدر اعتدال آن ببلغم که بارد بالطبع غلیظ لزج عسر النفوذ ست غیر منفذ
آن در جسم صفاقی غشائی و حدوث ذات الجنب ازان دشوار و اگر زیاده از قدر اعتدال باشد که مغیر
لون بلغم شود مخرج آن از اقسام بلغم بلکه آنرا مره صفرا یا صفراء محییه خواهند گفت پس مقدار
تنفید ضرورست که بقدر اعتدال باشد و آن محدث ملوحت ست و درین صورت آنرا بلغم مالح خواهند گفت
و بلغم عفن و مالح در درجهٔ حرارت قریب اند لان العفونة من احد سببی الملوحة و ذات الجنب ازان
حدوث یابد حار غیر حاد خواهد بود کما قال الشیخ الا انه لا یکون حادا و معترض در سابق آنرا شدید الحرارت
گفته حیث قال دوم شدید الحرارت و او آنست که از بلغم عفن باشد پس آنچه باشد شدید الحرارت
فهمیده بود همون درینجا بقولش غیر شدید الحرارت گردید و آن صریح البطلان ست چه ازان اجتماع
نقیضین لازم مے آید و هو باطل و نیز از قولش که درینجا گفته آرے در بلغمی شدید الحرارت
فصد جایز میدانند لازم مے آید که فصد در ذات الجنب بلغمی که از بلغم عفن حدوث یابد جایز باشد

والحال علی خلافه چه شیخ بتصریح از فصد دران منع کرده فقد بر و مخالط اگر ورم ست پس مخالطت قدری
از دم ببلغم اگرچه بقدر اعتدال نیز باشد غیر منفعد چه ورم بحدت صفرا نیست و حدوث ذات الجنب از آن
غیر متصور و اگر زاید از قدر اعتدال باشد لامحاله متغیر لون خواهد بود و درین صورت آنرا بلغم نخواهند گفت
بلکه آن تحت ورم شمار کرده خواهد شد پس واضح شود که حدوث ذات الجنب بلغمی نخواهد شد مگر از بلغم
مالح و عفن و دران دو قسم غیر متصور الا حار غیر حاد چنانکه شیخ گفته و در اقسام ذات الجنب نسبت
شدید الحرارت مگر آنکه از مرار یا از ورم مرارے حدوث یابد کما اشار الیه الشیخ بقوله الا اذا کان من مرار
او ورم مراری پس قول مبغض انه باید دانست تا آخر قوله جایز مید آنند غلط محض ساقط الاعتبار است
قال المجیب نزد آنها در هر وقت زمانه ابتدا باشد یا انتها و ورم رحم هر نوع که باشد فصد از جانب موافق
خواهند کرد اقول کسانیکه فصد در ذات الجنب بلغمی مجوز مید آنند چنانکه در شرح اسباب طب اکبر است
اگرچه آن نزد شیخ از اقسام دموی است لهذا شیخ تصریح بآن نکرد و بلغمی نزد شان همون ست که
از بلغم عفن حدوث یابد لهذا بتصریح بذکرش پرداخت و علاج آنرا براسه منفرد ننوشت بالجمله نزد
آنها فصد باسلیق از جانب موافق خواهند کرد چه شارح اسباب علاج ذات الجنب سوداوی را بر علاج
صفراوی قیاس کرده و در علاج صفراوی گفته و علاجه الفصد ایضا لکن من الجانب الوجع لانه عاجل النفع
لقربه من موضع الورم ولا یخشی من انجذاب الدم الکثیر الی موضع الورم ما یخشی فی الدموی لقلة الدم
الصفراوی فی البدن و ازین ثابت شد که اخراج ماده از جانب موافق بسبب قرب مسافت
عاجل النفع است مگر بعض جا که ماده بکثرت باشد مانند دم و خوف انجذاب آن بطرف موضع ورم
بیشتر بود بنظر برین فصد از جانب مخالف خواهند کرد و سودا و بلغم مثل صفرا در بدن کمتر اند
لهذا خوف انجذاب آن بموضع ورم کمتر پس نظر بعاجل النفع بودن فصد از جانب موافق بسبب
قرب مسافت قیاس فصد در سوداوی بر صفراوی نموده گفت و علاجه ای علاج السوداوی
ذلک العلاج ای علاج الصفراوی من الفصد و التلطیف یعنی طوریکه فصد در ورم صفراوی
از جانب موافق می کنند و بتلطیف حرارت متوجه می شوند در سوداوی نیز باید کرد [illegible]

مخصوص برای اشارهٔ بعید فهمیده و مشار الیه آن ورم دموی قرار داده و بفصد جانب مخالف در سوداوی
نیز امر کرده خطا کرده چرا که ذلک نوعیکه برای اشاره بعید ست همچنان برای اشارهٔ قریب
کثیر الاستعمال ست چنانکه در کتب نحو تصریح بدین معنی گردیده پس ذلک را هر جا برای اشارهٔ بعید
فهمیدن سوء فهم ست و قلت سودا النسبت بدم و قلت خوف انجذاب آن بطرف موضع ورم و عاجل
النفع بودن فصد از طرف موافق بسبب قرب مسافت نوعیکه در صفراوی ست همچنان در سوداوی
نیز هست و مراد شارح اسباب همین ست که گفته شد و نیز شارح ممدوح در شرح قول ماتن و علاجه
ذلک العلاج من الفصد و التطفیة گفته و اکتفا فقط بر فصد نکرد و چرا امر بتطفیه حرارت نکرده مگر در ورم صفراوی
ست قال و تطفیة الحرارة بالاشربة التی لا تزید فی السعال و لفظ تطفیه در ورم دموی در هیچ جا
مذکور نیست و ازین صاف عیان ست که مشار الیه ذلک که در سوداوی مذکور گردیده نیست الا ورم
صفراوی و چونکه قلت صفرا و سودا النسبة بخون متحقق ست همچنین قلت در بلغم نیز متحقق و آنچه که
وجوه فصد از جانب موافق در آن هر دو یافته میشوند درین هم موجود لهذا در بلغمی نیز نظر بوجوه مذکوره
اشاره بفصد باسلیق از جانب موافق نموده گفت و علاجه ای علاج البلغمی علاج سائر الانواع من الفصد
و غیره مثل التلیین و التضمید و التنطیل و التطفیة غیر انه یقال فی التطفیة و تکرار لفظ تطفیه درینجا
صریح الدلالة ست برینکه علاج ورم سوداوی بر ورم صفراوی و علاج ورم بلغمی بر ورم سوداوی
مقیس ست و تنطیل مذکور نگردیده الا در سوداوی پس هرگاه آن در بلغمی نیز مذکور شد
از آن معلوم شد که قیاس علاج بلغمی بر قیاس سوداوی ست من التنطیل و غیره و انکار از آن تعصب
و مکابره ست و اگر در کدام جا کسی دیگر قیاس فصد در سوداوی بر فصد در دموی نموده باشد
اگر چه این قیاس مع الفارق ست چه سودا بکثرت دم نیست ازین لازم نمی آید که در شرح اسباب
و طب اکبر که کلام مجیب در آنست همچنان بوده باشد و صاحب طب اکبر قید جهت در سوداوی
و بلغمی نکرده و مطلق گفت که رگ زنند مگر مرادش جهت موافق ست چه این ترجمه شرح اسباب
و اگر مراد آن جهت مخالف می بود البته تصریح بآن میکرد و مطلق نمی گذاشت چنانکه رگ را مطلق

گذاشت ونگفت رگ باسلیق پس مرادش از اطلاق رگ نخواهد بود الا رگ باسلیق پس واضح شد
و باثبات رسید که در ذات الجنب بلغمی نزد ماتن اسباب و علامات و شارح آنش و نزد مصنف طب اکبر
در ابتدا فصد از جانب موافق خواهند کرد و هرگاه فصد در ابتدا از جانب موافق مجوز گردید در زمانه
انتها که وقت سکون ماده است بالضرور مجوز خواهد بود پس قول مجیب در هر وقت زمانه ابتدا باشد
یا انتها فصد از جانب موافق خواهند کرد اثبات یافت و ورم رحم از هفت صورت خالی نخواهد بود
چه وقوع ورم در قعر و یا وسط رحم بوده باشد یا در فم آن و یا در قدام آن بود و یا در خلف آن و یا
در جانبی که ورم جنب در ان جانب است و یا آنکه ورم رحم عام باشد پس درین شش صورت
رعایت جهت در کار نیست و جهت موافق و مخالف در ان یکسان خواهند بود الا صورت واحده
که ورم رحم در جانب مخالف ذات الجنب بوده باشد و چونکه در ذات الجنب بلغمی فصد از جانب موافق
تقرر یافت و آن بسبب قرب قلب و دقت تنفس و غیره عوارض اگرچه بلغمی باشد نسبت بورم رحم
اگرچه حار باشد اهم خواهد بود و در صورت اجتماع اهم و مهم رعایت اهم از ضروریات است پس
نظر بر عایت ذات الجنب که اهم است فصد از جانب موافق آن خواهند کرد و ازین واضح ولایح شود
که در ذات الجنب بلغمی مع ورم رحم هر نوع که باشد فصد باسلیق اگر خواهند کرد از جانب موافق
خواهند کرد و نیز محل رحم مثل مثانه وسط بدن است در ان در تخالف جهت چندان خوف انجذاب ماده
بطرف موضع ورم نیست که رعایت جانب در ان ضرور بود قال المبغض اقول این اقول این
یعنی فصد در ذات الجنب بلغمی از جانب موافق قال المبغض غلط محض است می شرح الاسباب و علاجه

اقول ای علاج ذات جنب سوی قال المبغض فصد الباسلیق من الجانب المخالف فی الابتداء
حیث کانت المادة مضطربة ولم تستقر بعد فی موضع الخ اقول آوردن این قول که در دموی
واقع گردیده استناداً در بلغمی خطای محض و غلط بحث است و همچنین ما قال المبغض و نفی
ترویح الارواح و علاجه المفصل اقول ای علاج الدموی قال المبغض ففصد الباسلیق من الجانب
المخالف ثم اعادته من الجانب الوجع بعد الثالث اقول این در ینجا خطای و وهم است کما هو الظاهر

وہکذا ما قال المبغض وفی خلاصۃ الحکمۃ علاج آن یعنے علاج انچہ کہ بسبب غلبۂ خون باشد قال المبغض
فصد باسلیق جانب مخالف مرجح اقول این خطای سوم ست کہ درین مقام از مبغض ناشی شده وہکذا ما قال
المبغض وقال الشیخ الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف اقول این قول شیخ نیز در موی ست
وآوردنش درینجا خطای چہارم ست پس آوردن این اقوال درین مقام بیش از خلط مبحث نیست بلکہ
راس العیوب ست وازین معلوم میشود کہ مبغض از عبارت شیخ وشرح اسباب وترویح الارواح وغیره
ہیچ نفہمیده چہ این ہمہ اقوال کہ فصد دران در ابتدا از جانب مخالف ست در ذات الجنب دموی
واقع اند پس آوردن آنہا استناداً در کلام مجیب کہ در بلغمی ست غلط محض وخبط بین خواہد بود
قال المبغض ودر کلیات قانون میفرماید واعلم ان استفراغ المادة وقطعہا من موضعہا یکون
من وجہین احدہما بالجذب الی الخلاف البعید والآخر بالجذب الی الخلاف القریب اقول معلوم نشد
کہ مبغض این قول شیخ درینجا برای چہ آورده چہ ازین ممانعت فصد در بلغمی از جانب موافق
باثبات نمیرسد قال المبغض ودر علاج ذات الجنب میفرماید یجب ان یمنع المادة المتجہۃ الی الورم
وتمال عنہ بالاستفراغ وبالجذب الی الخلاف ویقرأ ما وصفناه فی الکتاب الذی قبلہ اقول آوردن
این قول شیخ درینجا اقبح از اول ست بلکہ منافی مقصود اوچہ ہرگاه شیخ در ذات الجنب بلغمی مطلق
از فصد منع کرده باشد پس نزدش مخالف وموافق نیست وبعد ازان شیخ بیان ما یقرأ ما وصفناه
باین طور کرده ودر باستفراغ وذکره فنقول ان علاجہ الفصد ان کان الدم غالبًا علی الجہۃ المذکورۃ
فی الباب الذی قبلہ ومراد از جہت مذکوره این گرفتہ الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف
اعجلہ من الصافن المحاذی فی الطول وبعده من الباسلیق المحاذی فی العرض وبعده الاکحل المحاذی
فی العرض الخ پس قول او در انست کہ سبب ذات الجنب کثرت دم وغلبۂ آن باشد چنانکہ
قولش ان کان الدم غالبًا وتعدد در فصدہا کہ اول فصد صافن بعده فصد باسلیق وبعده
فصد اکحل صریح الدلالت اند برین کہ در ذات الجنب دموی با غلبۂ دم چنین فصدہا بعمل
خواہند آورد وحال آنکہ کلام در ذات الجنب بلغمی ست پس ازین معلوم میشود کہ درینجا نیز مبغض

از کلام شیخ ہیچ نفہمیده و رخیالِ مخالفت در فصد مخالفت و در نوع نیز نفہمید یعنی آنچه که شیخ
در مووی گفته آنرا استناداً در بلغمی آورده قال المبحض و قال القرشی و الجذب قد یکون الی الخلاف
القریب و قد یکون الی الخلاف البعید و فی الموجز و النفیسی و قد یجذب المادة من عضو شریف
الی اخس منه مخالفة الجهة و الجذب قد یکون الی الخلاف القریب و ذلک اذا انصبت المادة الی
عضو و لم یطل زمانها فیه فینحی عنه الی عضو قریب لئلا یحتبس فیه مع ضعفه و انما لا یجذب الی
البعید لان المادة اذا تمکنت فی العضو عسر نقلها الی موضع بعید بخلاف ما اذا کانت متحرکة
و لم تتمکن بعد و لان فی نقلها الی موضع بعید یکون اجتیازها باعضاء کثیرة لان کل عضو یمر به
تلک المادة یتضرر بها لانها تکون خارجة عن الامر الطبیعی خروجا کثیرا مع انه لا یمکن ذلک الا
بجذب قوی و قد یکون الی الخلاف البعید اذا کان الانصباب لم یکمل بعد اما الجذب فلما ذکرنا
و اما الی البعید فلان الجذب الی القریب یعاوق انجذاب المادة الی العضو الذی مالت الیه
لانه یکون علی وفق حرکتها مع ان البعید اولی ما امکن اقول آوردن قولِ قرشی و قول نفیس
درینجا بیجاست و تطویلی ست لاطایل چه ازین عدم جواز فصد از جانب موافق ہرگز باثبات
نمیرسد و خود نفیس در شرح اسباب در ذات الجنب صفراوی صراحةً مع الدلیل برای
فصد جانب موافق نوشته است معهذا این قول قرشی و نفیس در جذب است نه در استفراغ
و فصد استفراغ ست نه فقط جذب جذب ملازم استفراغ نیست چه جذب بمنزله جنس ست انواع
و اقسام آن بسیار اند گاہے مع الاستفراغ میباشد و گاہے بغیر استفراغ و اقسام استفراغ
نیز متعدد اند و نیز گاہے جذب بموضع بعید می کنند و گاہے بموضع قریب و برای ہریک
ازان محلی ست و مقامی که ہر یک ازان بر محل خود مذکور ست و کتب قوم ازان مملو اند و گاہ
جذب از عضوی بعضوے می کنند مع الاستفراغ یا بغیر آن و گاہے جذب باقرب
طرق و بطرف جلد می کنند چنانکه شیخ فرموده و کثیرا ما یکون الورم غائرا فیحتاج فی جذبه
نحو الجلد و لو بالمحاجم بالنار و طبرے در مقام ذات الجنب گفته دیدم من شخصے را که ظاہر گردید

[illegible]

در پهلوی او مضرتی است که محتاج به تیغ زدن گردید و تیغ زدند نجات یافت و در شفاء الاسقام است علاج
ذات الجنب فصد باسلیق از جانبی است که در آن ورم است و اگر بدن ممتلی باشد فصد از جانب مخالف نمایند
و اخراج دم باید که بقدر قوت و شدت اعراض و ضعف آن باشد و در کتاب امراض مختصه جمع الجوامع است
که اگر اشتداد حمی غبا باشد یعنی یکروز در میان و آن ادوار حمیات صفراویه است باید که دریابد که صفرا قوی
و غالب است این هنگام باید که متوجه به تنقیص صفرای و موی گردد و بفصد باسلیق از جانب ورم بنا بر مذهب
اکثر اطبا بجهت آنکه سریع النفع است بسبب قرب بموضع علت و نیز گفته اگر ادوار حمی مانند ادوار حمیات بلغمیه
باشد دریابد که زائد و غالب بلغم است آن هنگام متوجه تنقیص کمیت آن گردد و بفصد اگر واجب باشد
و اندکی خونی بگیرد و سر آغیدن و بعضی اطبای دیگر منع نموده اند فصد را درین نوع بلکه امر باسهال و اخراج
ماده نموده اند الخ در طب اکبر است که منفعت فصد مقابل یعنی موافق جهت محاذات و قرب مسافت
بسیار است و امر بفصد مخالف در دموی محض براسے خوف انجذاب است پس اگر طبیب دانا
بداند که ماده پر فور نیست و از خوف جذب ایمن باشد می تواند که در دموی هم اندر ابتدا از طرف مقابل رگ زند
کما لا یخفی علی اہل التجربة و نیز بسیار باشد که در ابتدا بقرب ورم مجمه بشرط می کشند و هم ارسال علق مینمایند
و از آن فورًا فایده بین مترتب میشود پس این هم از قسم جذب قریب است و فصد از جانب موافق در
اورام احشا نزد اطبا معمول و شایع است و همچنین جذب الی القریب پس فهمید نیش خلاف قوانین
مثبته طبیه نیست مگر سوء فهم چنانکه آینده نیز معلوم خواهد شد قال المبغض و از ینجا واضح شد که فصد
از جانب موافق که گفته غلط محض است خصوصًا در ابتداء تزاید اقول واضح نشد الا غلط مبحث و سوء فهم
مبغض که بے محل عبارت کتب آورده و داغ خراشی کرد و فصد از جانب موافق در کتب قوم جا بجا شایع
و مثبت است کما لا یخفی قال المبغض و آنچه گفته و در ورم رحم هر نوع که باشد فصد از جانب موافق خواهند کرد
یعنی فصد مسئول که باسلیق است از جانب موافق خواهند کرد از درجهٔ اعتبار ساقط چه هرگاه ورم رحم
و ذات الجنب بسبب احتباس طمث بود یا ورم رحم اهم نباشد باید که موافق قواعد کلیه مثبته بعلاج
احتباس طمث که سبب موجب و محدث ورم رحم گردیده است خواهند پرداخت نه آنکه فصد باسلیق که حابس

طمث و جاذب ورم بطرف فوق است قال الحکیم علی الجیلانی و اذا کان ورم الرحم لاجل احتباس الطمث

وکان ورم الطمث قد حصل فی الرحم و قد بقی ممنوعا من الخروج فلا شک ان الفصد الجاذب کفصد الباسلیق
یضر حینئذ اقول کلام مبغض درینجا سراسر مخدوش از وجه اعتبار ساقط است بچند وجه اول اینکه
گفتنش از وجه اعتبار ساقط چه هرگاه الخ غلط محض است چه مجیب جواز فصد باسلیق در ذات الجنب
بلغمی نزد آنانکه دران فصد مجوز میدانند نقل نموده گفت و ورم رحم هر نوع که باشد یعنی از بلغم
که باشد نه مثل اینکه مبغض فهمیده و هر نوع که باشد آنرا حمل کرده بر اینکه حبس طمث سبب ذات
الجنب و ورم رحم بوده باشد پس از جواز فصد باسلیق در ذات الجنب بلغمی مع ورم رحم که مع حبس
طمث باشد جواز آن در صورتیکه حبس مذکور سبب آن هر دو باشد هرگز لازم نمی آید کما فهم المبغض
نعوذ بالله من سوء الفهم دوم اینکه هرگاه فصد مسئول باسلیق شد پس جواب نخواهد بود الا ازان
وآن از وجه اعتبار چگونه ساقط خواهد بود و آنکه مبغض گفته چه هرگاه ورم رحم و ذات الجنب
بسبب احتباس طمث بود الخ این مخدوش است بدو وجه اول اینکه هرگاه که احتباس سبب هر دو بود
مستفتی سبب بودنش را چرا نگفت و بجای سبب مع بچه وجه گفت حال آنکه معیت مستلزم
علیت نیست چنانکه گذشت دوم اینکه درینصورت یعنی در صورت سبب بودن احتباس مر
ذات الجنب و ورم رحم تجویز فصد باسلیق که حابس است دران خطاست و سوال از تعیین جانب
ازان خطا بر خطا و این خطیات راجع اند بمستفتی و مبغض نه بمجیب و آنکه گفته یا ورم رحم
اهم نباشد یعنی ذات الجنب اهم باشد و ازین مفهوم میشود که ذات الجنب گاهی غیر اهم هم میباشد
و این مخدوش است باینکه ذات الجنب اگر چه بلغمی باشد بسبب قرب به قلب و دقت تنفس و تشنج
و انفجار و دیگر خطر اینکه متعلق باو اند در هر صورت از ورم رحم اهم خواهد بود و ورم رحم نسبت باو
غیر اهم و آنکه گفته موافق قواعد کلیه مثبته بعلاج احتباس طمث که سبب موجب حدوث ورم
رحم گردیده خواهند پرداخت نه آنکه فصد باسلیق که حابس طمث و جاذب ورم بطرف فوق است انتهی
آری درین صورت بمستفتی واجب بود که سوال دران از فصد باسلیق که مسئول اوست نکرد

و چون ازان سوال کرد خطا کرد و این قول محض شوکت ست بر معنی که سوال مستفتی از فصد باسلیق غلط
محض ست بلکه می باید که تجویز فصد صافن دران میکرد قال المعترض پس واضح و لایح شد که مجیب بے فهم
مطلب مستفتی بتحریر جواب پرداخت اللهم احفظنا من سوء الفهم اقول عبارت مستفتی که محتوی بر صدها
احتمالات ست چنانکه در سابق بتفصیل گفته شد و مجیب جواب آن بتردید بیان کرد چنانکه آن نیز
بتفصیل در سابق ذکر یافت یعنی در ذات الجنب بلغمی شیخ رئیس از فصد منع کرده ست پس اگر
ورم رحم نیز بلغمی باشد فصد باسلیق دران نشاید الا فصد صافن نظر بحبس طمث مجوز خواهد بود و آنانکه
فصد در ذات الجنب بلغمی مجوز میدانستند نزد آنها ورم رحم هر نوع که باشد فصد از جانب موافق
خواهند کرد چه فصد در ذات الجنب بلغمی نیز نزد آنها از جانب موافق ست چنانکه در شرح اسباب وغیره است
پس رعایت ذات الجنب که اهم ست خواهند کرد و فصد از جانب موافق بعمل خواهند آورد چنانکه
در سابق بتفصیل مذکور شده پس ازین واضح و لایح شد که معترض از کلام مجیب هیچ نه فهمید
چه اگر می فهمید خطا بایکه بهمه جهت بطرف مستفتی راجع میشوند بذکر آن نمی پرداخت و به مجیب
منسوب نمیکرد اعوذ بالله من المعترض و من سوء الفهم قال المجیب رحمه الله و تفصیل این اگرچه
موجب تطویل ست مگر ضرور لهذا نگارش می یابد که آنچه از کتاب اسباب و علامات و طب اکبر
مستفاد میشود اینست که در ذات الجنب صفراوی و سوداوی زمانه ابتدا باشد یا انتها بروقت
رگ باسلیق از جانب موافق باید زد اقول وجه این در سابق به تفصیل گفته شد علیه الرحمه
و مختصرے ازان درینجا نیز ذکر مے یابد که فصد از جانب موافق بسبب قرب مسافت و تفریغ
ماده از نفس عضو سریع النفع ست مگر جائیکه ماده بکثرت باشد مانند غلبه خون و خوف انجذاب
آن بموضع ورم بیشتر باشد فصد از جانب مخالف میکنند چنانکه در ذات الجنب دموی
در شرح اسباب ست حیث قال علاجه فصد الباسلیق من الجانب المخالف الخ و ذلک یعنی فصد
از جانب مخالف لتقلیلها و جذبها الی الجهة البعیدة وهم درانست ثم اعادته من الجانب الوجع
بعد الیوم الثالث ای استقرار المادة و تمکنها فی العضو لیستفرغ ما فی نفسه الخ و ازین ثابت شد

که فصد جانب موافق ماده را از نفس عضو استفراغ میکند و نیز باثبات رسید که بعد حصول تقلیل در
ماده متکثره یعنی دوم فصد از جانب موافق کشند چنانچه هم دران کتاب است و اما دم سوداوی
محترق و علاجه ذلک العلاج من الفصد و التطفیة یعنی نوعیکه در صفراوی فصد از جانب موافق گفته شد
و این نیز بعمل آرند و برای همین شارح فقط بر لفظ فصد اکتفا نکرده گفت و التطفیة یعنی نوعیکه
یعنی در سوداوی ۱۲
در صفراوی تطفیه می کنند در سوداوی نیز باید کرد و تطفیه مذکور نیست مگر در صفراوی در دموی
بعد ازان گفت اما دم بلغمی الخ و علاجه علاج سایر الانواع من الفصد و غیره مثل التلئین و التضمید
و التطلیل و التطفیة و ذکر تطلیل اشاره است بطرف سوداوی چه آن بالتخصیص در سوداوی مذکور
شده حیث قال و یطلی الموضع بالماء الحار و تکرار ذکر تطفیه درینجا اشاره است بطرف صفراوی
غیر انه یقلل فیه التطفیة لئلا یزداد المادة غلظا او نجاجة پس ازین واضح شد که در شرح اسباب
فصد در سوداوی بدستور فصد در صفراوی است و فصد در بلغمی بدستور فصد در سوداوی و صفراوی است
بدلیل غلظت ماده و قلت خوف جذب یعنی نه چنانکه قلت دم صفراوی در بدن نسبت همچنین قلت
دم سوداوی و بلغمی نسبت بدم مثبت است و برای همین در دموی بعد حصول تقلیل از فصد اول
امر بفصد دوم از جانب موافق نموده اند چه آن اسرع انفع است بسبب قرب مسافت و بسبب اخراج
ماده از نفس عضو و هرگاه در دموی بعد حصول تقلیل امر بفصد جانب موافق نظر بمنفعت مذکوره
نموده شد امر بفصد جانب موافق در سوداوی و بلغمی نیز نمود تا آنکه میگوییم که خونی که بعد فصد اول در
دموی در بدن باقی مانده مشابهت در قلت بدم سوداوی و بلغمی پیدا کرده و چونکه دران هردو فصد
از جانب موافق بود در دموی نیز امر بفصد دوم از جانب موافق نموده برای اتحاد سبب و آن نیست
مگر قلت و کمی خوف از جذب و برای همین صاحب طب اکبر گفته لکن باید دانست که منفعت فصد
مقابل جهت محاذات و قرب مسافت بسیار است و امر بفصد مخالف در دموی محض برای دفع
خوف است و نیز اگر فصد در ذات الجنب سوداوی و بلغمی بدستور فصد ذات الجنب دموی
بعده باشد طوریکه مفصل ممهد لازم می آید نوعیکه بکثرت اخراج دم در دموی و تعدد فصدها دران

بعمل مے آرند و درین هردو نیز بعمل آرند و احدے بآن قایل نشده بلکه صاحب ذخیره از فصد درین
هردو منع کرده گفته واگر ماده ذات الجنب سوداوی بلغم باشد فصد نباید کرد لکن حقنه نرم و ضمادهای
تحلیل کننده و چیزهای گشاینده بکار باید داشت انتهی بسیار تر بلکه در صفراوے نیز همه وقت فصد نشاید
چنانکه صاحب طب اکبر گفته واولی تر آنست که چون ذات الجنب صفراوے باشد بموضع درد
نگاه کنند اگر درد بسوی استخوان سینه و چنبر گردن بود بر آید رگ زدن صواب باشد واگر
بسوی شراسیف و بجانب معده میل کند مسهل صواب تر بود پس ثابت شد که فصد در سوداوی
و بلغمی از جانب موافق است نه مخالف و هر گاه امر بفصد جانب موافق در ابتدا که وقت تحرک ماده
بوده باشد در انتها چگونه نخواهد بود چه آن وقت تسکین ماده است پس ازین هر وقت خواه زمانه
ابتدا باشد یا انتها فصد از جانب موافق نه عجب که مجیب گفته مثبت و محقق است معهذا این همه
گفته شد حکم اکثر نیست والا گاهے در صورت تقلیل ماده حاجت بفصد نمی شود و دیگر تدابیر بس
میکنند حتی که در دموی نیز در صورت قلت دم و ضعف طبع فصد بعمل نمی آرند و گاه نظر بقلت ماده دم
ابتدا اگر فصد از جانب موافق می کنند و همچنین میتواند شد که در صورت کثرت دیگر اخلاط مع غلبه
دم ابتدا اگر فصد از جانب مخالف بعمل آرند بلکه همه وقت در همه جا امر بفصد بسبیل وجوب لزوم
نیست البته در صورت وفور ماده وجوب فصد بشرط رفع موانع متحقق است فتدبر قال المبغض
اقول این حکم صحیح نیست چه در صفراوے صرف فصد منع است اقول این غلط فهمی مبغض است
چه مجیب نام شرح اسباب و طب اکبر بالتصریح گرفته و گفته آنچه از آن مستفاد میشود در آن مذکور
نیست الا ذات الجنب که از دم صرف یا دم صفراوے یا دم سوداوی یا دم بلغمی حادث باید و لفظ
صرف در اخلاط ثلثه هرگز مذکور نیست و مجیب نیز صرف نگفته پس مراد از صفراوی و سوداوی
و بلغمی نخواهد بود الا دم صفراوے و دم سوداوی و دم بلغمی پس معلوم نشد که مبغض صرف از کجا
فهمید و همچنین مطلق صفراوے و مطلق بلغمی و مطلق سوداوی در آن مذکور نگردیده معهذا عبارت
طب اکبر اینست که قسم اول در ذات الجنب خالص که از خون افتد الخ و قسم دوم در ذات الجنب غیر خالص

صفراوی الخ وقسم سوم در ذات الجنب خالص سوداوی الخ و نیز در عبارت مصنف آن فقط بلفظ صفراوی
و سوداوی چند جا گفته و نه گفته از دم صفراوی و سوداوی چرا که بقرینه معلوم است پس از صفراوی غیر
صرف و مطلق فهمیدن خطا است و نحو مبغض در سابق ذکر کرده و در عبارت امراض مختصه جمیع الجوامع نیز است
که مراد از ذات الجنب سوداوی انصباب خلط سوداوی فقط نیست بلکه انصباب دم حاد فاسد الکیفیة
مخلوط بسودا است و همچنین مراد از صفراوی و رطوبی نیز صفرای مخلوط بدم حاد و یا دم حاد مخلوط به بلغم است
الخ پس این امر عجیب است که از چنین صفراوی صفراوی صرف فهمیده نعوذ بالله من البغض و اساءة
الفهم قال المبغض فان المرار اذا غلب فی البدن فانه یمنع الفصد مطلقا لا من الجهة الموافقة و لا من الجهة
المخالفة نص علیه جالینوس کما فی السمرقندی و قال ایضا نقول انه ای منع الفصد مخصوص بالصفراء الخالص
فاحفظ انتهی اقول آوردن قول جالینوس درینجا بطریق نص از قبیل لغویات است و خطا کما عرفت
قال المبغض و نیز صاحب اسباب و علامات ذات الجنب صفراوی را ذکر نکرده تا بعلاج و فصد در ان چه
رسد آری ذات الجنب را که از دم صفراوی حادث شده باشد ذکر کرده و بودن او عجیب است در ذات
الجنب صفراوی و آنچه حادث شده باشد از دم صفراوی اقول و قد عرفت بطلانه فلا نعیده و این
خطای دوم است درینجا از مبغض قال المبغض و همچنین ذات الجنب سوداوی را ذکر نساخته
و نه بذکر علاجش پرداخته آری ذکر ذات الجنب کرده که از دم سوداوی محترق حادث شده باشد
و فرق بین است در ذات الجنب سوداوی و آنچه که از دم سوداوی محترق حادث شده باشد
اقول این خطای سوم است لما مر آنفا قال المبغض و معهذا در اسباب و علامات سوداوی
مقید است بقید محترق و مجیب این قید را ترک کرده پس منقول مطابق منقول عنه نباشد
اقول مراد مجیب از سوداوی سودای محترق است بقرینه محل و آنچه که کلام در آنست بر آن دلالت
میکند پس منقول مطابق منقول عنه چگونه نخواهد بود قال المبغض علاوه بر آن در بیان
ذات الجنب از دم سوداوی گفته و علاج ذلک العلاج و ظاهر است که ذاک برای اشاره بعید است
پس اشاره بسوی علاج ذات الجنب دموی باشد و ظاهر است که در آن در زمانه ابتدا فصد از جانب

مخالف است اقول این خطای چهارم است از بعض چه ذلک چنانکه برای اشارهٔ بعید است برای اشارهٔ
قریب نیز کثیر الاستعمال است چنانکه گذشت و درین مقام ذلک برای اشارهٔ قریب است نه بعید بدلیل آنکه
شارح یعنی ملا نفیس در شرح قوله ذلک العلاج گفته من الفصد والتطفیة والاکتفاء من الفصد نکرد تا کدام
غبی حمل بر دموی نسازد چه لفظ تطفیه مذکور نیست مگر در صفراوی قال المبعض و نفس است درین آنچه
صاحب خلاصة الحکمت گفته اگر سبب ورم غلبهٔ سودا باشد این بدترین انواع است چنانکه اکثر اطبا
این را قتال گویند علامت آن سیاهی رو و زبان و تیرگی بشره و سیاهی نفث و دیر برآمدن
آن و چون بهم رسد بدشواری کنده گردد و درین بیخوابی و سائر علامات زیاده از صفراوی است
بسبب خشونت ماده اقول این تطویل است بیفایده بلکه منافی مقصود مبعض و موافق گفتهٔ مجیب
چه سوداوی بسبب شدت عوارض مشابه تر است بصفراوی پس علاج آن مثل علاج صفراوی
باشد و فصد در صفراوی از جانب موافق است پس باید که در سوداوی نیز از جانب موافق باشد
کما لا یخفی قال المبعض و علاج آن قریب بعلاج دموی و صفراوی است و تبرید درین نوع بیشتر از همه
انواع باید و فصد درین بدستور فصد دموی است انتهی بالفاظه اقول معنی فصد درین بدستور
فصد دموی است نه اینست که رگ باسلیق از جانب مخالف زنند بلکه معنی آن این است که نوعیکه
در دموی رگ میزنند درین هم بزنند و تشابه در ذات فصد باسلیق است نه در جهت چه اگر تشابه در
جهت نیز باشد چنانکه لازمهٔ مثلیة است لازم می آید که مانند دموی اول فصد باسلیق از جانب
مخالف کنند و بعده از جانب موافق و خون بافراط برآرند و نیز در دموی شیخ اول بفصد صافن
امر کرده بعده از فصد باسلیق و بعده از اکحل وغیره چنانکه بیان آن در سابق بتفصیل گذشت و احدی
در باب فصد در سوداوی باین طور نگفته بلکه بعضی از فصد در سوداوی بالمره منع کرده اند چنانکه
صاحب ذخیره منع گفته و قولش در منع فصد در سابق گذشت قال المبعض و در علاج ذات الجنب
دموی گفته علاج آن فصد باسلیق جانب مخالف و جمع انتهی و نیز در همین مقام اقول مراد مبعض از
همین مقام نخواهد بود مگر ذات الجنب سوداوی و آن غلط محض است چنانکه بعد ازین عن قریب

یعنی صاحب خلاصة الحکمة ۱۲

معلوم خواهد شد قال المبغض از صاحب خلاصة التجارب نقل نموده که من درین مرض فصد در روز دوم
انفع از سایر ایام یافته ام و در سوم و چهارم نیز میتوان نمود و اگر اول تا چهارم فصد بعمل آمده باشد در پنجم
مسهل باید آشامید والا در پنجم فصد باید نمود و در ششم مسهل و اگر در پنجم نیز فصد بعمل نیامده
البته از هفتم نگذارند و اگر از هفتم بگذرد دیگر فصد از جانب مخالف نباید نمود بلکه از جانب موافق باید کرد
ولیکن اطبا بعد از چهارم تجویز فصد از جانب مخالف نموده اند اقول درینجا مبغض حرف نفی را که
نه است گذاشته کلامی را که در اصل منفی بود مثبت گردانید والا در اصل ننموده اند است و گرنه معنی
فاسد میگیرد کما لا یخفی چه اول گفت از روز دوم تا هفتم فصد از جانب مخالف باید نمود بعده ولکن
اطبا بعد از چهارم تجویز فصد از جانب مخالف نموده اند پس بعد از چهارم در هفتم داخل است درین
صورت هیچ مفاد کلمهٔ لیکن معلوم نمی شود قال المبغض اما هرگاه دموی باشد می توان نمود ولیکن
هرگاه قبل از هفتم از جانب مخالف فصد نمایند فصد باسلیق دیگر از جانب موافق وجع در هفتم بعمل آرند
الخ انتهی اقول صاحب خلاصة الحکمة قول خلاصة التجارب را که من درین مرض فصد در روز دوم انفع
از سایر ایام یافته ام الخ در تحت علاج ذات الجنب دموی ذکر کرده و مبغض کلام در ذات الجنب سوداوی
کرده قولیکه در علاج دموی واقع شده درینجا آورده می گوید که همدرین مقام پس مراد او از همدرین مقام
نخواهد بود الا مقام ذات الجنب سوداوی و این غلط محض است چه عبارت صاحب خلاصة الحکمة این است
علاج آن فصد باسلیق جانب مخالف وجع و اگر قوت قوی باشد خون آن مقدار بگیرند که تغیر رنگ نماید
والا کمتر از آن و باید که این در ابتدا قبل از رابعه نموده شود و انتظار نضج ماده ضرور نیست و لهذا در روز
اول ظهور علامات میتوان نمود و صاحب خلاصة التجارب گفت که من درین مرض فصد را در روز دوم
انفع از سایر ایام یافته ام و در سوم و چهارم نیز میتوان نمود و اگر اول تا چهارم فصد بعمل آمده باشد
در پنجم مسهل باید آشامید والا در پنجم فصد باید نمود و در ششم مسهل و اگر در پنجم نیز فصد بعمل نیامده
البته از هفتم نگذارند و اگر از هفتم بگذرد دیگر فصد از جانب مخالف نباید نمود بلکه
از جانب موافق وجع باید کرد ولیکن اطبا بعد از چهارم تجویز فصد از جانب مخالف نه نموده اند انتهی

یعنے اطبا ورد سوی تجویز فصد یکه دراول دفعه میکنند ورگ از جانب مخالف میزنند بعد گزشتن چهار روز
از جانب مخالف نموده اند بلکه بعد گزشتن چهار روز تجویز فصد اول از جانب موافق می نمایند واما اگر
ماده دموی کثیر باشد میتوان نمود یعنے اگر ماده دموے کثیر باشد فصد اول از جانب مخالف بعد
انقضاے چهار روز باید نمود لعبده گفت ولیکن هرگاه قبل از هفتم فصد یعنے فصد اول از جانب
مخالف نمایند فصد باسلیق دیگر از جانب موافق ورجع در هفتم بعمل آورند واگر در هفتم نیاورند
در نهم والا در یازدهم واگر بعوض فصد یعنے فصد دیگر که در یازدهم واقع شود از جانب موافق حجامت
بین الکتفین در صورتیکه اعراض بسیار شدید نباشند نیز میتوان نمود واگر بعد از فصد ثانی اعراض
شدید باشند و باز محتاج به کم نمودن خون باشند میتوان حجامت نمود پس مبغض هیچیک از عبارت
که در یازدهم واقع شده ۱۲
و در پنجا حجامت بعد فصد ثانی که در یازدهم کرده باشند خواهد بود ۱۲ منه
خلاصة التجارب و خلاصة الحکمة نفهمید دموی را تحت سوداوی شمرد نعوذ بالله من المبغض و اساءة الفهم
قال المبغض و از دم صفراوے هم فصد از جانب مخالف ممنوع نیست و لهذا صاحب خلاصة التجارب
مے فرماید علاج آنجا که ماده خون و صفرا بود و هنوز روز اول باشد که ماده سخت تر در حرکت است
فصد باسلیق باید کرد از جانب مخالف اقول وجه فصد باسلیق از جانب مخالف دموی بودن ذات
الجنب است نه صفراوے چنانکه مبغض گفته و از عبارت خلاصة التجارب از اول آن لفظ خون
و از آخر آن خون تا حد غشی نیک برداشتن اگر قوت قوے باشد دور کرده وسط عبارت را گرفته
سند کرد بر فصد جانب مخالف در صفراوے و عبارت خلاصة التجارب اینست علاج آنجا که ماده
خون یا خون و صفرا بود و هنوز روز اول باشد که ماده سخت در حرکت است فصد باید کردن از باسلیق
جانب مخالف و رم و خون تا حد غشی نیک برداشتن اگر قوت قوی باشد انتهی و خون تا حد غشی
بر آوردن نیست مگر در دموے و در صفراوے احدی برای کثرت اخراج خون بحد
غشے نگفته و نیست این مگر تحریف و تصنع و کدام عیب و خطا ازین بدتر نیست فافهم
قال المبغض و نیز آنچه نوشته که از کتاب صاحب طب اکبر مستفاد می شود
که در ذات الجنب سوداوے رگ باسلیق از جانب موافق باید زد هم غیر مسلم

چه صاحب طب اکبر در علاج آن می نویسد علاج رگ زنند و قید جانب موافق از ان اصلا مستفاد نیست
اقول این سوءِ فهم مبغض ست والا قید جانب موافق ازان بخوبی مستفاد میشود و بقرینه ترجمه بودن
طب اکبر مر شرح اسباب را چنانکه مصنف آن در دیباچه نوشته که جهت عموم افاده و استفاده بلسان
فارسی از زبان عربی مترجم ساخته شود بترک بعضی دلائل و این قرینه صحیحه است برینکه رگ زدن
در سوداوی از جانب موافق طوریکه در شرح اسباب ست درینجا یعنی در طب اکبر نیز مراد ست و دلیل آنست
برینکه رگ زنند گفت و نام رگ نگرفت پس از رگ مراد نخواهد بود الا باسلیق پس نوعیکه
باعتماد قرینه رگ را مطلق گذاشت و نام رگ نگرفت همچنین بیان جهت نیز نکرد پس مراد مصنف
طب اکبر نیست الا فصد باسلیق از جانب موافق نوعیکه در شرح اسباب ست قال المبغض
و نیز آنچه می نویسد که مستفاد از طب اکبر آنست که در ذات الجنب صفراوی در هر وقت رگ باسلیق
از جانب موافق باید زد و درین هم نظر ست چه در مطلق صفراوی صاحب طب اکبر تجویز فصد جانب
موافق نکرده چنانکه مجیب فهمیده بلکه در بعض اقسام صفراوی چه صاحب طب اکبر در بیان دلیل
این مقام میفرماید فایده تجویز فصد از جانب مقابل وجع در ابتدا بهر آنست که خون صفراوی در بدن کثیر
نیست بدان سبب خوف انجذاب ماده بموضع ورم کمتر ست پس ذکر خون صفراوی در دلیل دلیل آنست
برینکه مرادش از صفراوی جمیع اصناف آن نیست بلکه صنفی خاص ازان پس مجیب آنچه ازان استفاده
می کند امر عجیب ست کما لا یخفی اقول مجیب که ذات الجنب صفراوی گفته مراد او نه مطلق صفراوی است
و نه صرف بلکه مرادش صنفی خاص صفراوی است که در طب اکبر و شرح اسباب مذکور ست بقرینه
گفتنش که مستفاد از طب اکبر آنست الخ و مبغض حمل آن بر مطلق صفراوی کرده این قصور فهم اوست
چنانکه در سابق نیز گفته شد پس چیزیکه نه در طب اکبر ست و نه در شرح اسباب نه مجیب نام آن
گرفته آنرا در خود فهمیدن و بران معترض شدن دلیل شدت حماقت ست کما لا یخفی و آنکه مجیب
گفته که در ذات الجنب صفراوی یعنی آن صفراوی که در شرح اسباب و طب اکبر مذکور ست
دران در هر وقت رگ باسلیق از جانب موافق باید زد بلاشک محقق و مثبت ست و درین هم نظر است

گفتن خطاسے محض ست چه هرگاه دراست که وقت حرکت و هیجان ماده ست فصد در صفراوی
از جانب موافق می کنند در وقت انتها و قرب بانتها که هنگام سکون ماده ست فصد از جانب موافق بطریق
اولی خواهند کرد کما لا یخفی پس گفتن مجیب در هر وقت راست و درست ست قال المبعض و لفظ تجویز
صریح ست در آنکه جواز فصد جانب موافق بطریق وجوب نیست و همچنین قولش که خوف انجذاب بموضع
ورم کمتر ست مشعر ست بآنکه در صورت خاصه هم خوف انجذاب ست پس در صورت ظن جذب هم
در صورت خاصه هم از جانب موافق واجب نخواهد بود و در صورت تساوی هم مقتضای احتیاط نخواهد بود
اقول وجوب فصد از جانب موافق در انتها تا تلمیذ و در صورتی از جانب مخالف از کلام مجیب هرگز مفهوم
نمی شود آری علی الاکثر فهمیده میشود چنانکه قول مجیب که بعد ازین ست دلالت صریحه برینمعنی میکند
و آن اینکه پس اگر طبیب عاقل بداند که ماده ورم بوفور نیست و از خوف جذب ایمن باشد در صورتی نیز
در ابتدا از طرف موافق رگ باید زد و برین قیاس در اخلاط ثلثه اگر ماده کثیر باشد و از فصد جانب موافق
خوف انجذاب آن بمحل ورم بیشتر باشد میتواند شد که فصد در ابتدا از جانب مخالف نموده شود
و در صورت خاصه هم چنین و این همه تصرفات مفوض برای طبیب لبیب ست و اینکه مبعض گفته در صورت
ظن جذب و در صورت تساوی هم مقتضای احتیاط نخواهد بود این نافهمی اوست چه قول مجیب
اینست که خوف انجذاب بموضع ورم کمتر ست پس از کمتر ظن و تساوی مفهوم نمی شود الا توهم قال المبعض
و نیز مراد مجیب ... مقامات ... خاص ست از ورم صفراوی نه صفراوی مطلق اقول از کلام مجیب صفراوی
مطلق هرگز مفهوم نمی شود چه مجیب در مطلق هرگز کلام نکرده و مطلق فهمیدنش مشعر بر فهم ست چنانکه قبل
ازین گفته شد قال المبعض و استثناسے این قسم خاص و تعلیل آن بقلتش مشعر ست که در ... و الفواکه
دیگر اگر قلیل باشد فصد از جانب مخالف خواهند کرد اقول مشعر بودنش غیر صحیح چرا که لکن برای
استدراک ست یعنی برای دفع توهمی که از کلام سابق ناشی شود پس استدراک ست از قول او و علاجه
فصد الباسلیق من الجانب المخالف ولكن في الصفراوي فمن الجانب الموافق لانه عاجل النفع لقربه من موضع
الورم الخ و نیست لکن برای استثنا کما فهم المبعض و چونکه در سوداوی گفته و علاجه ذلک العلاج من الفصد

والتطفیة و مراد از ذلک العلاج فصد و تطفیه نوعیست که در صفراوی بود گرفته پس طوریکه امر بفصد جانب
موافق و تطفیه در صفراوی مثبت است و دران احدی را کلامی نیست همچنان در سوداوی امر بفصد جانب
موافق و تطفیه نیز لا محاله مثبت خواهد بود و همچنین ست امر در بلغمی قال المبغض بجهت آنکه اطوع بخروج است
یا مفسد تر باعتبار کیفیت یا رقت و سهل الخروج بودن اقول اطوع بخروج و رقیق سهل الخروج هر دو
بمعنی واحد اند پس چرا اعتبار و تقیید اطوع با رقت و سهولة الخروج مفهوم نمی شود و وجه او تریم
و تنفیذ دم سوداوی و دم بلغمی در جسم غشائی صلب نیست الا لطافت قوام آن چرا اگر لطافت نمی شد
نفوذ نمیکرد پس هرگاه که دم سوداوی و دم بلغمی بسبب لطافت در جسم صلب غشائی قوت تنفیذ پیدا
کرد و فصد از اخراج آن از عروق اگرچه آن عروق دقیقه نیز باشند چه چیز مانع ست پس این هر دو
نیز اطوع بخروج یا مفسد تر باعتبار کیفیت خواهند بود قال المبغض پس حکم کلی فصد از جانب موافق بلا تجویز
جانب مخالف و مستفاد بودن آن از طب اکبر و شرح اسباب و علامات مبنی ست بر قلت تدبر و سوء
فهم فافهم و تامل اقول حکم کلی در فصد از جانب موافق نه از شرح اسباب مستفاد ست و نه از طب اکبر
و نه مجیب گفته و حکم کلی فهمیدنش از سوء فهم اوست و لو سلم پس این حکم کلی بمعنی اکثری بوده باشد
چنانکه قبل ازین گفته شد و اکثر قواعد کلیه اطبا در علاج اکثریه اند و همین ست مستفاد از طب اکبر
و شرح اسباب که مجیب گفته نه آنکه مبغض فهمیده و این نیست مگر از قلت تدبر و سوء فهم فافهم
و تامل قال المجیب چراکه منع فصد از جانب موافق در ابتدا برای خوف آنست که ماده کثیر بموضع ورم
رجوع شده موجب ازدیاد ورم و عموم آفت نشود و دیگر اخلاط در بدن بنسبت خون قلیل اند
چندان خوف انجذاب از انها نیست بخلاف خون که در بدن کثیر ست خوف انجذاب آن بمحل ورم بیشتر
اقول انچه مجیب درین قول گفته همه آن از طب اکبر ثابت است چه عبارت طب اکبر اینست فایده
تجویز فصد از جانب مقابل وجع در ابتدا بهر آنست که خون صفراوی در بدن کثیر نیست بدان سبب
خوف انجذاب آن به محل ورم کمتر ست بخلاف دموی که در دموی بر آوردن خون در ابتدا قبل از استقرار
ماده از جانب مقابل ممنوع ست زیراکه خون در بدن بیشتر ست درین صورت خوف انجذاب ماده افزون تر

لکن باید دانست که منفعت فصد مقابل جهت محاذات و قرب مسافت بسیار ست و امر بفصد مخالف
در ورم دموی محض بجهت رفع خوف ست پس اگر طبیب اتا بداند که ماده بوفارت نیست و از خوف انجذاب
ایمن باشد می تواند که در دموی هم ابتدا از طرف مقابل رگ زند کما لایخفی علی اهل التجربة انتهی
قال المبغض اقول لایخفی مافیه چه در صفراوی فصد منع ست لما مر و لان الصفراء تکون حادة
فاذا اخرج الدم الکاسر لحدتها تحرکت و انتشرت و احالت الاخلاط المستعدة الی طبیعتها فکثرت
اقول این نیست مگر در صفراوی خالص و کلام مجیب و شارح اسباب و مصنف طب اکبر هرگز دران نیست
لما مر بالتفصیل و بار بار فهمیدن مبغض از صفراوی صفراوی خالص و همچنین صفراوی مطلق با وجود قرینه صحیحه که کلام
مجیب درانچه در شرح اسباب و طب اکبر بوده ست امریست عجیب اعوذ بالله من سوء الفهم و البغض
قال المبغض و سودا و صفرا اگرچه بنسبت دم قلیل اند اقول پس خوف انجذاب بطرف موضع ورم نیز
کمتر خواهد بود بنسبت دم قال المبغض لکن لازم نمی آید که خوف انجذاب آنها نباشد اقول این نیز
سوء فهم مبغض ست چه در کلام مجیب و نیز در شرح اسباب و غیره بالکل نفی خوف نگردیده چنانکه
لفظ چندان در کلام مجیب و لفظ کمتر در طب اکبر و عبارت و لایخشی فیه من انجذاب الدم الکثیر الی
موضع الورم ما یخشی فی الدموی در شرح اسباب بران دلالت میکند پس گفتنش لکن لازم نمی آید
که خوف انجذاب نباشد امری ست عجیب قال المبغض چه جایز ست که از قدری که نسبت طبیعیه
مقتضی آنست زیاده متولد شده باشد اقول آری از نسبت طبیعیه زیاده متولد شده که موجب مرض
گردیده پس قول او چه جایز ست لاطائل ست قال المبغض و اگر مسلم داشته شود این پس مسلم
نداریم که در جسم آنقدر موجود نیست که منصب نشود و موجب مزید ورم موضع معلوم و مزید آفت
آن نشود اقول آری احتمال انصباب دارد مگر نظر بچنین احتمال ضعیف از فصد جانب موافق که اسرع
النفع است بسبب قرب مسافت و اخراج ماده از نفس عضو از چنین منفعت دست بردار شدن نشاید چه
چیزی که احتمال مضرت و فایده دران باشد و فایده بیش از مضرت بیشتر باشد اعتنا بآن مضرت
ضرور نیست و چونکه درهم رجوع و جذب مع استفراغ ماده از نفس عضو ست اعتنا بآن نکرده فصد

از جانب موافق خواهند کرد چنانکه مسهل که قبل از اسهال خوف حرکت ماده و اندیشه انصباب آن بموضع علت
متصور میشود مگر برای چنین خوف دست از مسهل باز نمیدارند و بفضله تعالی بعد مسهل فایده بین مترتب میشود
و نظایر آن بسیار اند قال المعترض و اگر درین هردو مسلم داشته شود در بلغم مسلم نیست زیرا که بلغم
اگرچه بنسبت خون قلیل می باشد لکن فی نفسه کثیر میباشد قال البلغم قریب الشبهة من الدم یحتاج الیه
الاعضاء کلها فلذلک اجری مجری الدم فی عدم المفرغة کما نقل عن جالینوس و قال الشیخ ان ذلک
لامرین احدهما ضرورة والآخر منفعة اما الضرورة فلسببین احدهما ان یکون قریبا من الاعضاء حتی
اذا فقدت الاعضاء الغذاء الوارد علیها دائما لحال الاحتباس مدده من المعدة والکبد اولاسباب عارضة
اقبلت علیه قواها بحرارتها الغریزیة فانضجته و هضمته و تغذت به والثانی ان یخالط الدم مهیاة
لتغذیة الاعضاء البلغمیة المزاج التی یجب ان یکون فی دمها الغاذی لها بلغم بالفعل علی قسط معلوم
مثل الدماغ واما المنفعة فهی ان یبل المفاصل والاعضاء الکثیرة الحرکة ولا یعرض لها جفاف الخ و لهذا
کثیر بود فی نفسه بجهت کثرت احتیاج بآن و لو سلم پس تسلیم نداریم که در ابتدا و تزاید که هنگام هیجان
و حرکت باشد و غیر مستقر و آناً فآناً منصب شود و مرةً بعد اخری فروریزد ولاسیما هرگاه که معین
شود و جذب بر انصباب بسویش خوف انجذاب نباشد اقول فی نفسه کثیر بودن بلغم مثبت نیست
و نوعیکه کثرت احتیاج ببلغم ست در مرتین نیز یافت می شود مگر اینکه مرتین در وقت فقدان غذا مستحیل
بدم نمی شوند و بلغم طبیعی مستحیل بآن می شود و لهذا برای مرتین مفرغه شد و برای بلغم نگردید پس
قلت مرتین بسبب مفرغه و کثرت بلغم بسبب عدم مفرغه نشد بلکه کسانیکه خون را مع باقی اخلاط
مغتذی میدانند نزد آنها در کثرت بعد از خون سودا است لان المغتذی بها من الاعضاء اکثر
من المغتذی من البلغم و الصفرا پس حکم بکثرت بلغم غیر محقق و در نسبت مقادیر اخلاط در کتب
مبسوطه کلام دراز ست که ایرادش درینجا موجب تطویل است معهذا مفید یقین نیست مگر ظن
و الظن لا یغنی من الحق شیئاً و بالفرض اگر بلغم فی نفسه کثیر هم باشد مگر آن در طبع اصلی خود
بارد و رطب ست اگرچه بسبب عفونت و غیره کسب حرارت کند و رومی الکیفیت گردد مگر برودت

وحرارت آن نسبت بصفراوی وسوداوی کمتر خواهد بود و شداید و عوارض آن نسبت بآن هردو کمتر خواهند بود
و برای همین ذات الجنب بلغمی اسلم الانواع و قلیل الخطر ست و نیز بسبب قلت حرارت هیجان و حرکت رجوع
و خوف جذب آن بموضع ورم مثل صفراوی و سوداوی محترقه نخواهد بود و هرگاه که در صفراوی و سوداوی
اعتنا بچنین خوف نکرده در ابتدا فصد از جانب موافق نظر بقرب مسافت و اخراج ماده از نفس عضو
واسرع النفع بود نسبت بعمل مے آرند و بفضله تعالی مفید میشود پس در بلغمی که بسبب قلت حرارت بطی الجذب
بمحل ورم ست و چندان ردی الکیفیت نیز نیست معهذا جذب مع الاخراج ست فقط جذب نیست که
ماده جذب شده محتبس خواهد ماند از تدبیریکه سریع النفع باشد یعنے فصد از جانب موافق باز ماندن
پسند عقل نخواهد بود لان ترک خیر کثیر لاحتمال شر قلیل شر کثیر معهذا وجوب فصد نیست مگر در دموی
بشرط مساعدت قوت و غلبه دم و در اخلاط دیگر عمود علاج در آنها نضج و استفراغ باسهال و تحقین
و تحلیل و تضمید وغیره ست و فصد در آنها برای تقلیل ماده ست چه خون مرکب اخلاط ست همراه او
اخلاط دیگر نیز اخراج می یابند و فوراً کمی دران میسر می گردد معهذا بسا باشد که احتیاج بیک فصد
هم در بلغمی نمے شود و دیگر تدابیر کافی مقصود میشوند قال المبغض و اگر مسلم داریم این را پس مسلم
نداریم که ماده اخری فاسده منصب نشود الا تری الی ما قال الشیخ و اما اسباب کل واحد من الجنسین
المذکورین فهی الاخلاط الاربعة الی ان قال و اعلم انه اذا قلنا ذات جنب سوداوی فانا لا نرید انصباب
خلط السوداء فقط و لکنا نرید ان الدم الحاد الفاسد الذی انصب الیه خالطه خلط سوداوی حاد الکیفیة
و کذلک اذا قلنا صفراوی او رطوبی فانا نرید بهما مخالطة هذا الدم المتغیر الحاد بهما پس اگر فرض کرده شود
که اخلاط ثلثه بسبب قلت خودها منجذب نشوند پس از انجذاب و انصباب این ماده فاسده کدام
شئ مانع ست اقول از ماده اخری فاسده چه مراد گرفته اگر خلط غالب از اخلاط ثلثه که موجب
مرض گردیده که تجویز فصد برای اخراج و تقلیل آن می کنند بسبب آنکه خون مرکب اخلاط ست
مراد شان بوده باشد پس آن ماده اخری نیست و اگر مراد شان دم حاد باشد آن نمی تواند شد
چه خلط غالب مع الدم مفروض ست نه فقط دم و نه فقط خلط مذکور و لو سلم پس در صورت غلبه خلط

از اخلاط ثلثه جذب دم فقط بحیثیتی که در و آن خلط نباشد غیر متصور پس جذب خلط آخر صورت نه بندد
الا همون خلط که محدث مرض گردیده و بعد استفراغ ماده از نفس عضو و حصول تقلیل دران بفصد
جانب موافق از جذب قدرے قلیل آن چندان باکے نیست چه طبیعت اقتدار یافته بدفع و تحلیل
آن خواهد پرداخت و از ایراد قول شیخ در مقام انصباب ماده اخری که کلام معترض در انست هرگز
باثبات نمیرسد بلکه وجه تسمیه مرض و حدوثش از اخلاط اربعه معلوم میشود و مبنا بودن بعید معهذا
این قول شیخ در قانون بنظر نیامده معلوم نیست که معترض از کجا آورده باشد قال المعترض
و لو سلم پس میگوییم که در ذات الجنب بلغمی و سوداوی و صفراوی اگرچه این اخلاط بنسبت خون
قلیل اند لکن چون وقت ابتدا یا تزاید ست که وقت توجه و انصباب ماده بسوی ورم ست و هم
هنگام هیجان و حرکت ماده ست پس بسبب هیجان و حرکت با خون صالح که در بدن کثیر ست
مختلط شود و چون خون در بدن کثیر ست و در فصد از جانب موافق خون مذکور که مختلط با سودا
و صفرا و بلغم ست لامحاله مندفع شود و بسوی عضو و جذب فصد معین شود بران پس مسلم نداریم
که خوف انصبابش بر موضع ورم نبود بحیثیتی که بعد انصباب جذب موجب زیادت ورم و زیادت آفت
اقول مندفع شدن خون صالح بشرکت خلطے از اخلاط ثلثه بطرف موضع ورم در فصد موافق بحیثیتی که
موجب زیادت ورم و زیادت آفت گردد غیر صحیح ست چه در فصد موافق استفراغ ماده از نفس
عضو ست و در نفس عضو نیست مگر مادۀ فاسده موذیه پس هرگاه که آن از فصد مستفرغ شد
و خون صالح بدان سو رجوع گردیده ببقیۀ مادۀ فاسده که آن نخواهد بود مگر قلیلے مختلط گردید پس این
اختلاط سبب اصلاح و باعث کسر عادیۀ آن مادۀ فاسده بوده موجب و سبب دفع نکایت آن
خواهد شد نه موجب مزید آفت و نیز بسبب احتمال جذب و انصباب قلیل باز ماندن از منفعت کثیر
خلاف عقل ست لان ترک خیر کثیر لاحتمال شر قلیل شر کثیر چنانکه گذشت چراکه استفراغ ماده بسبب
قرب مسافت از نفس عضو اسرع لنفع ست و فصد جانب مخالف در دموی محض بسبب خوف
انجذاب ست و در اخلاط ثلثه بسبب قلت آنها خوف جذب چندان نیست چنانکه مانع استیاب

و علامات و ملا نفیس و صاحب طب اکبر و غیره همچنین گفته اند پس اعتراض مبغض در اصل بر آنها
خواهد بود و این محض سوء فهم اوست چه هرگاه خلطی از اخلاط ثلثه که موجب ورم شده است همراه دم
در فصد جانب موافق از نفس عضو استفراغ یافته قلت پذیرفت لامحاله کسر غلبهٔ آن خواهد شد درین
صورت خوف جذب و انصباب چنین مادهٔ قلیله بموضع ورم بسیار کمتر خواهد بود چه آن مثل دم با فراط نیست
که اندیشه جذب و انصباب آن بمحل ورم بیشتر خواهد بود و بالفرض اگر قدری از ماده منجذبه در انجا
خواهد ماند طبیعت که باذن خالق‌ها مدبر بدن است فرصت یافته بدفع و اصلاح آن قادر خواهد شد
معهذا بوجه استفراغ ماده از نفس عضو عوارض شدیده مثل شدت وجع که جذاب است و کثرت التهاب
و عسر نفس و غیره که باعث قلق و تحیر طبیعت اند البته تسکین خواهند یافت و آن موجب
راحت مریض و اعانت طبیعت است بدفع مرض نه موجب زیادتی ورم و زیادت آفت فافهم
قال المبغض و چون اماله ماده بجهت مخالف اصل کلی است و بی خطر اقول این در صورتی است
که فقط جذب و اماله باشد مانند آنکه ماده سر و دماغ را بطرف اسافل به پاشویه و حجامت بلا شرط
و شد پا و غیره جذب و اماله میکنند و هرگاه که جذب مع الاخراج باشد و ماده چندان بوفارت
نباشد دران جهت بعید ضرور نیست چنانکه بسا است که ارسال علق در ابتدا بموضع ورم می کنند
و برای ورم عمیق غائر حجامت با شرط عمیق بعمل می آرند و باستعمال مقرحات و کاویات اخراج
ماده از نفس عضو می کنند و دیگر نظایر آن بسیار اند و این هرگز مخالف قواعد کلیه طبیه نیست
و نیز اگر فصد از جانب موافق خلاف اقتضای احتیاط باشد باید که بالکل ممتنع باشد
و الحال علی خلافه چه در صفراوی در ابتدا امر بفصد موافق گردیده و در دموی نیز بعد حصول فی الجمله
تقلیل از جانب موافق رگ میزنند بلکه بمقتضای اخراج و استفراغ ماده بموجب اصل کلی
همین است که تا مقدور از اقرب طرق و از نفس عضو نموده آید و اختیار خلاف جانب در فصد در صورت
خوف جذب کثیر در مادهٔ کثیر است چنانکه در دموی است پس قواعد فقط جذب و اماله که بغیر اخراج ماده باشد
مثل قوانین جذب و اماله که مع الاخراج باشد هرگز نخواهند بود و پس نه هر وقت و در همه جا جذب بطرف

مخالف بعید اصل کلے نخواہد شد لان الجذب قد یکون الی الخلاف البعید و قد یکون الی الخلاف
القریب پس فصد جانب موافق و ارسال علق نزدیک موضع ورم و حجامت مع الشرط بر موضع ورم
و استعمال مفرحات و غیرہ من وجہ در تحت جذب الی القریب داخل خواہند شد قال المبغض
پس ہرگاہ کہ این ممکن و متیسر باشد امالہ مادہ بطوریکہ مرور بموضع متورم کند اقول در صورت اخراج
مادہ از نفس عضو و حصول قلت دران از مرور قلیلے از ان بر موضع ورم باکے نیست چنانکہ در سابق
بتفصیل گفتہ شد قال المبغض یا خوف انجذاب و انصباب آن یا خوف زیادتی ورم و آفت باشد یا آنکہ
مخالف قواعد کلیہ طبیہ است اقول فصد جانب موافق را خلاف اصول کلیہ فہمیدن از سوء فہم است
چنانکہ گذشت قال المبغض خلاف مقتضاے احتیاط و احتیاط در امثال این مقامات لازم است
فان الطبیب ضامن و لو کان حاذقاً اقول ہر اے احتیاط محلے است و مقامے و احتیاط بے محل موجب
وبال مریض و باعث ازمان مرض است پس اگر مادہ بوفارت باشد و خوف حرکت و جذب آن بموضع ورم
بیشتر بود البتہ فصد از جانب مخالف خواہند کرد چنانکہ در دموے در فصد اول بعمل مے آرند
و اگر مادہ چندان کثیر نباشد و خوف جذب آن بموضع ورم کمتر باشد نظر بہ قلت مادہ و قرب مسافت
و اخراج آن از نفس عضو فصد از جانب موافق خواہند نمود چنانکہ در ابتدا در اورام جنب از اخلاط ثلثہ
و در فصد دوم در دموی است و این ہرگز مخالف اصول کلیہ و بعید از احتیاط نیست بلکہ اصول
در علاج اورام جنب ہمین است کما لا یخفی و در چنین محل احتیاط را بکار بستن و باحتمال خوف قلیل
از فصد اسرع النفع باز ماندن مرض را باختیار در طول افگندن و مریض را تباہ کردن است فان الطبیب
ضامن و لو کان حاذقاً قال المبغض معہذا قیاس سوداوی و بلغمی بر صفراوی قیاس مع الفارق اقول
این نافہمی است چراکہ سابقاً گفتہ شد وجوہ فصد موافق در صفراوی نیست مگر قلت مادہ و قلت خوف
جذب و استفراغ مادہ از نفس عضو و ہمچنین وجوہ اسرع النفع بودن آن پس آن ہمہ وجوہ بتفاوت
قلیل در بلغمی و سوداوی نیز موجود اند بلکہ آنچہ خوف حرکت و ہیجان و سرعت رجوع مادہ بطرف موضع
ورم در صفراوی است درین ہر دو نیست پس ہرگاہ در صفراوی جواز فصد از جانب موافق گردید

درین هردو چگونه نخواهد بود معهذا البعض اطبا از فصد درین هردو منع نوشته اند ومدار علاج آن
بر اسهال وتخفیف وتحلیل وغیره تدابیر نهاده اند وفصد درین هردو نیست مگر بسبب اختلاط بدم
قال المجیب وباتن اسباب وعلامات علاج بلغمی را بر علاج سوداوی وصفراوی قیاس کرده
اقول بدلیل آنکه ماتن مذکور اول ذکر دموی کرده ودر علاج آن اولاً فصد از جانب مخالف گفته بعده
ذکر صفراوی نموده ودر علاج آن امر بفصد از جانب موافق نموده امر به تطفیهٔ حرارت نمود بعد از ان
ذکر سوداوی کرده ودر علاج آن گفت وعلاجه ذلک العلاج وشارح در بیان ذلک العلاج گفته من الفصد
والاکتفا فقط بر من الفصد نکرده والتطفیة نیز گفت وبتطفیه امر نکرده مگر در صفراوی وهرگاه امر
بفصد وتطفیه در سوداوی نیز کرده شد از ان صاف مفهوم می شود که قیاس علاج سوداوی
بر صفراوی است چه تطفیهٔ خاص در صفراوی مذکور شده نه در دموی بعده در علاج سوداوی گفته
ویطل الموضع بالماء الحار لارخاء الموضع وتلئین المادة وذکر تنطیل فقط در سوداوی گردیده
بعده در علاج بلغمی گفت قال المجیب حیث قال وعلاجه ای علاج البلغمی علاج سائر الانواع من الفصد
وغیره اقول در شرح لفظ غیره شارح گفته مثل التلئین والتضمید والتنطیل والتطفیة غیر انه
ینبغی ان یقلل فیه التطفیة پس تنطیل مذکور نیست مگر در سوداوی وتطفیهٔ مذکور نیست
مگر در صفراوی پس هرگاه امر به تنطیل وتطفیه در بلغمی نیز نمود ازین متحقق شد که ماتن اسباب
وعلامات وشارح آن علاج بلغمی را بر علاج سوداوی وصفراوی قیاس کرده کما قال المجیب
ونیز تکرار ذکر تطفیه در بلغمی واستثنا از ان بلفظ غیر سو کد برهمین است یعنی علاج سوداوی
مثل علاج صفراوی است از جهت فصد وتطفیه مگر تنطیل بالماء الحار خاص بسوداوی است یعنی
در صفراوی نیست وهمچنین تنطیل بالماء الحار در بلغمی است نه در صفراوی وتطفیه امری است مشترک
در همه مگر در بلغمی کمتر باید چه کثرت آن در ماده بلغمی موجب غلظ ولجاجة بوده مانع نضج خواهد شد
قال المجیب اگرچه در لفظ سائر الانواع کلام است لیس نزد ماتن مذکور وبه تنقیح آن نزد شارح ومصنف
طب اکبر که اکثر استنباط مطلش از شرح اسباب است در بلغمی نیز در هر وقت بلا قید نانه فصد از جانب موافق باید کرد

اقول قبل ازین گفته شد که ماتن اسباب علامات و شارح آن علاج بلغمی را بر علاج سوداوی و صفراوی قیاس کرده لهذا مصنفِ طبِ اکبر نیز همچنان نمود حیث قال در علاج صفراوی هم اندر ابتدا از جانب مقابل رگ زنند و بعده بنوعیکه در سوداوی ذکر یافته طبع نرم کنند و جهت تطفیهٔ حرارت اشربهٔ مبرّده و شربت آورند بنوشند الخ و در علاج سوداوی گفته رگ زنند و بهرِ تطفیه آنچه در اقسام سابقه مذکور است بکار برند و بآبِ گرم تنطیل نمایند و در علاج بلغمی گفته رگ زنند و هرچه در اقسام سابقه مذکور است از تلیین و تضمید و تنطیل و تطفیه بحسب احتیاج بکار برند اما باید که در تطفیه افراط نکنند الخ پس تطفیه مذکور نیست مگر در صفراوی و قیاس بران در سوداوی و تنطیل مذکور نیست مگر در سوداوی و بر قیاس آن در بلغمی پس هرگاه که قیاس علاج بلغمی بر سوداوی و صفراوی متحقق شد و فصد دران هر دو در ابتدا از جانب موافق است لما عرفت من اتحاد وجوه الفصد من الجانب الموافق فیهما یعنی عدم وفور ماده بنسبت دم و قلتِ خوفِ جذب بسببِ قلتِ آنها و سریع النفع بودن فصد جانب موافق بسبب اخراج ماده از نفس عضو در بلغمی نیز فصد اندر ابتدا از جانبِ موافق خواهد بود و هرگاه جواز فصد اندر ابتدا از جانبِ موافق گردیده در انتها که وقتِ سکون ماده است لامحاله خواهد بود پس قول مجیب در هر وقت بلا قید زمانه فصد از جانب موافق باید کرد مثبت و متحقق است و هذا صاحبِ طبِ اکبر در اخلاط ثلثه رگ زنند گفت و نام رگ نگرفت چه آن بقرینه معلوم است همچنین ذکر جهت در سوداوی و بلغمی نکرد چه آن نیز بقرینه ذکر جهت در صفراوی معلوم است و مراد مصنف طبِ اکبر از رگ نیست الا رگِ باسلیق از جهتِ موافق چه آن باقرار مصنفش ترجمه شرح اسباب است پس اگر شارح نظر به تخفیف لفظی را در ترجمه بگذارد و ترکِ آن در شرح عنه لازم نمی آید کما لا یخفی

قال المبغض اقول عبارت ماتن اسباب و علامات اینست واما دم بلغمی و علامته الوجع الثقیل وخفة الحمی وقلة النخس وبیاض النفث وهذا اسلم الانواع وعلاجه علاج سایر الانواع من الفصد وغیره

از ینجا روشن میشود که در آنچه از ماتن اسباب و علامات نقل کرده دران از چند وجه خطا است

اقول در ینجا روشن نشد مگر سوء فهم مبغض و اجوبه چنین و اهیات در سابق مفصل و مشرح گفته شد

اعادهٔ آن بتکرار در کار نیست مگر چونکه مبغض بارها همون ایرادات واهیه می آرد لهذا مجیب در جواب
چنین کج فهم تکرار مناسب شد قال المبغض اول در قولش ماتن اسباب و علامات علاج بلغمی الخ خطاست
زیرا که ماتن مذکور ذکر علاج ذات الجنب بلغمی خالص نمی نماید بلکه علاج ذات الجنب که از دم بلغمی باشد
و بینهما بون بعید اقول این سراسر کج فهمی اوست که درینجا ذات الجنب از بلغم خالص فهمیده
چه کلام مجیب در شرح اسباب و طب اکبر است و دران هر دو بلغمی خالص مذکور نشده و نه مجیب گفته
پس مبغض خالص از کجا فهمیده و این نیست مگر خطای صریح ازو قال المبغض دوم قوله بر علاج
سوداوی و صفراوی قیاس کرده نیز خطاست چه ماتن مذکور ذکر ذات الجنب صفراوی خالص
و سوداوی خالص نکرده بلکه ذکر ذات الجنب از دم صفراوی و از دم سوداوی نموده و بینهما
فرق کما لا یخفی اقول این سوء فهم او مثل سوء فهم اول است چه قرینهٔ محل و آنچه که کلام در وا ست
شاهد بر آنست پس این خطا بر خطاست ازو کما لا یخفی قال المبغض سوم آنکه چون ذکر هر دو نیست
قیاس هم بران نباشد اقول این خطای سوم از مبغض افحش الخطاست چه آن دلیل جهالت
و کمال غباوت اوست نمی فهمد که مصنف طب اکبر با وجودیکه باقرار خود مترجم شرح اسباب است
در کتاب خود درین مقام بسیار جا صفراوی و سوداوی و بلغمی گفته و نگفته از دم صفراوی و از دم
سوداوی و از دم بلغمی چه بقرینهٔ محل و آنچه که کلام دروست معلوم است و همچنین بسیار جا در عبارت
قوم شائع و رائج است که نظر بتخفیف حذف بعض الفاظ از عبارت می کنند مگر معنی او ملحوظ می باشد
الا مبغض اینهم نمی داند و طرفه اینکه خود میگوید که چون ذکر هر دو نیست قیاس هم بران نباشد
پس باقرار او ذکر خالص نه دران کتاب و نه در شرح اسباب گردید و نه مجیب گفته پس مبغض
درینجا خالص از کجا فهمیده و این نیست مگر فساد تخیل چه خود می فهمد و خود بران اعتراض میکند
نعوذ بالله منه قال المبغض چهارم آنکه ماتن مذکور سابق ذکر ذات الجنب دموی و از دم صفراوی
و از دم سوداوی کرده اگر قیاس باشد بران باشد نه بر صفراوی و سوداوی اقول مراد مجیب از
صفراوی و سوداوی و نیز از بلغمی نه صرف و خالص است و نه مطلق چنانکه در سابق مفصل گذشت

بلکه آنچه که از دم صفراوی و از دم سوداوی و از دم بلغمی باشد چنانکه در شرح اسباب و طب اکبر است
بقرینهٔ محل و آنچه که کلام در آنست از سوء فهم نه فهمیدنش خطای چهارم است از و قال المبغض
پنجم آنکه در تفسیر علاجه گفته ای علاج البلغمی چه مرجع آن ذات الجنب است که از دم بلغمی باشد اقول
مراد مجیب از بلغمی همون است که از دم بلغمی باشد بقرینهٔ محل چنانکه گذشت پس این خطای پنجم است
از و قال المبغض ششم آنکه ماتن اسباب و علامات در علاج از ذات الجنب سوداوی گفته اقول
درینجا مبغض باوجود تخطیه بر دیگرے بزبان خود همون خطا کرده که مطلق سوداوی گفته و نگفته
از دم سوداوی و همچنین چند جا کرده قال المبغض و علاجه ذلک العلاج و دانسته که ذلک برائے اشاره
بعید است اقول تخصیص ذلک در استعمال برای اشاره بعید سوء فهم است چنانکه در سابق هم
گذشت و برای اینکه کدام کج فهم مشار الیه آن و موی نفهمد شارح من الفصد و التطفیة سگا گفت و فقط
اکتفا بر فصد نکرد و تطفیه مذکور نیست مگر در صفراوے نه در دموی قال المبغض پس علاجش نزدش
مثل علاج دموی محض باشد نه مثل علاج ذات الجنب از دم صفراوے اقول قد عرفت بطلانه
غیر مرة فلا نعیده قال المبغض و علاج صفراوے اقول درینجا نیز مبغض باز بزبان خود
همون خطا کرد که از دم صفراوی نگفت قال المبغض در تجویز فصد جانب موافق مخالف آن اقول
مخالف فهمیدن علاج صفراوی در تجویز فصد جانب موافق مخالف سوداوی خطائے بین است
چه قول شارح من الفصد و التطفیة صریح است برینکه علاج سوداوی مقیس بر صفراوی است نه بر دموی
چنانکه این مع دیگر دلائل مکرر گفته شد قال المبغض پس قولش یعنے قول مجیب قال المبغض
بر علاج سوداوی و صفراوی قیاس کرده صحیح نباشد اقول صحیح نفهمیدن قول مجیب سوء فهم است
چه مجیب با دلّه و براهین واضحه باثبات رسانیده که علاج بلغمی مقیس بر علاج سوداوی و صفراوی است
نه بر علاج دموی و صحیح نه فهمیدنش مکابره و تعصب است قال المبغض و اگر مسلم داشته شود
که مراد ماتن و شارح اسباب و علامات همین است که مجیب گفته اقول مراد مجیب از سوداوی
و بلغمی و نیز از صفراوے همون است که در شرح اسباب و طب اکبر است یعنی آنچه از دم سوداوی

ودم بلغمی ودم صفراوی لاحق شود ودران لفظ صرف درین ہر سہ ہرگز مذکور نیست ونہ مجیب گفتہ
لیں بعیدازین گفتن مبغض کہ آنچہ مجیب بحسب فہم خود فہمیدہ ہم خطاست از قبیل خلل دماغ خواہد بود
چہ مبغض بزعم فاسد خود لفظ صرف فہمیدہ نسبت آن بطرف مجیب می کند نعوذ باللہ منہ ومن سوء
فہمہ بغضہ قال المبغض یعنی از دموی دموی صرف واز ذات الجنب از دم بلغمی ذات الجنب بلغمی
واز دم سوداوی سوداوی پس آنچہ معنی عبارت ماتن وشارح اسباب بحسب فہم خود فہمیدہ ہم
خطاست چہ علاج دموی فصد از جانب مخالف ست اقول لا علی الاطلاق کما قال المبغض بلکہ در
ابتدا در فصد اول وبعد حصول تقلیل مادہ از فصد اول فصد دوم دران از جانب موافق ست چنانکہ
دراخلاط ثلثہ ست قال المبغض وہمچنین علاج بلغمی وسوداوی اقول علاج بلغمی وسوداوی در فصد
مثل دموی فہمیدن از قبیل خبط ست چنانکہ با دلہ بکرات ومرات مفصل گفتہ شد فلیرجع الیہ قال المبغض
وعلاج صفراوی فصد از جانب موافق مطابق آنچہ در خلاصۃ الحکمۃ ست چہ صاحب خلاصۃ الحکمۃ در
علاج دموی گفتہ وعلاج آن فصد باسلیق از جانب مخالف وجع ودر علاج صفراوی گفتہ علاج آن
مانند علاج دموی ست مگر آنکہ درین اول مسہل باید ودر پنجم وششم فصد باسلیق از جانب موافق ودر علاج
بلغمی گفتہ وعلاج آن قریب بعلاج دموی ست ودرین یک فصد کافی ست ودر علاج سوداوی گفتہ
وعلاج آن قریب بعلاج دموی وصفراوی ست وتبرید درین نوع بیشتر از ہمہ انواع باید وفصد
درین بدستور فصد دموی ست یعنی فصد باسلیق از جانب مخالف پس ازین عبارت واضح شد
کہ فصد در بلغمی وسوداوی بدستور فصد دموی ست یعنی باسلیق از جانب مخالف وعلاج صفراوی
از جانب موافق اقول اجوبہ این ہمہ در سابق جائیکہ مبغض نص بقول صاحب خلاصۃ الحکمۃ کردہ گفتہ شد
حاجت اعادہ آن نیست مگر چونکہ بنای کلام مبغض بر تکرار ست لہذا درینجا نیز گفتہ می آید کہ این کلام
مبغض بچند وجہ از حلیہ صحت عاری ست اول اینکہ کلام مجیب در شرح اسباب وطب اکبر ست
نہ در خلاصۃ الحکمۃ وآوردن قول خلاصۃ الحکمۃ دران بیش از خلط مبحث نیست چہ اگر قول یکی در قول
دیگری ہمہ جا معتبر باشد چونکہ در ذخیرہ وغیرہ از فصد در بلغمی وسوداوی منع کردہ اند پس باید کہ درینجا

بقول صاحب ذخیره از فصد مخالف کرده شود واین نخواهد بود مگر تخلیط و آن درست نیست دوم آنکه در
شرح اسباب و طب اکبر فصد در دموی از جانب مخالف است وبعده از جانب موافق بلکه در طب اکبر
فصد در دموی در صورت وفور ماده در ابتدا از جانب مخالف است و در صورت عدم وفور ماده در ابتدا
نیز از جانب موافق است و همچنین در دیگر اخلاط در ابتدا از جانب موافق است با دله و براهین شافیه چنانکه
در سابق بتفصیل گفته شد و صاحب خلاصة الحکمة هیچ دلیلی نگفته و کلام مدلل مسلم و مقبول است
از کلام غیر مدلل سوم آنکه ماتن و شارح اسباب و علامات و مصنف طب اکبر نیست مگر پیرو قرشی
و ملا نفیس و حکیم ارزانی و ترجیح اقوال اینها بر قول صاحب خلاصة الحکمة بر ظاهر است چهارم آنکه صاحب خلاصة الحکمة
علاج سوداوی و بلغمی قریب بعلاج دموی گفته و ازین لازم نمی آید که فصد نیز در هر دو مثل فصد در دموی
از جانب مخالف باشد چه قرب مستلزم مثلیت نیست کما لا یخفی پنجم آنکه چونکه فصد دوم در دموی
از جانب موافق است می تواند شد که قرب این هر دو در علاج بدموی از جهت فصد دوم که از جانب موافق است
بوده باشد چه فصد دوم در دموی بوجه حصول تقلیل است در دم و سریع النفع بود و نیز بسبب استفراغ
ماده از نفس عضو و قرب مسافت و این همه وجوه در سوداوی و بلغمی بخوبی یافته می شوند چه آن هر دو
فی نفسه نسبت بخونی که بعد از فصد اول در بدن باقی مانده بمراتب کمتر اند و خونی که بعد حصول تقلیل
از فصد اول در بدن باقی مانده بمراتب از آن هر دو بیشتر است پس هرگاه در دموی با وجود کثرت
نظر بمنفعت مذکوره فصد از جانب موافق شد در بلغمی و سوداوی که بمراتب از خون باقی مانده کمتر اند
نظر بمنفعت مذکوره فصد در اوائل از جانب موافق چگونه جایز نخواهد بود ششم اگر کسی گوید که فصد
دوم در دموی بعد استقرار ماده است پس قیاس سوداوی و بلغمی بر آن در ابتدا که وقت حرکت
ماده است چگونه جایز خواهد بود جوابش اینکه ضرور نیست که در فصد جانب موافق استقرار ماده
و زمانه انتها که وقت استقرار ماده است شرط باشد چه اگر چنین می بود فصد در صفراوی در ابتدا
که وقت حرکت ماده است از جانب موافق جایز نمی شد آری قلت و کثرت ماده در فصد جانب
موافق و مخالف البته شرط خواهد بود چنانکه در دموی در صورت غلبه دم و کثرت آن بسبب زیاده خون

انجذاب آن بمحل ورم در ابتدا بالضرور فصد از جانب مخالف خواهند کرد و بعد حصول فی الجمله تقلیل
دران فصد دم از جانب موافق است و همچنین در صورت عدم وفور دم و قلت خوف انجذاب کثیر
آن در ابتدا نیز فصد دران از جانب موافق خواهند کرد بموجب قول صاحب طب اکبر و نیز در اخلاط
ثلثه بسبب عدم وفور و قلت آن نسبت بدم فصد در ابتدا از جانب موافق می کنند چه فصد جانب
موافق بسبب قرب مسافت و اخراج ماده از نفس عضو سریع النفع است و اصل در علاج همون است که
کثیر المنفعت باشد مگر بعض جا که ماده بکثرت باشد و خوف جذب آن بموضع ورم بیشتر بود بناچاری
بترک منفعت مذکور فصد از جانب مخالف بعمل می آرند چنانکه در دموی در صورت کثرت و غلبهٔ دم
فصد در ابتدا بسبب خوف جذب کثیر از جانب مخالف می کنند ششم آنکه اگر بهمه وجوه فصد درین
هر دو مثل فصد در دموی باشد باید که اول در ابتدا فصد از جانب مخالف کنند و بعده از جانب موافق
و خون بکثرت تا حد غشی بر آرند و تعدد فصدها طوریکه در دموی است درین هر دو نیز باشد و کسی بآن
قائل نشده بلکه بعضی از فصد درین هر دو منع کرده اند و صاحب خلاصة الحکمة در بلغمی که کلام دران است
گفته و درین یک فصد کافی است و گاه هست که احتیاج بیک فصد نیز نمی شود هفتم آنکه ملاک امر
در علاج دموی اخراج دم است بشرط طاقت لهذا دران تعدد فصدها تجویز گردیده نه در اخلاط ثلثه
بلکه ملاک امر دران انضاج و اخراج آنست بمسهل و تحقین و شیافات و تحلیل بقیهٔ آن با ضماد و غیره
و چونکه برای آن مهلتی باید لهذا سر دست بهر تقلیل ماده فصد تجویز شده چه خون مرکب اخلاط است
در صورت خروج آن بفصد همراه آن اخلاط ثلثه نیز خروج یافته قلت در ماده حاصل شده مهلت منضج
و مسهل و غیره میسر خواهد شد و در صورت حصول کمی در ماده تخفیف عوارض شدیده شده تخفیف مرض
و قوت طبیعت که باذن خالقها مدبر بدن است حاصل خواهد گردید پس قیاس فصد در اخلاط ثلثه
خصوصاً در بلغمی که کلام در آنست بر فصد در دموی که از جانب مخالف است هرگز مثبت نیست و فصد
درینها نیست مگر از جانب موافق خواه ابتدا باشد یا انتها چه هرگاه در ابتدا جایز شده در انتها
لا محاله جایز خواهد بود قال المنقص و بر همین معمول است انچه صاحب طب اکبر در علاج ذات الجنب خالص

سوداوی و بلغمی گفته که رگ زند سبب قید جانب موافق و مخالف اقول محمول کردن قول صاحب طب اکبر بر قول خلاصة الحکمة بیش از خطا و خلط بحث نیست چنانکه گذشت و آنچه صاحب طب اکبر مطلق رگ زنند گفت و نام رگ و جهت نگرفت وجهش در سابق گفته شد چه کتابش ترجمهٔ شرح اسباب است و دران نام رگ و قید جانب بوجه متقیس بودن فصد در سوداوی و بلغمی بفصد در صفراوی مذکور است لهذا صاحب طب اکبر باعتماد مذکور بودن نام رگ و جهت دران نظر بتخفیف عبارت نام رگ و نام جهت نگرفت چنانکه در ذات الجنب از دم صفراوی و در ذات الجنب از دم سوداوی و در ذات الجنب از دم بلغمی فقط صفراوی و سوداوی و بلغمی گفت پس مرادش از فقط صفراوی نخواهد بود الا ذات الجنب از دم صفراوی و همچنین است در سوداوی و بلغمی پس مراد او از رگ زنند نیست الا رگ باسلیق از جانب موافق نوعیکه در صفراوی است نه از جانب مخالف نوعیکه در دموی است چنانکه مبغض از قصور فهم خود فهمیده قال المبغض چه در بعضی وقت عدم تعیین جانب بسبب اعتماد بر اصول کلیه خواهد بود اقول وجه عدم تعیین جانب نه آنست که مبغض فهمیده بلکه بوجه ترجمه بودنش است چنانکه قبل ازین گفته شد قال المبغض و اصل همین است که بجانب مخالف بود اقول اصول فقط جذب والا لکه بغیر استفراغ باشد مثل پای شویه و شد پا و حجامت بلا شرط و غیره تدابیر که برای جذب ماده از اعلی باسفل بعمل می آرند مثل اصول استفراغ نیست و در میان جذب و استفراغ عموم خصوص مطلق است چه جذب مستلزم استفراغ نیست چنانکه در امثله مذکوره است و فصد هم استفراغ است پس قیاس استفراغ که مستلزم اخراج است بر فقط جذب قیاس مع الفارق است و اصل در جذب ابعد طرق و مخالف جهت است و منجمله اصول استفراغ اقرب طرق و اخراج ماده از نفس عضو است چه آن سریع انفع است چنانکه در فصد جانب موافق است و اختیار فصد جانب مخالف بنا چاری خوف انجذاب کثیر است چنانکه در فصد اول در دموی است والا آن از اصول استفراغ نیست پس فهمیدن آن از اصول کلیه و فهمیدن فصد جانب موافق خلاف اصول بسبب سوء فهم است و قلت تدبر

قال المبغض قال الشيخ واعلم ان استفراغ المادة وقلعها من موضعها يكون من وجهين احدهما بالجذب الى
الخلاف البعيد والآخر بالجذب الى الخلاف القريب وقال القرشي والجذب قد يكون الى الخلاف القريب
وقد يكون الى الخلاف البعيد وقال الشيخ ويمنع المادة المتجهة الى الورم ويمال عنه بالاستفراغ وبالجذب
الى الخلاف ودر نفيسی ست مع ان الخلاف البعيد اولی ما امکن اقول از قول ملا نفیس مستفاد
میشود که اعتقاد جذب بطرف بعید می شاید واز قول شیخ وقرشی اثبات فصد جانب مخالف ست
چنانکه در فصد اول در دموی ست واز ان احدے را انکار نیست مگر منع فصد جانب موافق وخلاف
اصول بودن آن چنانکه مبغض مے فهمد هرگز ازان مفهوم نمی شود پس بار بار آوردن این اقوال
تطویل ست لا طائل معهذا قول شیخ ویمنع المادة المتجهة الى الورم ويمال عنه الخ درذات الجنب
دموی ست که دم بران غالب باشد نه در دیگر اخلاط قال المبغض هفتم آنکه اختصار بر صفراوے
وسوداوی با مذکور بودن دموی منافی ست مر انرا لفظ سائر الانواع اقول منافی بودنش غیر مسلم
چه در دموی هر دو جهت فصد مقرر اند جهت مخالف در فصد اول وجهت موافق در فصد دوم پس دموی
بعد حصول تقلیل در فصد دوم که از جانب موافق ست در سائر الانواع شریک ست قال المبغض ودر صورت
مشارکت حمل بر غالب بود اقول وغالب نیست مگر فصد از جانب موافق چه فصد دوم در دموے
وفصد در صفراوے وبقیاس آن در سوداوی از جانب موافق ست ودموی در فصد جانب مخالف
منفرد ست ومخالفت آنها در فصد اول ست فقط وغلبه نخواهد بود مگر جانب موافق را پس در صورت
مشارکت دم حمل بر غالب که فصد موافق ست گردید واگر بغیر مشارکت دم حمل فصد بلغمی بر صفراوی
وسوداوی کرده شود تا هم حمل بر غالب خواهد بود چرا که دو متفق در یک حکم مثل اتفاق صفراوی وسوداوی
در فصد جانب موافق غالب خواهند بود بر منفرد مخالف حکم را مثل دموی که دران فصد اول از جانب
مخالف ست قال المبغض ودانسته که فصد در دموی وسوداوی از جانب مخالف ست اقول بودن
فصد در دموی مطلقا از جهت مخالف غیر صحیح چه فصد اول در دموی در صورت غلبه دم در ابتدا از جانب
مخالف ست ودر صورت عدم وفور دم در ابتدا از جانب موافق ست چنانکه فصد دوم دران ست پس فقط

در دموی نیز غلبه جانب موافق راست چه وجه فصد موافق دو اند و وجه فصد مخالف یک و فصد در سوداوی
بقیاس فصد صفراوی ست از جانب موافق کما عرفته نه از جانب مخالف کما فهمه المبغض پس در هر حال
در فصد جانب موافق حمل بر غالب بثبت ست قال المبغض هشتم آنکه اگر مراد همین باشد یعنی قیاس
بر صفراوی پس مسلم نداریم که قیاس در فصد جانب مخصوص باشد جائز ست که قیاس در مطلق فصد باشد
نه در فصد مخصوص اقول این جواز دلیل کمال سوء فهم اوست چه در صفراوی فصد مطلق مذکور نشده بلکه مقید
بجانب موافق پس قیاس بر مطلق چگونه جائز خواهد بود چه بودن مقیس موافق مقیس علیه ضروریست و این
نیست مگر سوء فهم معهذا معلوم نشد که مبغض درینجا از مطلق فصد کدام مطلق مراد گرفته اگر مرادش
مطلقی ست که یافته شود در فردی از افراد آن درین صورت مطلب مجیب محقق ست چه قیاس فصد سوداوی
بر صفراوی در فصد مطلق گردیده پس آن مطلق در ضمن فرد خاص که فصد از جانب موافق ست یافته خواهد شد
و هو مطلب المجیب و اگر مرادش مطلقی ست که بجمیع افراد آن شامل باشد درین صورت لازم می آید که فصد در
سوداوی بنوعی باشد که عرقی از عروق مقصوده باقی نگذارند و فصد همه آن بعمل آرند و آن باطل
محض ست قال المبغض بلکه قوله سائر الانواع مشعر ست بآنکه در صفراوی هم فصد جانب مخالف
مجوز ست چنانچه قواعد جذب و استفراغ مشعر بر آنست سیما نزد خوف انصباب لا سیما در ابتدا
که ماده متوجه بعضو باشد و در حرکت و هیجان اقول استفراغ اخلاط ثلثه سوای دم منحصر بر فصد
نیست بلکه طرق استفراغ آن کثیر اند پس فصد دران نخواهد بود مگر بسبیل جواز مختار و فصد در دموی
برای اخراج دم از ضروریات است چه استفراغ آن از مسهل و غیره غیر ممکن چنانچه ظاهر ست و در صورت
غلبه خلطی از اخلاط ثلثه که فصد بعمل می آرند برای حصول تقلیل ست چه خون مرکب اخلاط ست همراه او
خلط غالب نیز مستفرغ شده میرود ست ازان حصول تقلیل و مهلت علاج به طبیب و قدرت تحمل مریض
متصور ست و اگر اول بمنضج و مسهل و غیره پردازند این هم ممکن ست مگر مهلت طلب و با خطر پس فصد
درینها بر سبیل جواز مختار ست و فصد در دموی از ضروریات و اختیار از جهت نظر بخوف جذب و منفعت ست
پس در دموی اگر غلبه دم بافراط باشد در فصد جانب موافق آن در اول خوف جذب بیشتر ست لهذا فصد

دران ودراول از جانب مخالف ست وبعد حصول تقلیل دران بسبب فصد اول فصد دوم دران از جانب موافق ست وهمچنین درصورت عدم وفور دم ابتدائ نیز فصد دران از جانب موافق ست بنظر به منفعت وهمچنین در صفراوی وبیان این درسابق بکرات ومرات مفصل گذشت پس فصد از جانب موافق درهمه مقام مذکور مصرح درکتب ومتفق علیه ست ودران احدی را کلام نیست ونیز در دیگر امراض بسیار جا بفصد از جانب موافق امر نموده اند چنانکه در اورام کبد فصد جانب موافق مصرح به است وکلام مبغض چه درینجا وچه درسابق بلکه هرجا مشعر ست براینکه فصد جانب موافق خلاف اصول کلیه است واین خطا است ولو سُلّم پس باید که خلاف اصول ممتنع بود واحدی بآن امر نکند والحال علی خلافه پس ازین مفهوم میشود که مبغض هیچیک از قواعد جذب واستفراغ نه فهمیده واینکه گفته بلکه قوله سائر الانواع مشعرست بآنکه در صفراوی هم فصد جانب مخالف مجوزست خصوصًا درابتدا الخ معلوم نشد این اشعار ازکجا آورده بلکه میگوییم قوله سائر الانواع مشعرست براینکه در دموی درصورت عدم وفور دم ودرصورت حصول تقلیل در دم بسبب قلت خوف جذب بوجه عدم وفور ماده وحصول تقلیل نظر بسبب منفعت نفع درین هردو صورت نیز فصد از جانب موافق ست چنانکه در صفراوی است ودر دیگر انواع وآنکه گفته در صفراوی هم فصد جانب مخالف مجوزست چنانکه قواعد جذب واستفراغ مشعر برآنست پس میگوییم هرگاه بزعم او فصد جانب موافق خلاف اصول وفصد جانب مخالف مطابق اصول ست پس باید که فصد جانب مخالف بطریق وجوب باشد نه جواز وفصد جانب موافق ممتنع بود چه عمل بر اصول از واجبات باشد وخلافش از ممتنعات وتجویز بودنش مقتضی طرفین ست یعنی بعمل آوردنش یا خلاف آن هردو درست باشد پس گفتنش چنانکه قواعد جذب واستفراغ مشعر برآنست غلط محض خواهد بود وخطا فافهم

قال المبغض پس قولش نزد ما حق وبه تتبع آن نزد شارح ومصنف طب اکبر در بلغمی نیز در هر وقت بلاقید زمانه فصد از جانب موافق باید کرد اقول وجه صحت این قول مجیب درسابق مفصل ومشرح گفته شد واعادهٔ آن بیش از تطویل نیست فلیرجع الیه قال المبغض غیر مسلم اقول غیر مسلم گفتنش غیر مسلم چه آنچه مجیب گفته اگر کسی بغور به بیند صحت آن از عبارت شرح اسباب وطب اکبر ظاهر است

[illegible] منه

و آنچه مبغض از ان فهمیده نیست مگر مکابره و قصور فهم و قلت تدبر کما لا یخفی قال المبغض بلکه کلام شان
مشعر بعکس است کما لا یخفی اقول قبل ازین در بیان قولش که بلکه قوله سائر الانواع مشعر است بآنکه در
صفرا و سم الخ وجه بطلان اشعار مذکور بتفصیل ذکر یافته و لا نعیده فلیرجع الیه ایضاً قال المبغض و هو المطابق
لما علیه المحققون و الجمهور اقول این غیر مسلم است چه مطابقت آنها نیست مگر در فصد جانب مخالف
در دموی فقط و فصد در صفراوی و سوداوی و غیره نیست نزد آنها مگر از جانب موافق چه آن عاجل النفع است
بسبب قرب مسافت و اخراج ماده از نفس عضو چنانکه در شرح اسباب طب اکبر است و قولهما مطابق لما
علیه المحققون و الجمهور لا ما قاله المبغض قال المبغض فی النفیسی و التدبیر المشترک لذات الریه و الجنب
هو الفصد لانه یقلل المادة و یجرکها الی خلاف موضع الورم فیبطل حرکتها الی جهته اقول عبارت
النفیسی هکذا فی ذات الجنب و ذات الریه اما ذات الریه فهو ورم حار عن دم او صفراء و بلغم عفن او بالحم
ثم قال و مادته ای مادة ذات الجنب فی الاکثر صفراء او دم صفراوی و قلما یکون عن بلغم بخلاف
ذات الریه لصفاقة هذا الموضع و تخلخل ذلک ثم قال التدبیر المشترک لذات الریه و الجنب هو الفصد
و استفراغ الخلط الغالب الخ ثم نقل قول الشیخ و قال من الامور المشترکة الفصد اما فی الابتداء
فمن الجانب المخالف اجعله من الصافن المحاذی فی الطول و بعده الاکحل المحاذی فی العرض الخ پس ماتن
نفیسی اکتفا کرده برآنکه التدبیر المشترک لذات الریه و الجنب هو الفصد و استفراغ الخلط الغالب
و در فصد هیچ تفصیل عرق و جهت نکرده و شارح قول شیخ آورده گفته من الامور المشترکة الفصد
اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف الخ و سابقاً بتفصیل ذکر یافته که این قول شیخ در فصد
مخالف جهت نیست مگر در دموی و کلام مجیب نه در مطلق فصد است و نه در دموی بلکه کلام در
ذات الجنب بلغمی است و در جانب فصد باسلیق و ران پس آوردن عبارت نفیسی درینجا خلط مبحث
و سوء فهم است و همچنین بعد ازین آوردن عبارت مجمع الجوامع کما ستعرف عنقریب قال المبغض
و در معالجات امراض مختصر مجمع الجوامع است بدانکه چون علامات اعلال صدر بعضی شبیه بعضی اند
و امراض آن کثیر الخطر بسیار است که بعض آنها مهلت نمی دهند تا آنکه کمال علم و معرفت بعلامات

هر یک بنحوی بهم رسد که مشتبه نگردد بعضی ببعضی لهذا اولا بعض معالجات مشترکة النفع را بالاجمال
یعنی ذات الجنب و ذات الریه ۱۲
ذکر می نماید از انجمله فصد باسلیق است در ابتدا از جانب مخالف علت و از صافن الخ اقول چونکه اکثر حدوث
ذات الجنب و ذات الریه از دم و از دم مرارى است لهذا امر بفصد صافن و امر بفصد باسلیق در ابتدا
از جانب مخالف نموده نظر بغلبه دم تا اینکه هر نوع که باشد خواه بلغمی و خواه صفراوی و سوداوی
رگ باسلیق از جانب مخالف زنند و فصد صافن بعمل ارند چه فصد باسلیق در ابتدا از جانب موافق در
اخلاط ثلثه خصوصا در صفراوی مصرح است پس آوردن عبارت مجمع الجوامع در ینجا که کلام در جهت فصد
باسلیق است در بلغمی و اسناد بآن سوء فهم است و خلط مبحث چه کلام مجیب در دموی نیست و نه در
جهت فصد در ان قال المبغض بعد از ان گفته و بالجمله ملاک امر در ابتدا قبل استقرار ماده جذب
یعنی در مجمع الجوامع ۱۲
آنست بجانب مخالف و هر چند دورتر باشد بهتر است بشرط آنکه نباشد جذب از جهت خلاف ورود خطر
اقول این نیست مگر در دموی که آن در بدن بوفور است و در اخراج آن در ابتدا از جانب موافق
خوف جذب آن بمحل ورم بیشتر است چنانکه در شرح اسباب طب اکبر است و همچنین مستفاد است از
قانون نه در دیگر اخلاط چه آن بکثرت دم نیستند پس آوردن چنین اقوال اطبا و استناد در بلغمی
که کلام در آنست بیش از خبط نیست یا ابله فریبی و همچنین قول او و در معالجات اقسام ذات الجنب
گفته واجب است که طبیب نظر نماید بسوی مزاج علیل و سحنه و سن و قوت او اگر بالغی نباشد
فصد باسلیق نماید از جانب مخالف وجع اگر ماده هنوز در حرکت باشد و استقرار نیافته برای جذب
ماده بجانب دیگر و چون استقرار یافت یعنی نزد قرب بانتها فصد از جانب محاذی وجع نماید
شیخ الرئیس گفته که فصد نزد قرب بانتها از جانب مخالف باشد و نزد مهلت الخ اقول و آخر قول
در معالجات امراض مختصه مجمع الجوامع اینست و اما نزد عجلت صافن محاذی جانب وجع در طول و بعد
از ان باسلیق در عرض و بعد از ان اکحل محاذی در عرض و اگر ظاهر نباشد باید که فصد قیفال را ترک نمایند
و هر چند که نفع آن کمتر است و بطی الاثر است و بعد از ایام فصد باسلیق جانب موافق در عرض نمایند
و بالجمله واجب است که مبادرت بفصد نمایند خصوص در نوع دموی و بعد دوم و سوم از جانب موافق

وخون بقدر نیکو بگیرند وحد آن آنست که تغیر یابد از سیاهی بسرخی الخ پس این قول صاحب مجمع الجوامع
دراصل ترجمهٔ کلام شیخ ست که او همه این در فصد در صورت غلبهٔ دم گفته نه در بلغمی پس آوردنش وتنها
وشمار کردن ذات الجنب بلغمی از اقسام دموی وفهمیدن حکم علاج بلغمی در تحت حکم علاج دموی واسناد بآن
خبط ست وتخلیط کما لا یخفی ونیز میگوییم این هم در معالجات امراض مختصهٔ مجمع الجوامع ست ونیز
واجب ست بر طبیب که مراعات نماید در معالجهٔ ذات الجنب که آیا متغیر گشته ست حمی بحسب حمیات
صفراویه ویا سوداویه ویا بلغمیه زیرا که آن حمی لازمه ذات الجنب مطبقه ست متغیر میگردد البته واگر متغیر
نگردد از آن دریابد که قوت دم اغلب واقوی ست آن هنگام معالجه نماید بچیزیکه باعث نقصان کمیت
خون گردد بفصد باسلیق جانب مخالف ورم در شفاء الاسقام جمال الدین بن مظفر ست که گفته
علاج ذات الجنب دموی فصد باسلیق از جانبی ست که ورم در آنست واگر بدن ممتلی باشد فصد از جانب
مخالف نمایند واخراج دم باید که بقدر قوت وشدت اعراض وضعف آنها باشد وبحدیکه تسکین
یابد حدت خون انتهی بعبارته پس از قول صاحب مجمع الجوامع نقلاً از شفاء الاسلام باثبات رسید
که فصد باسلیق در ابتدا در دموی نیز در صورت عدم امتلا از جانب موافق باید کرد لنوعیکه
صاحب طب اکبر گفته پس در بلغمی چگونه فصد از جانب موافق نخواهد بود ونیز ثابت شد که مراد
صاحب مجمع الجوامع از اقسام ذات الجنب نیست مگر آنچه دم در آن غالب باشد چرا که تعدد فصد
واخراج دم کثیر نیست مگر در دموی پس آوردن چنین اقوال در بیان ذات الجنب بلغمی بیش
از هذیان وابله فریبی نیست قال المبغض ومثل آن از علی بن عباس نقل کرده اقول این هم
باطل ست وتخلیط چه عبارت مجمع الجوامع بعینه این ست علی بن عباس گفته که در ابتدای این
علت اگر وجع متصل بترقوه باشد فصد باسلیق از دست مخالف جانب علت نمایند برای
جذب ماده بخلاف جهت وچون علت استقرار یافت باید که فصد از جانب علت نمایند وخون
بسیار گیرند وتنقیه کنند پس این حکم نیز مخصوص بدموی ست وآوردنش در بلغمی واسناد
فصد از جانب مخالف لغو خواهد بود قال المبغض پس واضح شود که آنچه گفته در بلغمی نیز در هر وقت

بلا قید زمانه فصد از جانب موافق باید کرد خطای محض است اقول واضح نشد مگر غلط محض و سوء فهم کما
عرفته و ستعرفه ایضا عنقریب قال البعض بهم آنکه قوله در بلغمی نیز ای چنانکه در سوداوی است هر
وقت بلا قید زمانه این هم خطا است چه مجیب تعمیم زمانه ازین وجه فهمیده که ماتن و شارح اسباب گفته
و علاجه ذلک العلاج من الفصد و التطفیة و آنرا مقید بزمانه نکرده و در علاج بلغمی گفته و علاجه علاج سائر
الانواع من الفصد و غیره و در اینجا هم قید زمانه نکرده چنانکه در صفراوی نکرده پس فهمیده که درین
هم تعمیم در زمانه است مثل صفراوی و این نیز خطا است چه کلامش در ابتدا است اقول وقت
فصد یا ابتدا است یا تزاید یا انتها و زمانه انحطاط که وقت انتقاص مرض است دران فصد در کار نیست
و ضرور نیست که رجوع به طبیب بکنند مگر در ابتدا چه بسا باشد که در انتها و قرب بانتها رجوع به طبیب
می آرند و به طبیب رگ زدن ضرور میشود و لا محاله سبب ورم نخواهد بود مگر خلطی از اخلاط اربعه
و هرگاه زمانه ابتدا منقضی شد پس در اخلاط ثلثه سوای دم رگ نخواهند زد مگر از جانب موافق
چه هرگاه فصد در انتها و در ابتدا که وقت هیجان و حرکت ماده است از جانب موافق شد در انتها
که وقت سکون ماده است لا محاله از جانب موافق خواهد بود پس فصد از جانب موافق در ابتدا بالضرور
مستلزم آنست که در وقت انتها نیز عند الحاجت فصد از جانب موافق باشد پس قول بعض که کلامش
در ابتدا است لغو محض و خطای فاش است چه هیچ فائده تخصیص بابتدا در اخلاط ثلثه مترتب
نیست و برای همین ماتن و شارح اسباب قید زمانه در انها نکرده مطلق گذاشت تا از منه
ثلثه را که ابتدا و انتها و تزاید است شامل باشد پس قول مجیب در بلغمی نیز در هر وقت بلا قید زمانه
فصد از جانب موافق باید کرد از ماتن و شارح اسباب با دله و براهین مثبت و متحقق است و خطا فهمیده نشر
خبط است و خطا قال البعض و لهذا شارح در دموی تصریح کرده حیث قال و علاجه فصد الباسلیق
من الجانب المخالف فی الابتداء و همچنین در ورم صفراوی هم کلام در ابتدا است و چون در ورم
صفراوی در ابتدا فصد جانب موافق بود مخالف دعوی استثنای آن نموده حیث قال علاجه
الفصد ایضا چه ازین متوهم می شد که در ابتدا از جانب مخالف فصد خواهند کرد و دفع این توهم نمود

بقول خود لکن من الجانب الوجع اقول عبارت شرح اسباب اینست و علاجه ای الدموی فصد الباسلیق
من الجانب المخالف فی الابتداء ثم اعادته من الجانب الوجع ثم قال فی علاج الصفراوی و علاجه الفصد ایضا
لکن من الجانب الوجع و چونکه لکن برای رفع توهم است که از کلام سابق ناشی شود و از لفظ ایضا توهم می شد
که فصد صفراوی نیز مثل فصد دموی از جانب مخالف در ابتدا خواهد بود و در دموی جانب مخالف
در زمانه ابتدا هر دو است لهذا بلفظ لکن رفع توهم شمول هر دو نمود پس رفع توهم جانب از لکن من الجانب
الوجع ظاهر است و رفع توهم تخصیص زمانه ابتدا بسبب عدم ذکر آن مفهوم میشود چه اگر تخصیص زمانه ابتدا
مرادش می بود می گفت لکن من الجانب الوجع فی الابتداء چون فی الابتداء نگفت معلوم شد که
مرادش مطلق زمانه است نه مقید با بتدا قال البعض پس برین قیاس در ذات الجنب از دم سوداوی و
بلغمی هم مراد فصد در زمانه ابتدا خواهد بود نه در هر وقت بلا قید زمانه چنانچه محجیب فهمیده اقول احداث وجه
تعمیم و ابتداء خود و معترض شدن بران و نسبت خطا نمودن بمجیب کما لا یخفی نیست مگر از خلل دماغ
و الا تعمیم زمانه خود از لفظ ابتدا که مقید است بجهت موافق محقق و مثبت است چنانکه گفته شد و نیز در دموی
در صورت غلبه دم اقدم فصد است فصد اول در ابتدا از جانب مخالف است نه موافق بسبب خوف جذب بجانب
موضع ورم و فصد دوم بعد حصول التقلیل از جانب موافق است بوجه تعجیل النفع بودن او بسبب قلت
خوف جذب بسبب تقلیل و اخراج ماده از نفس عضو لهذا ماتن و شارح اسباب در دموی امر بفصد جانب
مخالف کرده گفت فی الابتداء و امر بفصد دوم نموده گفت ثم اعادته ای عند الانتهاء من الجانب الوجع الخ
بعده در علاج صفراوی گفت و علاجه الفصد ایضا و ایضا شامل است هر دو جانب مخالف و موافق را
چنانکه در دموی است لهذا بلفظ لکن رفع ابهام کرده گفت لکن من الجانب الوجع ای اعم از آنکه زمانه ابتدا
باشد یا انتها چرا که بغیر دموی بوجه قلت ماده آنها تعدد در فصد نیست که یکی از آن در ابتدا از جانب
مخالف باشد بعده دیگری از جانب موافق پس فصد در صفراوی بسبب قلت آن و همچنین در
سوداوی و بلغمی نیست مگر از جانب موافق و قبل ازین گفته شد که ضرور نیست که رجوع به طبیب در زمانه ابتدا
باشد بلکه بوجه من الوجوه در انتها و قریب بانتها رجوع می کنند و هرگاه زمانه ابتدا منقضی گشت

ورگ زدن اگر ضرورافتاد پس برگ نخواهند زد مگر از جانب موافق نه مخالف و نیست چنان در دموی
چه اگر زمانه ابتدا دران بمنقضے شود و حاجت رگ زدن گردد پس اگر امتلاء دموی کثیر باشد بخوف جذب
کثیر درانتها نیز فصد اول از جانب مخالف خواهند کرد والا از جانب موافق بلکه در دموی در صورت عدم
وفور دم هم اندر ابتدا فصد از جانب موافق است چنانکه صاحب طب اکبر وشفاء الاسقام همچنین گفته
وکلام هر دو صاحب در سابق بجنسه مذکور شده وهمچنین است در غنا منا حیث قال وعلاجه ان یبدأ
بفصد الباسلیق من الجانب الوجع الا ان یکون الامتلاء شدیدا وقد اتت علی العلة ایام فیفصد من
الجانب المخالف درین صورت طبیب بوجه من الوجوه درانتها اگر محتاج برگ زدن گردد پس رگ نخواهد زد
مگر از جانب موافق پس فصد جانب موافق در ابتدا مستلزم فصد موافق است درانتها چنانکه در اخلاط
ثلثه است و در دموی نیز در صورت عدم وفور ماده در ابتدا پس مجیب نبیکه در اخلاط ثلثه گفت
که فصد درانها در هر وقت خواه زمانه ابتدا باشد یا انتها از جانب موافق است همچنین در دموی نیز در صورت
عدم امتلاء زمانه ابتدا باشد یا انتها فصد از جانب موافق خواهد بود پس قول مجیب فصد در اخلاط ثلثه در هر وقت
از جانب موافق است صحیح ومثبت است وخطا فهمیدنش قصور فهم است وبعض قال المبغض ونیز از عدم
تقیید بزمانه ابتدا ودردم بلغمی وسوداوے لازم نمی آید که تعمیم مراد باشد اقول قبل ازین وجه تعمیم بتفصیل
گفته شد فلیرجع الیه قال المبغض چه اصول کلیه واقوال ماهرین که سمت تحریر یافت مخالف اینست
پس بمجرد احتمال فقط بر قیاس صفراوے تعمیم مخالف اصول وتصریحات نتوان گرفت اقول اقوال
ماهرین که در دموی واقع اند مبغض آنرا در بلغمی آورده اسناد بدان کرده خلط بحث کرده وبعض جا
تحریف هم نموده چنانکه در سابق در مقام آن هر جا اشاره بدان کرده شد وفصد جانب موافق در اکثر امراض
در کتب قوم رایج وشایع است آنرا خلاف اصول کلیه فهمیدن وتعمیم که از عبارت ماتن وشارح اسباب
وغیره صریح است خلاف تصریح دانستن نیست مگر فساد فکر وفتور عقل که شدت بغض سبب عدم
تعقل آن گردیده نعوذ بالله من سوء الفکر والمبغض قال المبغض باآنکه قیاس دم بلغمی بر دم صفراوی
قیاس مع الفارق است چه قلت دم بلغمی همچو قلت دم صفراوی غیر مسلم بسبب کثرت وجود بلغم فی نفسه

وجه تعمیم ... صفراوی ... هم ... [illegible]

پس این منشأ قیاس الی توانند شد چنانچه مجیب زعم کرده واگر مسلم داشته شود قلت پس نیز میگویم
که قیاس دم بلغمی و دم سوداوی بر دموی البته مسلم بسبب قرب قوام هر دو بخلاف دم صفراوی
پس جائز نیست که فصد جانب موافق در دم صفراوی بسبب اطوع بخروج و اسهل بخروج بودن باشد
وظاهر است که دم بلغمی و سوداوی مثل این اطوع بخروج نمی باشد تا قیاس بران کرده شود لهذا صاحب
اسباب و علامات تجویز جانب موافق را بسبب اطوع بخروج بودن مختص بدم صفراوی گردانیده
این را استثنی نموده والا برای تخصیص این وجهی دیگر نیست و تعلیل بقلیل بودن دم صفراوی
برای رفع خدشه دیگر است یعنی خوف انجذاب وگرنه این علت در جمیع اخلاط میتواند شد پس برای
استثنای این قسم خاص وجهی نباشد و در استثنای این قسم خاص فقط اشعار است که در دیگر اقسام
با وجود قلت هم فصد از جانب موافق نخواهند کرد فافهم اقول جوابات این همه در سابق گفته شد مگر
چونکه عادت مبغض است که مطلب واحد را بار بار می آرد لهذا باز گفته میشود اگرچه تکرار باشد که قیاس
دم بلغمی بر دم صفراوی در قلت نسبت بدم قیاس مع الفارق نیست اگرچه در قلت مقدار هر دو
مساوی نباشند چه قلت آن هر دو نسبت بدم مسلم الثبوت است و همین قلت منشأ قیاس است نه آنچه
کما زعمه المجیب چنانکه در شرح اسباب وغیره است که در دموی اول امر بفصد جانب مخالف کرده
و بعد حصول تقلیل امر از جانب موافق نموده گفت ثم اعادته من الجانب الوجع پس قلت سبب فصد
از جانب موافق گردید بسبب قلت خوف جذب نه اطوع بخروج بودنش و آنکه گفته وظاهر است
که دم بلغمی و سوداوی مثل این اطوع بخروج نمی باشد میگوییم هرگاه دم بلغمی و دم سوداوی بسبب
حرارت قوت تنضیج در جسم صفاقی غشائی پیدا کرده در خروج آن بفصد از عروق چه چیز مانع
شده که از عروق اطوع بخروج نخواهد بود و آنکه گفته والا برای تخصیص این وجهی دیگر نیست
میگوییم آنچه وجه برای تخصیص جانب موافق در فصد دم دموی است درین هم بخوبی موجود است
و آن نیست مگر قلت بلکه قلت این نسبت بقلت دمیکه بعد از فصد اول باقی مانده بیشتر هرگاه
بعد حصول فی الجمله قلت در ان فصد از جانب موافق شده درین که بمراتب از ان قلیل است

بالضرور فصد از جانب موافق خواهد بود و نیز اگر اطلوع بخروج بودن سبب فصد جانب موافق بود فصد
دوم در دموی که آن مثل دم صفراوی اطلوع بخروج نیست باید که از جانب مخالف باشد پس قوله ثم
اعادته من الجانب الوجع غیر صحیح باشد و ممتنع بود بفقدان السبب و دانستی که در دموی در صورت غلبه دم
در ابتدا فصد از جانب مخالف است و در صورت عدم وفور دم و عدم امتلا صاحب طب اکبر و شفاء الاسقام
و صاحب غنا منا ابتدا امر بفصد جانب موافق کرده و وجه آن نیست مگر فی الجملة قلت و آنچه گفته و تعلیل
بقلیل بودن دم صفراوی برای خدشه دیگر است یعنی خوف انجذاب یعنی بسبب قلت دم صفراوی خوف انجذاب کمتر است
میگوییم که این علت در دم سوداوی و دم بلغمی هم موجود است و در آن هر دو نیز بسبب قلت چندان خوف انجذاب نیست
چنانکه در امتلای دموی است لهذا در آن هر دو نیز فصد از جانب موافق گردید بلکه میگوییم که در دم صفراوی بسبب کثرت
حرارت و رقت قوام خوف انصباب و جذب بیشتر است ازین هر دو که بالطبع بارد اند پس هرگاه که در آن فصد از جانب موافق
شده درین هر دو بالضرور از جانب موافق خواهد بود بسبب قلت خوف و استفراغ ماده از نفس عضو که عامل النفع است اینکه گفته
پس برای استثنای این قسم خاص جهتی نباشد و استثنای این قسم خاص اشعار است که در دیگر اقسام با وجود قلت هم فصد از جانب موافق نخواهد بود
میگوییم که این از بی علمی اوست چراکه لاکن برای استدراک است یعنی برای دفع توهم است که از کلام سابق
ناشی شود پس هرگاه ماتن اسباب و علامات در علاج دموی گفته و علاجه فصد الباسلیق من الجانب
المخالف فی الابتداء ثم اعادته من الجانب الوجع بعد الیوم الثالث و در علاج صفراوی گفته و علاجه الفصد
ایضاً و از ایضاً متوهم میشد که در صفراوی هم مثل دموی فصد خواهد بود لهذا برای رفع این توهم در صفراوی
گفت لکن من الجانب الوجع و ازین نفی فصد از جانب موافق در دیگر اقسام فهمیدن نشود فهم است و نیز
هرگاه اکثر حدوث ذات الجنب از مرار و از دم مراری و از دم صرف است و حدوث آن از دم سوداوی
و دم بلغمی کمتر است ماتن و شارح اول ذکر علاج دموی کرده بعد بعلاج صفراوی پرداخت و چونکه امر فصد
در آن مشتبه بود استدراک آن بلفظ لکن کرده گفت من الجانب الوجع و بوجه قلت حدوث قسمین اخیرین
علاج آنرا بر قیاس علاج قسمین اولین گذاشت و امر فصد آنها را بسبب قلت آن مثل فصد در صفراوی قرار داد
چنانکه همه آن بتفصیل بکرات و مرات گفته شد فلیرجع الیه عند شبهة قال المبغض دظم آنکه اسنخه نوشته

اگرچه درلفظ سائر الانواع کلام ست اقول وجه کلام اینکه مراد از سائر الانواع نخواهد بود مگر دموی
وصفراوی وسوداوی و فصد در دموی در ابتدا از جانب مخالف ست وبعده از جانب موافق چنانکه
در صفراوی وسوداوی نیز از جانب موافق ست پس حکم فصد از جانب موافق ابتدا باشد یا انتها در
صفراوی وسوداوی یکسان ست چنانچه سابقا بتفصیل گفته شد ونیست چنان در دموی که دران در
ابتدا فصد از جانب مخالف ست بعده از جانب موافق پس دموی در طریق فصد سائر الانواع شریک است
در فصد دوم نه در فصد اول بلکه در فصد اول منفرد ست چه آن از جهت مخالف ست پس نظر بچنین تخالف
محل کلام گردیده قال المبغض معلوم نیست که ازان چه اراده کرده اقول مجیب آنچه اراده کرده ظاهرا
همونست که گفته شد وباقی کلام مبغض بیش از خیالات فاسده نیست که خود خیال میکند وخود جواب
میگوید کما لا یخفی قال المبغض اگر این اراده کرده که در سائر الانواع فصد مجوز ست پس قیاس مطلق
بلغمی بران نشاید اقول از کلام مجیب مطلق بلغمی فهمیدن باوجود قرینهٔ محل وکلام چنانکه سابقا
گفته شد امریست عجیب قال المبغض چه در بعضے اصناف بلغمی فصد جائز نیست گویم اگرچه
این حق ست که در بعض اصناف بلغمی فصد جائز ست ودر بعضے اصناف جائز نیست لکن حاشا که
اصناف بلغمی که دران فصد جائز نیست مراد صاحب اسباب علامات وشارح آن باشد چه او ذکر دموی
ودم بلغمی کرده نه ذکر مطلق بلغمی که دران آن اصناف که فصد دران جائز نیست هم داخل باشد
اقول از لفظ بلغمی مطلق بلغمی فهمیدن باوجود قرینهٔ صحیحه بیش از خبط وخلل دماغ نیست چنانکه
بکرات گفته شد قال المبغض واگر مراد این ست که در سائر اصناف صفراوی خالص هم داخل است
ودران فصد ممنوع کما عرفت من السدیدی وغیره پس گوییم که مراد از سائر الانواع انواعی ست که
فصد دران مذکور شده نه مطلق اقول این اعجوبه دیگر ست وخبط قدیم قال المبغض واگر مراد آن است
که در بعض اقسام بلغمی فصد از جانب مخالف هم جائز ست ودر صفراوی جائز نیست اقول
این طرفه اعجوبه ست چراکه نسبت مراد درینجا نخواهد بود مگر بطرف مجیب پس از کلام مجیب فهمیدن
اینکه در بعض اقسام بلغمی فصد از جانب مخالف هم جائز ست امریست عجیب وجواب گفتن ازان طرفه تر

قال المبغض گوییم در صفراوی فصد جانب موافق بطریق اولویت است نه بطریق وجوب چنانچه در
امراض خاصه مجمع الجوامع تصریح کرده که نزد بیشتر اطبا در ورم صفراوی فصد جانب موافق اولی است
و ظاهر است که مخالف اصول چگونه فصد جانب مخالف غیر مجوز خواهند دانست ورنه در انجا استثنا حصر میکردند
اقول ازین قول او از اقوال سابقه مبغض عیان میشود که نزدش فصد جانب مخالف موافق اصول است
و این بالکل سوء فهم است چه اخراج ماده از اقرب طرق و از نفس عضو سریع النفع است و کتب قوم
چه در ذات الجنب و چه در اورام دیگر از فصد جانب موافق مملو اند و فصد جانب مخالف فقط بخوف
جذب است. چنانکه در امتلای دموی است پس ازین مفهوم میشود که مبغض از اصول استفراغ هیچ
نفهمیده قال المبغض پس معلوم شد که در لفظ سائر الانواع هیچ کلام نیست اقول وجه کلام
قبل ازین بتفصیل گفته شد فلیرجع الیه قال المبغض و منشا این هم سوء فهم و عدم مهارت و استعداد
در فن طب است اقول مخفی مباد که آنچه مجیب در جواب استفتا نوشته از کتب قوم مثبت و محقق است
مبغض برای رد و قدح کلام مجیب تحریف در عبارت شیخ نمود و جا بجا خلط مبحث ها کرده و اقوال
ماهرین فن که در رد دموی واقع شده اند آنرا برای نص و رطبی آورده بنا برابله فریبی نهاد چنانکه اکثر جا
اشاره نیز بآن نموده شد پس نسبت سوء فهم و عدم مهارت و عدم استعداو نیست مگر بطرف کسی که
کینهٔ ذاتی و بغض جبلی او منشا اختیار تحریف و تخلیط و سترحق که عار علم است و ننگ فن و وبال دارین
گردیده خواهد بود و نعوذ بالله منه قال المبغض و اگر معنی دیگر مراد است فعلیه البیان و علینا الرد
و التسلیم اقول اگر مبغض استعداد رد و تسلیم می بود خود را مجهول و مستور نمیداشت و وجه کلام
در سائر الانواع مفصل گفته شد فلیرجع الیه قال المبغض یازدهم آنکه آنچه نوشته که از جانب موافق
باید کرد منشااش آنست که اشارهٔ ذلک بسوی صفراوی فهمیده و این هم خطاست اقول
اشارهٔ ذلک بسوی صفراوی چنانکه مجیب فهمیده محقق و مثبت است چنانکه در سابق بکرات و مرات
گفته شد و خلاف آن فهمیدن خطاست قال المبغض چه ذلک برای اشارهٔ بعید است اقول بار بار
گفتن این معنی دلیل نادانی و جهل علمی اوست باید که موجب ننگ مبغض باشد در شرح ملا است

ولما رأى المصنف كثرة استعمال كل من هذه الكلمات الثلاث مقام الأخريين منها لم يتخذ هذا الفرق مذهبا
اي ذا و ذاك و ذاك ۱۲
واحاله الى غيره فقال ويقال انتهى بعبارته قال المبغض وقياس بلغمى وسوداوى بران قياس مع الفارق
كما ذكرنا اقول جواب آن ايضاً ذکر یافت چه قلت اخلاط ثلثه نسبت بدم متحقق و مثبت ست اگر چه هر سه
در قلت خود با هم مساوی نباشند پس وجه فصد از جانب موافق آنچه در صفراوی ست در بلغمی و سوداوی
نیز موجود قال المجیب واما دیگر اطبای حذاق مثل شارحین قانون مثل فاضل قرشی و علی گیلانی و آملی
و صاحب مدار الحکم و نیز ابن سرافیون وغیره و خود شیخ الرئیس در قانون در ذات الجنب بلغمی مطلق از
فصد منع کرده اند چه جای باسلیق موافق و مخالف اقول عبارت شیخ و ابن سرافیون وغیره در
منع فصد در ذات الجنب بلغمی بعینه در سابق گفته شد و چونکه مبغض بنا بر تکرار تضاده هر یک قول را مکرر
و بے محل می آرد لهذا در جواب او دوباره نیز گفته می شود که شیخ در ذات الجنب بلغمی بتصریح گفته
حيث قال هذا قولنا اي ما ذكرنا من الاحكام ان كانت ذات الجنب حارة خالصة واما ان لم يكن كذلك
بل كانت غير خالصة وغير شديد الحرارة فعليك بالدلك والضماد بمثل الحلبة والزفت وبالمحاجم و این قول
شیخ ست در علاج بلغمی ضمناً بعده صراحةً گفته والبلغمي يبدأ في علاجه بالحقن الحادة والاسهال ولا الفصد
ويستعمل المحللات من الاضمدة الخ چنانکه مجیب این قول شیخ را اسناداً کانه نقل کرده و صاحب
مدار الحکم گفته والبلغمي يبدأ في علاجه بالحقن الحادة والاسهال ولا الفصد ويستعمل المحللات من الاضمدة الخ
و در امراض مختصه مجمع الجوامع ست که سرافیون و بعض اطبای دیگر منع نموده اند درین نوع بلغمی
از فصد بلکه امر باسهال و اخراج ماده بلغم نموده اند بمانند این مطبوخ الخ و در ذخیره خوارزم شاهی است
واگر ماده ذات الجنب سوداوی یا بلغمی باشد فصد نباید کرد لیکن حقنه های نرم و ضمادهای
تحلیل کننده و پزاننده بکار باید داشت انتهى بعبارته پس ازین اقوال منع مطلق از فصد در ذات الجنب
بلغمی باثبات میرسد چنانکه در سابق نیز بیان آن مشرح گزشت قال المبغض اقول آنچه از شیخ نقل
میکند که منع از فصد کرده صحیح نیست اقول صحیح نگفتنش خبط ست چه شیخ بالتصریح در بلغمی
از فصد منع کرده ست و بعد ازین مبغض قول شیخ که آورده در بلغمی نیست و کلام در بلغمی است

قال المبغض قال الشیخ فی علاج ذات الجنب یجب ان یمنع المادة المتجهة الی الورم و تمال عنه
بالاستفراغ و بالجذب الی الخلاف اقول درینجا مبغض قول شیخ را که بعد ازین واقع شده ترک کرده
و آن اینکه و یفصد ما وصفناه فی الباب الذی قبل هذا و ربما سنح او ذکره فنقول ان علاجه الفصد
انکان الدم غالبا بعده شیخ گفته و یخرج الدم حتی یصفر لونه پس آوردن این قول اسنادا در فصد
بلغمی بیش از خبط و ابله فریبی نخواهد بود قال المبغض اقول ازین واضح شد که منع ماده از توجه بسوی
عضو واجب است اقول کدام میگوید که منع توجه ماده نباید کرد و لکن منع ماده بفصد در بلغمی غیر مسلم و همچنین
حصر جذب و استفراغ بفصد کما لا یخفی قال المبغض و ملا نفیس فرموده و ینبغی ان لا یجذب المادة
الی عضو من غیر استفراغ مع امتلاء فی البدن و لا مع توجه مادة اخری الیه و ان لم یکن البدن
ممتلیا فیعین الجذب علی انصبابها الیه فیندفع من المواد الی العضو المجذوب الیه عند الامتلاء
و عند توجه المادة الیه ما یعسر دفعه الی حیث یجذب و الی غیره ایضا لفرط کثرتها فی الصورتین اما عند
الامتلاء فظاهر و اما عند توجه المادة الیه فلاعانة الجذب علی انصباب المادة الیه و لیعسر تحلله عنه
اقول آوردن این عبارت درینجا که کلام در منع فصد در بلغمی ست برای چیست اگر برای جواز فصد
در بلغمی آورده باشد ازین فصد در بلغمی هرگز باثبات نمیرسد مگر این معلوم میشود که مبغض عبارت
نفیسی را خواندن نمی تواند معهذا قیاس فصد جانب موافق برین عبارت نفیس قیاس
مع الفارق ست کما لا یخفی علی المتامل قال المبغض پس متوجه کردن ماده جائز نباشد بسوی عضو
و اماله ماده هم خواه بجذب باشد خواه باستفراغ بطوری که منجذب شود و مندفع گردد بسوی
عضو جائز نباشد اقول معلوم نشد که این تفریع یعنی متوجه کردن ماده بر کدام چیز کرده
و برای چه گفته چرا که مجیب میگوید که شیخ الرئیس و غیره مطلق از فصد در بلغمی منع کرده اند چه جای
باسلیق موافق و مخالف و این عبارت مبغض را اصلا از این ربطی نیست قال المبغض پس فصد جانب
موافق جائز نباشد اقول این کلام مبغض درین مقام مثل کلام اول بالکل بیجا محل و بی ربط
از کلام مجیب ست کما لا یخفی و همچنین ست قول مبغض نهم قال الشیخ و یفصد ما وصفناه فی الباب

الذی قبله و آن قول وی ست که العلاج المشترک لنواحی الصدر اقول درینجا مبغض لفظ الاورام
ترک کرده چه عبارت شیخ این ست العلاج المشترک لاورام نواحی الصدر پس بقول او منقول
مطابق منقول عنه نیست قال المبغض من الامور المشترکة الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب
المخالف اقول مراد از امور مشترکه اشتراک فی الاخلاط نیست که هر قسم خلط که باشد فصد بعمل آرند
چه شیخ در بلغمی و همچنین در صفراوی صرف از فصد منع کرده پس چگونه امر بفصد در هر خلط میکرد
چنانکه مبغض فهمیده بلکه اشتراک در اورام جنب و ریه ست یعنی نوعیکه فصد در ذات الجنب
می کنند در ذات الریه نیز خواهند کرد چنانکه در نفیسی ست العلاج التدبیر المشترک لذات الریة
والجنب هو الفصد الخ و در سدیدی ست التدبیر المشترک لذات الریه والجنب هو الفصد [illegible]
الخلط الغالب الخ ثم قال فیه قال الشیخ رحمه الله العلاج المشترک لاورام نواحی الصدر والریة
من الامور المشترکة الفصد الخ و هکذا ایضا فی الاقسرائی و هو قوله العلاج التدبیر المشترک لذات الریة
والجنب هو الفصد الخ قال المبغض و ازینجا واضح شد که در ابتدا از جانب موافق فصد نباید اقول
این کلامی ست از قبیل خبط و هذیان چه کلام مجیب در منع فصد در بلغمی ست بقول شیخ وغیره
چنانکه قبل ازین نیز گفته شد و مبغض اقوال شیخ را که در دموی واقع شده اند آورده میگوید
ازینجا واضح شد که در ابتدا از جانب موافق فصد نباید یعنی در دموی نه در بلغمی پس آوردن
چنین اقوال درین مقام خبط خواهد بود یا ابله فریبی نعوذ بالله منه و همچنین ست قول مبغض و این
شامل ست جمیع اخلاط آخر را کما یستفاد من قوله و ربما سنعاود ذکره ای ذکر ما وصفناه
فنقول ان علاجه ای علاج ذات الجنب الفصد ان کان الدم غالبا علی الجهة المذکورة فی الکتاب الذی
قبله و آن قول وی ست و مادة هذا الورم فی الاکثر مراری او دم مراری لان الاعضاء الصفاقیة
لاینفذ فیها الا اللطیف المراری ثم الدم الخالص و لذلک یکون اشتداد نوائب حماه غبا فی الاکثر
و لذلک قلما یعرض ای الدموی لمن یتجشی فی الاکثر حامضا الا انه بلغمی المزاج و این اشاره است
بسوی ذات الجنب که از دم بلغمی شود آن اقوال اشاره بودنش غیر مسلم چه شیخ در صدد بیان

اینست که ماده این ورم مرار است یا دم مراری و برای همین بکسی که ازوی ترشش اکثر با ولاحق میشود ذات الجنب با ولاحق نمیشود چه آن بلغمی المزاج است پس این دلیل قلت حدوث اوست از بلغم نه دلیل حدوث آن از آن و آنچه گفت و آن قول وی ست و مادة هذا الورم مرار او دم مراری الخ درین خبط بین کرده چه درینجا کلام در علاج ذات الجنب نموده قول شیخ آورده گفت فنقول ان علاجه ای ذات الجنب الفصد ان کان الدم غالبا علی الجهة المذکورة فی الکتاب الذی قبله و تفسیر جهت مذکوره کرده گفت و آن قول ویست و مادة هذا الورم مرار او دم مراری الخ و این قول شیخ در مادهٔ حدوث ذات الجنب است نه در علاج آن پس این را با آن هرگز ربطی و مناسبتی نیست بلکه این کلام مهمل خواهد گردید چه معنی او درینصورت چنین خواهد بود علاجه ای علاج ذات الجنب الفصد ان کان الدم غالبا علی الجهة المذکورة فی الکتاب الذی قبله ای مادة هذا الورم مرار او دم مراری پس این خبط صریح است و کلام مهمل و میگوییم که مراد شیخ از جهت مذکوره نهج مذکور است کما صرح بقوله فی الباب الذی قبله حیث قال اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف و اعجله من الصافن المحاذی فی الطول و بعده من الباسلیق المحاذی فی العرض و بعده الاکحل المحاذی فی العرض فان لم یظهر فلا یجب ان یترک الفصد القیفال و ان کان نفعه اقل و لعله ثم بعد ایام فمن الجانب الموافق فی العرض انتهی چنانکه قول شیخ که بعد ازین گفته و یخرج حتی یصفر او یتغیر علی خلاف التخثین لونه فانه یدل علی ان الموذی من الدم قد استفرغ انتهی دلالت صریحه برین معنی میکند که این قول شیخ در علاج ذات الجنب است که دم برو غالب باشد دران فصد بر نهج مذکور میباشد و ازین قول شیخ فصد در دموی که دران احد برای کلام نیست البته مثبت و متحقق است الا فصد در بلغمی که شیخ دران از فصد منع کرده هرگز باثبات نمیرسد کما هو الظاهر قال المبغض و مع ذلک قد یکون من دم محترق و این اشاره است بسوی دم سوداوی اقول ازین فصد در بلغمی باثبات نمیرسد بلکه در دموی چه دم بلغمی و دم سوداوی از اقسام دم غیر طبعی است چنانکه در مقامش مفصل گفته شد و کلام در انست که از بلغم بوده باشد که شیخ از فصد دران منع کرده قال المبغض ثم قال و ان کان خلط آخر و پر ظاهر است که مراد از خلط آخر سوداء محترق و بلغم عفن و بلغمی که در وی صفرا و دم بقدر معتدبه باشد زائد از قدر تنفید

آقول بلغمی که در وصفرا بقدر معتد به زائد از قدر تنفیذ مختلط باشد پس اگر آن بلغم رقیق ست آنرا مرة
صفرا و اگر غلیظ است آنرا مرة محیه خواهند گفت نه بلغم و اگر دم بقدر معتد به ببلغم آمیخت آنرا از اقسام
دم غیر طبعی نزد شیخ شمار خواهند کرد نه بلغم و شیخ حدوث ذات الجنب بلغمی از بلغم عفن بتصریح بیان
فرموده و سوای این جای دیگر ذکر ذات الجنب بلغمی نکرده و در علاج ذات الجنب گفته
والبلغمی یبدأ فیه علاجه بالحقن الحادة والاسهال ولا یفصد پس مراد شیخ از بلغمی همون ست که
ذکر آن بتصریح نموده و آن نیست مگر بلغمی عفنی و از شرکت آن در خلط آخر هرگز فصد در بلغمی که مبغض
در صدد اثبات فصد در آنست باثبات نمیرسد بلکه امر بالعکس مے شود یعنی عدم فصد مفهوم میشود
چه قول شیخ کما قال البعض استفرغ بمثل الهلیلج و ما فیها قبض بل بما فیه مع الاسهال تلیین مثل الاشیاء
المتخذة بالبقیح والترنجبین والشیرخشت وسکر الحجاز یسهلون لیلا اقول مشعر بر آنست قال البعض
ناقلا قول الشیخ که در آن شیخ حکایت میکند قول قوم را وقد قال قوم من اهل المعرفة ان الاصوب
ما امکن ان یستفرغوا بالفصد خوفا من الاضطراب الذی ربما اوقعه المسهل وقد ذکرنا ما قول
بعد ازین در همین مقام شیخ فرموده وخصوصا اذا کان النفث مرا بیاضا جدا وخصوصا ما قال جالینوس
اذا کانت الحمی شدیدة جدا الخ و شدت حمی نخواهد بود مگر در ذات الجنب خالص از مرار و از دم مراری
فاحذر المسهل واقتصر علی الفصد فانه لا خطر فیه او خطره اقل و فی الاسهال خطر عظیم فانه ربما
این مقوله جالینوس ست ۱۲
حرک ولم یسهل وربما افرط الخ پس درین صورت هم فصد در بلغمی باثبات نمیرسد چه شیخ نقل
کلام قوم نموده گفت ان الاصوب ما امکن ان یستفرغوا بالفصد یعنی جائیکه فصد و مسهل
هر دو جائز باشند پس درین صورت اصوب اینکه فصد کنند خصوصا اگر غلبه مرار بکثرت باشد که
نفث مراری بود و شدت حمی باشد چه در اسهال اندیشه اضطراب و حرکت ماده ست بطرف
قلب بخلاف فصد و در بلغمی که شیخ از فصد منع کرده در ان چگونه فصد مجوز خواهد داشت بلکه درین
صورت منافات درمیان کلام او لازم خواهد آمد چه این قول قوم در خلط حار ست نه بارد چه در خلط
حار خوف اضطراب و اندیشه حرکت مواد بطرف قلب بیشتر ست کما هو الظاهر بخلاف خلط بارد که در ان

خوف اضطراب در جوع بقلب چندان نیست پس ازین قول جواز فصد در بلغمی هرگز ثابت نمی شود
آرے باثبات میرسد که در صورت مرارے بودن نفث و شدت حمی فصد اصوب از مسهل است
و کلام مجیب هرگز در ان نیست قال المبغض ثم قال فان کان الالم صاعدا الی القص و الترقوة و ما فوقها
فالفصد اولی و ان کان الالم یمیل الی جهة الشراسیف فلا بد من اسهال فی حده او مع الفصد اقول
این قول شیخ تحت قول اوست و مجیب ان یراعی جهة میل الوجع و الالم فان کان الالم صاعدا الخ
پس این قول نیز تحت قول اول آمد که در صورت صعود وجع با علی فصد اولی است و در صورت
میل وجع بطرف شراسیف فقط مسهل یا مع الفصد اولی خواهد بود و ازین هم فصد در بلغمی
شیخ و جه ثابت نمی شود پس آوردن چنین اقوال تطویل لاطائل است و ابله فریبی قال المبغض
الی ان قال فلا بد من استفراغ و خصوصا الفصد اقول و این قول شیخ فلا بد من استفراغ واقع است
در تحت قول او و مما یدلک علی شدة الحاجة الی الاستفراغ ان تجد التکمید و التضمید لا یسکنان
الوجع او تجدهما یزیدانه فدل ذلک علی الامتلاء فی البدن فلا الخ پس این امرے دیگر است
و فصد در بلغمی که کلام در انست امرے دیگر و این نیست مگر قیاس مع الفارق قال المبغض
و از جواب واضح شود و لایح گردد که در اخلاط دیگر هم مثل بلغم و سوداء غیر شیخ تجویز فصد نموده
اقول واضح و لایح گردید که آوردن چنین اقوال شیخ درینمقام و اثبات فصد نمودن از ان نزد
شیخ در بلغمی نیست مگر از خلل دماغ و چگونه فصد در بلغمی از کلام شیخ مثبت خواهد شد چونکه
شیخ بتصریح از ان منع کرده پس اگر در ان امر بفصد کند منافات در کلام چنین حاذق و
عالم لازم مے آید لما مر قال المجیب بعد از ان گفته هذا قولنا اقول ای الذی ذکر من
الاحکام ان کان ذات الجنب حارا خالصا قال المبغض و سابق ذکر کردم که دو قسم بلغمی یکی عفنی
دوم انچه در ان قدرے زاید از مرہ صفرا و دم مخالط آن شده باشد داخل است درین اقول انچه مبغض
در سابق گفته عبارتش اینکه بلغمی دو قسم است یکے غیر شدید الحرارت و او آنست که در وے قلیلے
از مرۂ صفرا و قلیلے از دم مرارے اعنی مقدارا ینفذ فی الجسم الغشائی و الحجاب الحاجز مخالط

شده باشد دوم حار شدید الحرارت واو آنست که از بلغم عفن بود انتهی بحرفه وبطلان این هم در انجا بتفصیل
گفته شد فلا نعیده فلیرجع الیه قال المجیب واما اذا لم یکن کذلک بل کانت غیر خالصة وغیر شدید الحرارة
قال المبغض واین قسمی است از بلغمی که دران بقدر تنفیذ آمیزش مره صفرا شده باشد اقول
و در سابق گفته شد که بقدر تنفیذ نخواهد بود الا بقدر اعتدال واختلاط بقدر اعتدال از مره صفرا
در بلغم محدث ملوحه است واگر از قدر اعتدال کمتر باشد قوت تنفیذ نخواهد بخشید وآن بلغم تحت بلغم
صرف شمار کرده خواهد شد واگر صفرا زائد از قدر اعتدال ببلغم اختلاط یابد لا محاله متغیر لون خواهد بود
پس اگر بلغم رقیق است آنرا مره صفرا خواهند گفت واگر غلیظ است آنرا صفرای محیه پس اطلاق بلغم
بران نخواهد شد بلکه آنرا تحت صفرای غیر طبعی شمار خواهند کرد کما قال الاملی فی شرح قول الشیخ
مخالطة باعتدال وانما قال مخالطة باعتدال اذ لو کثرت المرة صار صفراء محیة علی ما یأتی ولو کثر
البلغم لم یصر مالحا وقال النفیس وسببه امران احدهما ان یختلط مرة صفراء او محترقة بالبلغم
الرقیق مخالطة باعتدال فانه یملح الخ وثانیهما ان یعمل حرارة قویة ناریة فی البلغم التفه عملا بالغا
فانها لا تنضجها لکونها ناریة بل تحدث فیه ضربا من اللذع والتنشیط العفونی فیصیر مالحا الخ
ثم قال یمیل ای البلغم المالح الی الحرارت والیبس پس قول مبغض واین قسمی است از بلغمی یعنے
انچه که بقول شیخ غیر خالص وغیر شدید الحرارت است قسمی است از بلغمی که دران بقدر تنفیذ آمیزش
مره صفرا شده باشد ودانسته که قدر تنفیذ نیست مگر قدر اعتدال چه اگر از قدر اعتدال کمتر باشد
چگونه منفذ بلغم که غلیظ ولزج وکثیف وبارد بالطبع است در جسم صلب صفاقی غشائی خواهد بود پس
ضرور است که بقدر اعتدال باشد واختلاط صفرا ببلغم بقدر اعتدال محدث ملوحه است کما عرفته
وبلغم مالح وعفن هردو در حرارت قریب بهم اند لان العفونة من احد سببی الملوحة پس اندراج ذات
الجنب بلغمی که از بلغم مالح واز بلغم عفن حادث شود باقرار مبغض تحت قول شیخ بل کانت غیر خالصة
وغیر شدید الحرارت متحقق گشت پس قول مبغض که ذات الجنب بلغمی دو قسم است یکی غیر
شدید الحرارت واو آنست که در وے مره صفرا یا دم مرار سے مقدار یا ینفذ فی الجسم الغشائی

ذات الحجاب الحاجز مخالط شده باشد دوم شدید الحرارت و آن را که شدید الحرارت فهمیده بدو قسم کرده یکی
عفنی دوم آنچه که قدر زائد از مرهٔ صفرا و دم مخالط آن شده باشد پس آنچه که عفنی است تحت غیر شدید الحرارت
باقرارش مندرج گردید و آنچه که قدر زائد از صفرا و دم در و اختلاط یافته از قسم بلغمی بر آمده تحت صفراوی
و دموی شمار کرده شده و این نیست مگر از سوءِ فهم و قلتِ تدبر و عدم استعداد فهم مطلب فافهم
و نیز میگوییم بعض که دو قسم بلغمی احداث کرده یکی را شدید الحرارت و دیگری را غیر شدید الحرارت
قرار داده معلوم نیست که این از کجا آورده اگر در کدام کتب قوم دیده البته اسناد با آن میکرد مگر
اینکه هرگاه در عبارتِ شیخ دیده هذا قولنا انکانت ذات الجنب حارة خالصة واما اذا لم یکن کذلک بل کانت
غیر خالصة و غیر شدید الحرارت از سوءِ فهم دران خطاها کرد اول اینکه فهمید که عفنی تحت شدید الحرارت
مندرج است والحال علی خلافه چه شیخ خود فرموده الا انه لایکون حاداً چه اگر شدید الحرارت می بود
البته حاد می بود دوم اینکه شیخ تصریح بذات الجنب بلغمی کرده گفت وقد یکون من بلغم عفن و سوای
این جای دیگر ذکر بلغمی نکرده و در علاج ذات الجنب گفته والبلغمی یبدأ فی علاجه بالحقن المجادة و
الاسهال ولا یفصد پس مراد شیخ از بلغمی که در علاج آن از فصد منع کرده نخواهد بود مگر آنچه بذکر آن
پرداخته لا غیر پس آنرا تحت قولِ او هذا قولنا انکانت ذات الجنب حارة خالصة انداختن از قبیل
خبط است و بالفرض اگر مسلم داشته شود که عفنی تحتِ قولِ او هذا قولنا داخل باشد پس منع از فصد
در کدام بلغمی که در عبارت او مذکور شده کرده باشد نشاندهی او ضرور مگر اینکه بعض هرگاه چنین بلغمی
در عبارت شیخ یافته نشده در فکر احداث او گردیده گفت و این قسمی است از بلغمی که دران بقدر تنفیذ
آمیزش صفرا و دم بوده باشد حال آنکه این قسم بلغمی از عبارت شیخ هیچ جا مفهوم نمی شود چه اگر مفهوم
می شد بعض آنرا بعبارتهٔ مدلل می نوشت و لو تسلیم پس میگوییم که اگر قدر تنفیذ کمتر از اعتدال است
آن هرگز کافی مقصود نیست و حدوث ذات الجنب ازان دشوار بلا عرقیه و اگر زائد از قدر اعتدال است
آن لا محاله مغیر لون خواهد بود پس آن بلغم در صورت اختلاط صفرا از نوع خود خروج یافته در نوع صفرا
و در صورت اختلاط دم از نوع دم شمار کرده خواهد شد و کلام در بلغمی است پس ضرور است که قدر تنفیذ

قدر اعتدال با شد و آن محدث ملوحت ست و بلغم مالح و عفن هر دو یک اند چه عفونت مستلزم ملوحت ست
چنانکه بتکرار گفته شد پس آنچه از شیخ بتصریح غیر حاد گفته مبغض آنرا چگونه شدید الحرارت دانسته و این
نیست مگر خطاهای فاش معهذا در هیچیک از کتب قوم بلغمی شدید الحرارت یافته نشده چه اگر یافته می شد
مبغض بالضرور استناداً ذکر آن میکرد پس شدید الحرارت و غیر شدید الحرارت نوعیکه شیخ فرموده نیست
مگر در اقسام اخلاط نه اصناف بلغم چنانکه مبغض فهمیده و در پی احداث آن گردیده دران خطاهای
بیّنه کرد پس معلوم شد که مبغض هر چه نوشته بسبب عدم فهم مطلب مجیب و عبارت شیخ
دران خطاهای فاحش کرده و منشأ آن نیست مگر عدم استعداد فهم مطالب و شدت بغض نعوذ بالله منه
قال المجیب فعلیک بالدلک و ایضاً الخ ای لا یعالج بالفصد و بعد ازان در علاج بلغمی گفته و البلغمی یبدأ
فی علاجه بالحقن الحادة و الاسهال و لا یفصد و یستعمل المحللات من الاضمدة و الکمادات الخ پس
قول او و لا یفصد صریح دلالت میکند بر منع مطلق فصد اقول این همه آنچه مجیب گفته از قانون شیخ
نقل نموده محقق ست و هر که دران شبهه باشد بنور نظر انصاف معاینه آن نماید آنگاه صدق جواب
مجیب و کذب کلام مبغض مخفی و محتجب نخواهد ماند قال المبغض اقول این غلط محض ست چه مستفاد
نمی شود ازان منع مطلق فصد بلکه در بلغمی که دران حرارت شدیده نباشد و او آنست که دران بقدر
نشفید صفرا ممزوج باشد نه مطلق بلغمی اقول عبارت شیخ آنچه در منع فصد در بلغمی ست موجود
ازان آنچه مبغض فهمیده میگوید و او آنست که دران بقدر تشفید صفرا ممزوج شده باشد هرگز مفهوم
نمی شود و چگونه مفهوم خواهد شد چه آن فرضی و احداثی مبغض ست نه اصلی چه آن در کلام شیخ
هرگز مذکور نشده و فهمیدن چنین معنی از عبارت شیخ بیش از خبط نیست معهذا بطلان چنین
فرضی و احداثی مکرر بتفصیل گفته شد قال المبغض و دانسته که مراد مستفتی همین قسم حار ست که فصد
دران جائز ست نه آن قسم بلغمی که فصد دران ممتنع ست کما ذکرنا سابقا اقول آنچه که مبغض در سابق
گفته بطلان همه آن بتفصیل گفته شد و مکرر آوردن مبغض آنرا درینجا خبط دیگر ست چه از آنچه که
سابق گفته آمدیم معلوم شده باشد که مستفتی بسئلة مبهمه که مشتمل بر چند احتمال ست سوال نمود

و دران فقط ذات الجنب بلغمی گفته هیچیک قید مقید نکرده بمغمض در ذات الجنب بلغمی دو قسم یکی
شدید الحرارت و دیگرے غیر شدید الحرارت در خود مقرر کرده مراد از ان شدید الحرارت گرفته حال انکه در
احدے از کتب قوم چه شیخ و چه دیگران بلغمی شدید الحرارت یافته نشده و از عبارت شیخ که بل قد یکون من
بلغم وسوداء على صفة الا انه لا یکون حادًا الا اذا کان من مرة او دم فان کان من غیرهما کان مزمنًا
انچه معنے متبادر و قریب الفهم ست اینست که بلکه گاه میشود آن ورم حار که عبارت از ذات الجنب ست
از بلغم وسودا بر صفت عفونت والتهاب مگر آنکه انچه از بلغم عفن وسوداء عفن ملتهب بشود حاد نخواهد بود
مگر هر گاه حادث شود آن ورم حار از مره و دم دران وقت البته حاد خواهد بود پس شیخ ذات الجنبی که
از بلغم عفن وسوداء عفن حادث شود آنرا تحت غیر حاد شمرده چه آن هر دو بارد بالطبع اند وانچه که از
مره و دم که هر دو حار بالطبع اند حادث شود حاد و غیر مزمن گفته پس این حاد و غیر حاد نیست نزد
شیخ مگر در اقسام اخلاط و مبغض از سوء فهمی آنرا در اصناف بلغمی قرار داده با حدوث دو قسم ذات الجنب
بلغمی شدید الحرارت و غیر شدید الحرارت عبارت مذکوره شیخ را تحریف و تغییر داده در صفة ایجاد
ضمیر کرده گفت ای باطلاق اسم بلغمی بران و حال انکه این اطلاق از ان هرگز مفهوم نمی شود و ضمیر
الا انه که بلا شک بطرف ورم حار که عبارت از ذات الجنب ست راجع هست تغییر داده گفت و این
وقتے ست که تحلیلے از صفرا و دم مراری بمقدارے که نا فذ گردد ابدا و را در جسم غشائی صلب حجاب
حاجز مخالط شده باشد حال انکه این هم از عبارت شیخ هرگز مفهوم نمی شود بعده مرجع ضمیر کان
فے الا اذا کان من مرة او دم تغییر داده گفت یعنے این ورم بلغمی وسوداوی حاد نبود مگر وقتی که
باشد این ورم بلغمی بجهت دم و صفرا یعنے مخالط بوده باشد آن بلغم را قدرے معتد به صالح
باعتدال که متغیر لون نبود یا نه انداز ان که متغیر لون بود اما از بلغم بیشتر بود بعده گفته اگرچه این
صنف نزد بعضے اطبا از اصناف دموی ست پس انچه مبغض گفته بطلان همه آن در رسائل مشرح
ومفصل گفته شد حاجت اعاده آن نیست بلکه بطلان همه آن از سوق عبارتش پر ظاهر ست
چه جا بیجا انچه از عبارت شیخ مراد یا گرفته آن هرگز از ان مفهوم نمی شود پس آن نیست مگر خیالی

و فرضی مرآن از قبیل واهیات ست ساقط الاعتبار بلکه مستلزم فساد معنی ست چه آنچه را که حاد گفته غیر حاد
میگردد و آنچه که حدوث ذات الجنب یعنی حاد از آن گفته حدوثش از آن دشوار ست چه در سابق مکرر به تفصیل
گفته شد که اختلاط صفرا به بلغم کم از قدر اعتدال منفذ نیست و آنرا بلغم صرف خواهند گفت و زاید از قدر
اعتدال سفیر لون و مخرج آن از اصناف بلغم بلکه آنرا از اصناف صفراء غیر طبیعی شمار خواهند کرد و اگر بقدر
اعتدال ست آن محدث لوحه بلغم مالح و عفن هر دو در حرارت قریب بهم اند لان العفونة من اسباب
الملوحة و شیخ آنرا بغیر حاد گفته و بلا نفیس گفته و میل الی الحرارة پس چگونه شدید الحرارت و حاد خواهد بود
و اختلاط دم به بلغم بقدر اعتدال و کم از قدر اعتدال غیر منفذ و حدوث ذات الجنب از آن متعسر چه دم با
صفرا نیست پس هرگاه حدوث ذات الجنب از آن دشوار گردید چگونه شدید الحرارت و حاد خواهد بود
و اختلاط آن زائد از قدر اعتدال سفیر لون و مخرج آن از اصناف بلغم بلکه آنرا از اصناف دم شمار
خواهند کرد چنانکه شیخ در بیان اخلاط تصریح بآن کرده پس همه مرادات مبغض که منسوب بشیخ کرده
و جابجا گفته از آن این مراد ست و از این آن مراد باطل و ساقط الاعتبار ست و همچنین آنچه مبغض از
عبارت مستفاد شدید الحرارت مراد گرفته و تجویز فصد با قرینه آن گردانیده همه آن باطل و فاسد ست
با فهم و تدبر تا المبغض پس واضح شد که جواب ناشی ست از قلت تدبر و عدم فهم مطلب قوم و مستفاد
و مشتمل ست بر خطاها در نقل از قوم و چون بر نقلش اعتماد بصحیح بودن آن باقی نمانده پس تا وقتیکه
آنچه از شارحین قانون مانند فاضل قرشی و علی گیلانی و آملی و صاحب دار الحکم و ابن سرافیون
و غیره نقل میکند تا تصحیح نقل ننماید از درجه اعتبار ساقط اقول بر دانایان دقیقه رس و صاف طبعان
صحیح نفس مخفی و محتجب نخواهد بود که کلامیکه خالی از بغض و عناد در اصل از کتب قوم مثبت و
محقق باشد از گفتن یک سفیه مبغض که طبیعت اسیر او محض بغض و عناد باشد هرگز ساقط الاعتبار
نخواهد بود مگر کلامیکه از هر حرفش بغض و عناد و حق پوشی تراوش میکند ست و مشتمل ست بر تحریف
و تغییر در عبارت شیخ و جابجا بنای آن بر مراد منوی و مخترعی است بر مکابره و خلط مبحث لا
البته آن از درجه اعتبار ساقط و باطل ست پس اگر کسی از مقابله کتب قوم که مذکور شده بغرض

بنظر انصاف به بینند بعون الله المستعان صدق این مقال کالشمس فی وسط السماء صاف عیان
خواهد شد قال المجیب درین صورت یعنی در صورت بلغمی بودن ذات الجنب بموجب قول شیخ
که بتصریح دران از فصد منع کرده قال المجیب یا ورم رحم بارد بلغمی ست پس طریق علاجش مثل ذات الجنب
بلغمی ست کما لا یخفی اقول یعنی علاج اورام رحم بطریق علاج اورام احشاست و ذات الجنب که
از جمله اورام احشاست پس هرگاه دران فصد منع شد در ورم رحم بلغمی نیز فصد منع خواهد بود
کما قال المجیب دران هم فصد نشاید لما عرفته قال المبغض اقول هرگاه واضح شد که مراد مستفتی
از ذات الجنب بلغمی آنست که شدید الحرارت باشد اقول واضح نشد مگر نزد مبغض و الا از عبارت
مستفتی که سراسر مبهم ست هرگز مفهوم نمی شود و چگونه مفهوم خواهد بود چیزیکه احدے بان قائل
نشده و نه در کدام کتب قوم ذات الجنب بلغمی شدید الحرارت یافته شده و لو فرضنا اگر همین مراد مستفتی
بود چرا اخفا کرده و بهیچ وجه اظهار نکرده و در مقام استفتا کتمان مراد خطاست و اگر خواهد گفت که
بقرینه تجویز فصد شدید الحرارت استفاده می شود خواهم گفت هرگاه اصل غلط شد پس تجویز فصد
و سوال از احد الجانبین نیز غلط خواهد بود چه بنا بر فاسد نیز فاسد میباشد قال المبغض پس درین
صورت گو ورم رحم بارد بلغمی باشد فصد ممنوع نخواهد بود قال الامام علاء الدین علی ابن الحزم
القرشی المتطبب فی الکلیات و ثالثها ان یکون احدهما اهم من الآخر کالحاد و المزمن فا بدء بالحاد
پس درینصورت رعایت ذات الجنب که حاد ست خواهند کرد نه رعایت ورم بلغمی بارد رحم
اقول ذات الجنب بلغمی را حاد پنداشتن منافی قول شیخ است حیث قال الا انه لا یکون حادا یعنی
آن ورم حار که عبارت از ذات الجنب ست حاد نخواهد بود الا اذا کان من صفرا و دم پس ازین صاف
مفهوم میشود که آنچه ذات الجنب سوای مراره و دم مراری باشد غیر حاد ست پس ذات الجنب بلغمی
غیر حاد خواهد بود نه حاد قال المجیب مگر بشرکت حبس طمث بشرط قوت مریضه فصد صافن بنا بر
حبس مذکور مجوز خواهد بود نه باسلیق اقول عدم جواز فصد باسلیق را در صورت اجتماع ذات الجنب
بلغمی مع ورم بلغمی رحم باحتباس طمث سه سبب منع مجتمع شدند پس چگونه فصد مذکور جائز خواهد بود

کما لا یخفی الا فصد صافن که برای حبس مذکور بشرط قوت عمود علاج آنست خصوصا جائیکه حبس [illegible]
سبب آن هر دو یا یکے ازان بوده باشد قال المبعض اقول فیه ایضا نظر چه وسستے که اهتمام برا
الجنب ضروری باشد اقول چونکه ذات الجنب بلغمی است و نزد شیخ فصد بتصریح دران ممنوع
شده پس اهتمام در علاج آن از تلطیف و اسهال و تکمید و ضماد و غیره خواهند کرد نه از جهت فصد
که دران ازان ممانعت گردیده قال المبعض و همچنین اگر احتباس طمث عرض باشد و ورم رحم
مرض فصد باسلیق خواهند کرد نه صافن اقول اگر احتباس عرض باشد و ورم رحم مرض تاهم
فصد باسلیق نشاید کرد چه ورم رحم بلغمی مفروض شده و در علاج آن شیخ از فصد منع کرده
چنانکه در ذات الجنب بلغمی منع نموده پس در سبب منع تحقیق شدند یکے بلغمی بودن ذات الجنب
و دوم بلغمی بودن ورم رحم معهذا برای احتباس هم فصد باسلیق نشاید بسبب ارجاع ماده به اعلی
الا فصد صافن که دران مضرتے نیست و علاج حبس است قال المبعض و نیز فصد صافن در ابتدا
اقول ابتدا امریست فرضی موهوم چراکه مستفید را حدسے از ذات الجنب و حبس طمث
و ورم رحم ذکر زمانه بالمره نکرده قال المبعض برای ورم رحم مضر خواهد بود زیراکه مواد درین
هنگام متحرک و متوجه بطرف موضع ورم می شود یعنی رحم و فصد صافن هم اعون بر حرکت
مواد بطرف آن خواهد بود اقول مضرت مذکوره امریست موهوم قلیل الاعتنا معهذا جذب
مع الاخراج است مضرت آن کمتر پس بخیال ادنی مضرت از فصد صافن که اصل و عمود علاج حبس است
دست بردار شدن نشاید لان ترک خیر کثیر لقلیل شر شر عظیم و نیز چنانکه مسهل است در حمی که
اکثر ادویه مسهله حاره اند موجب قلق و اضطراب طبع می شوند پس نظر بمنفعت تنقیه و اخراج ماده
خیال چنین مضرت نکرده مسهل مے دهند و بفضله تعالی مفید میشود و خصوصا جائیکه احتباس
سبب ذات الجنب و ورم رحم بوده باشد چه درینصورت فصد صافن نظر بازاله سبب انجح خواهد بود
قال المجیب و اگر ورم رحم حار است در مداوای آن فصد باسلیق بلا قید جانب از هر جانب که
باشد می توان کرد چراکه موضع آن وسط بدن است مگر فصدش بسبب بلغمی بودن

ذات الجنب غیر مستحسن قال المبغض اقول فیه ایضا نظر چه اگر احتباس طمث مرض باشد

و ورم رحم عرض کما هو الظاهر درین صورت فصد باسلیق نخواهند کرد فان

الفصد الحابس کفصد الباسلیق یضر حینئذ بلکه فصد صافن خواهند زد لما قال الشیخ والفصد

من الصافن اشد مشارکة واجذب للدم منها ای الی بان یدر الطمث وانفع وخصوصا لما کان

السبب فیه احتباس الطمث اقول هرگاه احتباس طمث مرض شد و ورم رحم عرض کما هو الظاهر

کما قال المبغض پس تجویز فصد باسلیق دران سوال از تعیین احد الجانبین نوعیکه مستفتی کرده

هر دو خطا خواهد بود و مجیب که در سابق از فصد باسلیق منع کرده و بجواز فصد صافن حیث قال

الا صافن امر کرده و مبغض آنرا باطل و مخدوش دانسته درینجا باقرار او بدلیل قول شیخ صحت آن

یعنی قول مجیب متحقق گشت و نیز انچه مبغض درینجا گفته فان الفصد الحابس کفصد الباسلیق یضر حینئذ

منافی آن قول است که هم درانجا گفته ناقلا قول الشیخ والاصوب فی الابتدا ان یعنی در ورم حار

ان یفصد الباسلیق یمنع المادة ثم یتبع ذلک الفصد من الصافن الخ پس درینجا مجیب فصد

باسلیق بسبب حار بودن ورم رحم تجویز کرده چرا مبغض ازان منع نوشته حیث قال فصد

باسلیق نخواهند کرد پس ازین اقوال مختلفه مبغض که برای اعتراضات واهیه می آرد منافات

صریحه در کلامش یافته می شود نعوذ بالله من البغض ومن اخفاء الحق معهذا گاهی احتباس را

سبب ورم میگوید و گاهی ورم را سبب احتباس میگرداند می تواند شد که یکی سبب دیگری

نباشد بلکه هر یکی فی حد ذاته مرض باشد معهذا وقوعی بهنده نخواهد بود الا واحدا منهما و در سابق

منفصل گفته شد که سائل مستفتی ما مقتضیه صد ها احتمالات است درین صورت مستفتی و نیز مبغض

برای اختیار شقوق مرضیه و اخذ ایرادات واهیه در هر جا گنجایش بسیار است و برای جواب هی

چنین واهیات سوای تضییع اوقات امری دیگر مستحسن نیست برای آن شخصی باید مثل

مبغض نعوذ بالله و نیز میگوییم که بنده محقق هر سه مرض مذکور نخواهد بود مگر بر یکی و نه ازین

صدها وجوه که صورت مسئلهٔ مقتضیٔ آنست پس اگر یکے ازان سبب دیگری ست آن دیگر البته سبب نخواهد بود
و اگر یکے ازان عرض ست آن در وقت واحد هرگز مرض نخواهد گردید و علاج هر یک ازین وجوه محتمله بر یکدیگر
غیر ممکن پس چرا اظهار مراد خود نکرد و جا بجا بنا بر مراد نهاده بچنین مسئلهٔ مبهم که با حدے پسند نخواهد بود
استفتا نموده باشد و باز شرم نمیدارد ازین که میگوید مجیب کلام مستفتی را نه فهمیده قال المبغض
وحاصل این ست که حکم کلی بدون تفرقهٔ عرض مرض و سبب و مسبب بتجویز فصد باسلیق خواه صافن
خطاست فافهم اقول این خطا گلوگیر مبغض و مستفتی در هر حال ست چنانکه گفته شد بلکه سوال از
چنین مسئلهٔ واهیه راس الخطیات ست و عدم تفرقهٔ عرض و مرض و سبب و مسبب نیست مگر در کلام
مبغض و مستفتی چه مبغض احتباس را گاهے عرض میگوید و گاهے مرض و همچنین مستفتی که
مع احتباس طمث گفته و از مرض و عرض بودن آن هیچ نگفته و همچنین ورم رحم را مطلق گذاشت
و علے هذا ذات الجنب بلغمی را و مجیب تفرقهٔ آن کرده گفت که علاج ذات الجنب بلغمی نزد شیخ و غیره
چنین ست و نزد دیگران چنان و همچنین علاج ورم رحم بلغمی چنین ست و علاج ورم حار رحم
چنان پس عدم تفرقه بهمه وجوه نسبت بمستفتی و مبغض ست نه نسبت بمجیب کما لا یخفے قال المبغض
قوله بلا قید جانبے از هر جانب که باشد نیز خطاست اقول خطا فهمیدنش خطاست چنانکه در سابق
گفته شد و بعد ازین نیز عنقریب گفته میشود قال المبغض چه ورم رحم گاهے در احد الشقین میباشد
پس عدم رعایت شق خطاست فافهم قال الشیخ فی القانون فی میلان الرحم و تعوجه ان الرحم
قد یعرض لها ان تمیل الی احد الشقین و یزول فم الرحم عن المحاذات التی ینزرق المنی معها الیه
فربما کان السبب فیه صلابة عن الشقین و تکاثفا او تقبضا فاختلفت الجانبان فی الرطوبة و الاسترخاء
والیبس و التشنج و ربما کان السبب فیه امتلاء فی احد عروق الشقین خاصة و ربما کان السبب فیه
اخلاطا غلیظة لزجة فی احد الشقین تثقله فیجذب الثانی الیه و کثیرا ما یعرض منه اختناق الرحم و
القوابل یعرفن جهة المیل باللمس بالاصابع و یعرفن انه هل هو عن صلابة او عن امتلاء بسهوله و
تمدد العروق و صلابتها و احتیاجها الی الاستفراغ اقول آوردن قول شیخ تا اینجا تطویل ست

لاطائل قال المبعض ناقلاً قول الشيخ وغيره العلاج يجب ان يفصد الصافن من الجهة المحاذية للشق
المميل السيب ان احسن بامتلاء الخ وكذا قال الخجندي وفي شرح الاسباب والعلامات في الرياض
وعلاجه فصدا احد الصافين قبل سقوط القوة فصدا ضيقا من الجانب المحاذي للمنخر الذي يخرج
منه الدم انتهى وازينجا رعايت شق ما ذون باید فهمید پس قید بلا قید جانب از هر جانب که باشد خالی
از خلل نیست فافهم اقول معنی قول مجیب که در مداوای آن فصد باسلیق بلا قید جانب از هر جانب
که باشد می توان کرد اینست که در ذات الجنب نوعیکه در فصد قید جانب ضرورست بسبب تباعد
جنبین که باهم اجید المسافت اند در ورم رحم قید جانب چندان ضرور نیست چراکه محل او مثل
مثانه وسط بدن است و در جانبین آن چندان تباعد نیست چه رحم در صورت عدم حبل مثل
خریطهٔ صغیره میباشد پس در اورام آن قید جانب چندان درکار نیست و می توان کلمهٔ جواز است
یعنی از هر جانب که آسان و ممکن باشد فصد می توان کرد معهذا ورم رحم را هفت صورت متصورست
یا ورم عام در تمام رحم خواهد بود یا در قعر یا در فم یا در جانب قدام یا خلف یا در جانبی که فصد از آن
جانب خواهند کرد پس در شش صورت مذکوره قید جانب مطلق درکار نیست چنانکه در سابق نیز
گفته شد الا صورت واحده و دران مثل ذات الجنب قید جانب ضرور نیست مثلاً اگر رگ آن جانب
نمایان نشود و یا دران ورم یا وسم وغیره باشد پس فصد از جانب مخالف آن می توان کرد بر سبیل
جواز پس قول مجیب بلا قید جانب از هر جانب که باشد یعنی از هر جانب که ممکن و آسان باشد
می توان کرد خطا نخواهد بود و خطا فهمیدنش شود فهم ست قال المبعض قوله مگر فصدش بسبب
بلغمی بودن ذات الجنب غیر مستحسن فیه نظر چه ذات الجنب بلغمی اینجا قسمی است که دران فصد
مجوز است اقول فهمیدن ذات الجنب بلغمی در ینجا از ان قسم که فصد دران مجوز است خطا است
چه در ینجا کلام دران ذات الجنب بلغمی است که شیخ از فصد دران منع کرده قال المبعض واگر فرض
کرده شود که ذات الجنب قسم دیگر بلغمی است پس آن مزمن خواهد بود و ورم رحم حاد پس مراعات
ورم رحم درینجا مستحسن خواهد بود اقول ذات الجنب اگرچه بلغمی و از امراض مزمنه باشد مگر غائله

آن از لزوم حمی و وقت تنفس و قرب قلب و دیگر اعضا و خوف ریم کردن آن و انفجار آن و رجوع
کردن ریم آن بطرف ریه و احداث سل و غیره امراض مهلکه نسبت بورم رحم اگرچه حاد باشد بیشتر است
پس هرگاه که ذات الجنب گو که بلغمی باشد و ورم رحم اگرچه حار باشد مجتمع شوند رعایت ذات الجنب
بوجوه متذکره بالا از ضروریات است پس فصد بوجه بلغمی بودن ذات الجنب که شیخ از ان ممانعت کرده
برعایت ورم رحم البته غیر مستحسن خواهد بود و همچنان چونکه صحبت حبس طمث نیز است پس فصد مذکور البته
معین بر حبس مذکور خواهد بود و این وجه دیگر عدم استحسان است فافهم قال المبعض و آنچه گفته که
موجب غلبه برودت بلغمی و غیره است ففیه ما قال الشیخ ان الامراض الحادة ان کانت متحرکة فالتبادر
الی استفراغ المادة اولی اذ ضرر حرکتها اکثر من ضرر استفراغها قبل نضجها و خصوصا اذا کان الاخلاط
رقیقا الخ اقول این قول شیخ که مبعض ذکر کرده در آنست که استفراغ ماده بعد نضج میشاید مگر هرگاه
ماده حار رقیق مخوف باشد انتظار نضج نشاید فالتبادر الی استفراغ المادة اولی و مجیب میگوید
که فصد در ذات الجنب بلغمی بسبب بلغمی بودنش عند الشیخ غیر مستحسن بلکه موجب غلبه برودت
بلغمی و باعث کسر قوت و ضعف طبیعت مقصود است پس این کلام مجیب را بقول شیخ که درینجا
آورده هیچ نسبتی نیست چه مجیب میگوید که فصد در ذات الجنب بلغمی بسبب بلغمی بودن آن
غیر مستحسن اگرچه بورم رحم مفید باشد و کلام شیخ در انتظار و عدم انتظار نضج است و بینهما بون
بین کما لا یخفی قال المجیب و منفعت فصد از جانب موافق بسبب قرب مسافت بیشتر است
و امر فصد جانب مخالف در وجع مری در ابتدا برای خوف انجذاب است پس اگر طبیب عاقل بداند که ماده ورم
بوفور نیست و از خوف انجذاب ایمن باشد در وجع مری نیز در ابتدا از طرف موافق رگ می توان زد اقول
در طب اکبر است باید دانست که منفعت فصد مقابل وجع جهت محاذات و قرب مسافت بسیار است
و امر بفصد مخالف در وجع مخصص برای رفع خوف است پس اگر طبیب دانا بداند که ماده ورم بوفور
نیست و از خوف انجذاب ایمن باشد می تواند که در وجع هم اندر ابتدا از جانب مقابل رگ زند
کما لا یخفی علی اهل التجربة انتهی بعبارته فلیرجع الیه قال المبعض اقول و فیه ما فیه چه خوف انجذاب ماده

منحصر بر وفور ماده نیست اقول این دلیل سوء فهم اوست چه مراد صاحب طب اکبر از نبودن ماده
و دم با وفارت امتلای دموی است اعم از آنکه کمّی باشد یا کیفی اگر آن امتلا کمتر خواهد بود خوف انجذاب
نیز کمتر خواهد بود و خون در بدن اگرچه نسبت باخلاط دیگر کثیر است در آن هم قلت و کثرت میباشد
و بنابر همین در صورت کثرت دم بشرط قوت خون کثیرے برآرند و تعدد فصد مے نمایند و در صورت
عدم وفارت دم بیک فصد اکتفا میکنند بلکه در صورت قلت دم و زیادت ضعف اگرچه ذات الجنب
دموی باشد یک فصد هم نمی کنند باوجودیکه درینصورت نیز خون نسبت باخلاط دیگر بالیقین
کثیر است و امن از خوف انجذاب آن در صورت قلت آن مثل امن دیگر اخلاط ظاهر است قال المبغض
و خود سابقاً بیان کرده که خون نسبت دیگر اخلاط در بدن کثیر است پس امن از عدم انجذاب بحسب
قولش غیر متصور است اما در ابتدا که هنگام توجه ماده است بسوی عضو و هنگام حرکت و هیجان آن و جذبه
بجانب موافق معین انصباب ماده که تحلیل و دفع آن متعسر اقول این هم دلیل سوء فهم است چه هرگاه
ماده دم با وفارت نباشد نوعیکه صاحب طب اکبر گفته پس توجه و حرکت و هیجان و جذب او بطرف عضو
کمتر خواهد بود پس باحتمال خوف جذب قلیل از منفعت کثیر که در فصد جانب موافق بسبب اخراج ماده از
نفس عضو متصور است بازماندن نشاید چنانکه در سابق بیان این مفصل نموده شد قال المبغض
و اگر ماده ورم موفور نباشد پس جائز است که ماده دیگر متوجه شود بسویش اقول این هم نافهمی است
چه خون مرکب از اخلاط است و خون خالص اخراج نمی یابد مگر با اخلاط دیگر بنسبتی که در عروق محصور است
پس ماده دیگر نخواهد بود مگر همون خون مختلط با اخلاط بطریقے که در عروق محصور بود پس هرگاه آن
بقصد تقلیل و اخراج یافت احتمال رجوع قدرے قلیل آن البته متصور است و آن قابل اعتنا
نخواهد بود قال المبغض و اگر بدن ممتلی نباشد پس معین شود جذب بر انصباب پس مندفع شود
از مواد بسویش که دفع آن متعسر شود اقول این نیز دلیل قصور فهم مبغض است چه فصد در صورت
عدم امتلا سبب جذب ماده بودن بطرف ورم آنقدر که دفع آن متعسر باشد با وجودیکه آن ماده از
وقوع فصد هم تقلیل یافته هرگز قرین فهم نیست بلکه به طبیعت که باذن خالقها مدام در تدبیر بدن

متصور است وقبل از فصد تحت ماده مستغمر بود درصورت خروج آن بفصد خصوصاً از جانب
موافق که از نفس عضو ماده را می کشد فرصت یافته اقتدار تام بر دفع مرض حاصل خواهد بود و قال المبغض
و قرب مسافت چنانکه درجانب موافق است درجانب مخالف هم متصور است اقول درینجا مبغض موافق
ومخالف را در قرابت یکسان کرده هرگاه جانب موافق ومخالف درینمقام که چنین عبارت ازان است
قریب المسافت متصور شدند پس هر دو شقین رحم که آن عضوی است عصبانی صغیر وموضع آن وسط
بدن مثل مثانه چگونه قریب المسافت نخواهند بود پس هرگز در ورم آن رعایت شق در فصد بسبب
قرب مسافت ضرور نخواهد بود واعتراضی که مبغض در سابق در فصد ورم رحم بر مجیب کرده باقرارش
لغو محض خواهد بود و نیز هرگاه قرب مسافت چنانکه درجانب موافق است درجانب مخالف هم بموجب
قول مبغض متصور پس سوال که رگ باسلیق از جانب مخالفش خواهند زد یا از جانب موافق بالکل لغو
وباطل خواهد گردید همچنین قول مبغض که جذب واستفراغ از جانب خلاف قریب نمایند که از خطر
من جمیع الوجوه خالی است اقول اندیشهٔ جذب بمحل ورم آنچه که درجانب موافق است درمخالف هم موجود
بسبب قرب مسافت بقول او بلکه میگوییم در جذب واستفراغ از جانب خلاف قریب در بعض جا
اندیشهٔ عموم آفت نیز هست کما قال القرشی فی الاستفراغ فی اورام الکبد وایاک وان تسهل
والورم حدبی او تدر والورم مقعری و نیز اصل در جذب واستفراغ اقرب طرق است بسبب سهولت
اخراج ماده بسبب قرب مسافت وخروج ماده از نفس عضو وآن نیست مگر درجانب موافق لهذا
ارسال علق وحجامت مع الشرط بر نفس عضو بسبب محاذات وقرب مسافت واخراج مواد از نفس
عضو درصورت قلت خوف از جذب کثیر النفع از فصد است واختیار جانب مخالف فقط از خوف
جذب است والا فلا وصاحب طب اکبر همچنین گفته فلیرجع الیه قال المبغض خفضه الله پس
معلوم شد که مجیب هرچه نوشته بسبب عدم فهم مطالب قوم وقلت تدبر در عبارت مستفتی دران
خطاهای فاش کرده ومنشأ آن نیست مگر قلت مهارت درین علم وعدم استعداد فهم مطالب اقول
آنچه که مبغض درحق مجیب گفته ودلالتش بر سهٔ چیز است اول شدت بغض چه خاصه آنست که کلام

راست و درست و در نظرش قبیح بنماید دوم جهل مرکب که مزید تدبیر و کثرت مهارت و استعداد و فهم مطالب بفتور عقل خود منسوب بخود و خلافش منسوب بمجیب نموده سوم تعلّی خود و تذلیل دیگرے که این هر سه خاصه سفہا و بے اعتبار و عار نجبائے عالی تبار است للہ الحمد و المنہ که مجیب ازین خبائث مصئون و از تحریف و تخلیط که مبغض برائے تکذیب حق بعمل آورده محفوظ و مامون است صاننی اللہ و جمیع المومنین من شر المفوہین و المبغضین و صلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ الاجمعین ۵

بسمہ تعالے شانہ

این تحریر بملاحظه در آمد مثل کتب سلف فحول در مناظرات موجه و مسجل و جواب با صواب لٰکن مضی مامضی آینده نباید فیما بین مسلمین و مومنین شرافت آئین (جمع فحل بمعنی شیر نر) این چنین رد و قدح بعمل آید که نه مصرف دنیا و نه مصرف آخرت مروی است که اَلدُّنْیَا مَعَ الْاِتِّفَاقِ و فرموده اند انتظام آخرت وابسته بانتظام دنیا مصرعہ محمد علی شغف

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَمَّا بَعْدُ فانّ مؤلّفَ الکتاب قد حقّقَ واصاب و دقّقَ واطاب بانّ هذا ان افاداتہ عیون للاطبّاء و ایراداتہ ینابیع للحکماء فلیس فی بیانہ خلاف و شقاق (مخالفت) بل هو حرز للسّداد و الوفاق و موالف للاضامین و مطابق للقوانین واللہ یعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب نمّقہ العبد الذلیل و الناظر الی ربّہ الجلیل السیّد جعفر علی الدهلوی فقط

ما کُتِبَ فی هذه الرّسالة المشتملة علی ردّ التنقید و التنقیح موافق القانون و دستور الاطبّاء آصف علی

الّذی کَتَبَ الحکیم العالم الفاضل فی هذه الرّسالة ردًّا للمبغض الجاهل موافق الکتب الطبیة الیمانیة و مطابق للقواعد الیونانیة

فقط محمد كريم الدين عفا عنه ربه

ما قال الحكيم الفاضل في رد التنقيد والتنقيح حري بالقبول وصحيح

جعفر حسين خلف باقر حسين

قد سرح نظري في رياض هذه الرسالة واصطاد صقري شوارد ونوافر هذه المقالة ما الذها وما اطيبها وما احبها وما اروعها قد شهد بحلاوة شهدها العدول الشهود لا بأس ان يجحدها العدو والحسود من انا واين انا واني لي ان اطبع عليها بالختام او اقرظ مثل هذا العلام الذي شعر لا يدرك الواصف المطري خصائصه + وان يكن سابقا في كل ما وصفا + لكن المامور مجبور ومعذور هذا والسلام قد كتب باصبعه ونطق بشدقه عباس الجرياكوتي لا يزال الله مناه يؤتى علي عباس

لعمري ان هذه رسالة يعجب ابصارها الابصار + ويبهر مطالعتها الافكار + ما نظرت عديلها الانظار + قلما تأتي بمثلها الاعصار + لان ما فيها نبراس الدجى لاناس التنقيح + وراس الهدى للفسفاس القبيح + قسطاس سديد لمولى التسويد + وقسقاس حميد لاهل التنقيد + كيف لا وهو من مصنفات الفاضل الكامل الفاصل بين الحق والباطل + المحمود بين الافاضل المعقود عليه الانامل + افاداته مناهج التدقيق لمن اراد الى التدقيق سبيلا + وايراداته معارج التحقيق لمن رام الى التحقيق دليلا + فاتى بها موافق الاسفار للعلماء الاخيار + والحكماء الاحبار هذا ما كتبه اذل عبيد الخافقين السيد عباس حسين الدهلوي صانه الله عن شر غبي وغوي

هو المعز

لما جسّت سبّابة حذاقتي نبض كلام المبغض الرادّ المنحرف عن الاعتدال
الظاهر عليه العلامات الردية بالرد فيما اراد فرايته عند كشف الجواب عن
حقيقته إمّا انه تخليط مهموم او لهذيان محموم او من سوء مزاج الفهم
لدى ارباب الفهوم وما رايت له علاجًا الا بهذه النسخة الناسخة المركبة
من المفردات النفيسة عن المنابة الشافية للطبيب الحاذق في الاوان
وجالينوس هذا العصر وبقراط الاقران الحبر الفهم الملي الحكيم سيد محمد علي
نفع الله جميع المسلمين بحق كل نبي مرسل وولي فانّ فيما كتبه ازاحة
للشبهات واراحة عن اتباع قول الزور ودواءً للرعونة وشفاءً لما في
الصدور بل قد يقال ان الانطاكي لو رآه لردّت عيناه ولقال امّا الطب
فهذا الكتاب قانونه وهذا الكاتب ابن سيناء وله بعد مجريه هذا الكتاب
للارشاد الى صوب الرشاد والهداية قراءة قوله تعالى ولو تقوّل علينا
بعض الاقاويل الآية ولئن تفوّه بالاباطيل منكر منكم ورتب بجهله
دليلا وشفى من صدره غليلا فحسبه ان ردّه هذا فعل لم يذكر فاعله
وفعل ما لم يسمّ فاعله لا يسمّى الا مجهولا ثم المحسودية من كمال
الرتبة في العلم والمرجعية والجاه او للشرف العالي والتعلي بالعلو على
الاشباه ولنعم ما قيل ما ذكره للتمثيل حسدوا الفتى ما لم ينالوا سعيه
فالقوم اعداء له وخصوم ❊ كضرائر الحسناء قلن لوجهها ❊ حسدا وبغيا
انه لذميم ❊ والا فالحق ما قاله الحكيم واملاه وكتابه هذا ضرم فؤاد
مبغضه واصطلاه وقد قلت مرتجلا مخاطبًا له عجلا يا مبغضًا سيّدًا
بلا سبب ❊ هذا سماع الجواب مدرار ❊ رعدت وابرقت الخبير لنا ❊
فما للرعود قط امطار ❊ لقد تطبّبت في تقابل من ❊ علاك في ذالك

مَنكَ انكار * قد رفع السّتر عنك مُفتضِحًا * وان تكن اَحجمتك اَستار *
قولا كما كل من اَحسّنهما * لقال مالي عليه اشعار * انّ الذي ركّو المحبة له
هذا طبيب وذاك بيطار * ولمّا آل الكلام الى لفظ البيطار فلنُشنّق
بكميت القلم المهذار فى هذا المضمار لئلا يحتاج الى البيطرة من طى
القفار ولنعطف العنان الى وعظ المبغض الجبار بالامر في ردعه عن
الافكار والندم على الماضى من فعله فى الحال او الاستقبال اثناء
الليل واطراف النهار ونذكره النبويّ انه لا صغيرة مع الاصرار ولا
كبيرة مع الاستغفار فان اتّعظ وكفّ عن الحسد والافترى حمّالة
كلماته في جيدها حبل من مسد ولتعلم انّه فى هذا الزمن قد استعلت
ارض الدّكن حيدراباد غاب فيها الاسود ولا تنشب مخالبها الا فى
المحسود وليفهم ما قيل انّه ربّ كلام يورث اثامًا وربّ ورد يورث
زكامًا وليخف ان لم يرتدع ان يوضع له من النشر بن الى الكانون
فى هذه المسئلة كتاب يقرب حجم القانون وبه الكفاية ومن الله
الوقاية كتب ذلك الراجى فضل ربّه على بن ابو الحسن الموسوى الشوشترى

خاتمة الطبع

از طبع زاد فضل الفضلا مرجع العلما علّامة زمان حيدو ميرزا مولوی علی عباس صاحب سلّمه الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم

بُشرى لاولى الالباب وطلّاب الحق والصواب انّه قد طُبع بالامر العالى
فى مطبع الدولة العليّة كتاب يُقرّ الاعيان ويسرّ الجنان كتاب لا عين
رأت ولا اذن سمعت كافٍ لردّ هفوات الاغمار دافع لعُواء الكلاب على الاقمار
رُقية لكل سقيم وترياق وزلال لكلّ عطشان مشتاق وهو قطرة من
الدّاماء القطمطم وثمرة طيّبة من شجرة الفضل والكرم اعنى جناب المجتهد الملّي

الحکیم السید محمد علی صانہ اللہ العلی والولی

تواریخ اتمام تالیف کتاب کامل النصاب از طبع زاد منشاء الصدق والصفا میرزا الانشا و بیرِ بے نظیر شفیق بالتحقیق منشی محمد صدیق صاحب سلمہ القدیر

ھو الحکیم

بر کلام طبیب چُست فصیح ... مبغضے کرد اعتراض سخیف
کہ پسندید ہر وضیع و شریف ... سال تاریخ شد ز طبع سخیف
داد دندان شکن جواب عجیب
رد و تنقیح شد عجیب لطیف
سنہ ۱۲۹۰ ہجری

ولہ ایضاً

بر کلام حکیم حاذق فن ... مبغضے کردہ روز راہ حسد
یک رسالہ نوشتہ اندر رد ... سال تالیف آن چو پرسیدم
پس حکیم لبیب و دانشمند
پاسخے خوب دادہ گفت خرد
سنہ ۱۲۹۰ ہجری

ولہ ایضاً

طبیبے مبغضے بودہ ست گمنام ... بزدہ اعتراض و خلق خندید
جوابش را در آوردہ بہ تسوید ... چنین گفتہ سروشم سال تنصیص
حکیم حاذق لقمان این عصر
چہ ابطال آن تنقیح و تنقید
سنہ ۱۲۹۰ ہجری

ولہ ایضاً

چو تنقیح و تنقید بنوشتہ مبغض ... جوابات آن را حکیم زبن شد
چنین گفتہ ہاتف سخن رو آنرا ... جوابات عیب دندان شکن شد
سنہ ۱۲۹۰ ہجری

ولہ ایضاً قطعہ تاریخ بزبان اردو

ایک مبغض نے کیا تھا اعتراض ... جب کامل کے سخن پر پرُ ستم
جب ہوا پاسخ تو ہاتف نے کہا ... ناسخ تنقید ہی تاریخ ختم
سنہ ۱۲۹۰ ہجری

ولہ ایضاً تواریخ طبع کتاب رد المبغض

بفتوای دانای مشہور عالم ... سبکے را نظر از سفاہت فتادہ
نباشد دو امکان بروی زیادہ ... ز ہاتف شنو سال طبع جوابش
جوابش ز دانشوری خوب آمد
حکیمے جوابات شایستہ دادہ
سنہ ۱۲۹۱ ہجری

وله ایضاً

بفتواے دانا حکیم عقیل	طبیبے ضعیف اعتراضات سفت	چو دانا شنید آن کلام سخیف
علی الفور داده جواب شگفت	چنین خواند تاریخ طبعش بشور	جوابات معقول سنجیده گفت

سنہ ۱۲۹۱ ہجری

تاریخ عربی

ابطل الحبر التلقاء المبتلی	فقول من قد کان فی عقباه ذل
مصرع التاریخ للاطباء قل	بطل التنقیح والتنقید کل

سنہ ۱۲۹۱ ہجری

ایضاً

بقول حکیمی چو معترض بود طبیبے بے محل اعتراضات جوابش شد طبع و سالش بخوان جوابات قاطع ادا کرده حیث

سنہ ۱۲۹۱ ہجری

ایضاً

جوابے چون حکیمی داده شایسته بر اقتضا	نموده معترض و فهمش بر طرز خوش آرد شان
چو بر قرآن نموده حجره دانشمند الثانی	جواب تاریخ تنقیح شد تاریخ برد آن

سنہ ۱۲۹۱ ہجری

ایضاً

طبیبی بشد معترض بر حکیمی ز آداب بگذشته و در جدل شد جوابش شده طبع و سالش بگویم جوابات مسکت ادا بی بدل شد

سنہ ۱۲۹۱ ہجری

تاریخ عیسوی

طبیبے معترض بر قول دانشمند یکتا شد	نموده اعتراضاتی که باشد آن نخود رائی
جوابش چون مرتب شد مرا گفته چنین ہاتف	جواب ہادی معترض بود سال مسیحائی

سنہ ۱۸۷۴ء

ماده تاریخ کتاب مجموعه مشتمل بر تمام رسائل مردود

جواب جملة التنقید والتنقیم

سنہ ۱۲۹۰ ہجری

